

زندانی و سلاطین

اثر: ویلیام سیرز
۱۹۷۱

آیا این نبوات حیرت آور که یک قرن
قبل در یک سلول زندان بیان شد
کلید نجات نوع بشر را عرضه میکند؟

این ترجمه از نشر ۱۹۷۱ که توسط GENERAL PUBLISHING CO. LTD. واقع در کانادا انتشار یافته به عمل آمده است.

فهرست مندرجات

۱- قتل‌های سیاسی

۱-۱ قتل‌های سیاسی

۲- زندانی

۲-۱ زندانی

۲-۲ داستان باب

۲-۳ زندان سیاه چال

۲-۴ آوای شبانه

۲-۵ سنگینی زنجیرها

۳- سقوط اولین سلطنت

۳-۱ ناقوس افخم

۳-۲ مکتوب پنهان شده

۳-۳ یوم الحساب

۳-۴ سقوط سریع

۳-۵ تحول اوضاع

۳-۶ اولین سلطنت سقوط می‌کند

۴- سقوط دومین سلطنت

۴-۱ خدای جنگ

۴-۲ آوای جنگ

۴-۳ شمشیرهای آخته

۴-۴ شاه شاهان و "سلطان سلاطین"

۴-۵ مصیبت

۴-۶ خروج مفتضحانه

۴-۷ دومین سلطنت سقوط می‌کند

۵- سقوط سومین سلطنت

۵-۱ تزار آزادی بخش

۵-۲ ان استمع نداء

۳-۵ سومین سلطنت سقوط می‌کند

۶- سقوط چهارمین سلطنت

۶-۱ پایان امپراطوری مقدس روم

۶-۲ خرد کردن امته‌ها

۶-۳ چهارمین نظام سلطنتی سقوط می‌کند

۷- یک نظام سلطنتی برپای می‌ماند

۷-۱ یک نظام سلطنتی برپای می‌ماند

۸- سرگونی

۸-۱ خانه ویران

۸-۲ خروج از سیاه‌چال

۹- سقوط پنجمین سلطان

۹-۱ قتل! قتل!

۹-۲ رئیس الظالمین

۹-۳ پنجمین سلطان سقوط می‌کند

۱۰- عکا

۱۰-۱ اظهار امر

۱۰-۲ کرسی ظلم

۱۰-۳ تبعید نهائی

۱۰-۴ سفر دریا

۱۰-۵ سلطان جلال از دروازه وارد می‌شود

۱۰-۶ مآدبه الهیه

۱۱- سقوط ششمین سلطان

۱۱-۱ انذار

۱۱-۲ مدینه محصنه

۱۱-۳ آوای طبل‌ها

۱۱-۴ ششمین سلطان سقوط می‌کند

۱۲- ابواب سجن مفتوح می‌گردد

- ۱۲-۱ جبل کرم
- ۱۲-۲ مرکز میثاق
- ۱۲-۳ توپ خدا
- ۱۲-۴ عبطة تاجداران

- ۱۳- سقوط سلاطین همه جا
- ۱۳-۱ سقوط سلاطین در همه جا
- ۱۳-۲ از فراز قلۀ جبل کرم

- ۱۴- و جمیع نفوس در ظل سلاطین
- ۱۴-۱ میراث سلاطین
- ۱۴-۲ نظرگاهی جدید از تاریخ
- ۱۴-۳ انعکاس ندای گذشته
- ۱۴-۴ انعکاسی بیشتر از همان قلم
- ۱۴-۵ یا ملاء القسیسین
- ۱۴-۶ رهبران بی بصیرت (پیشوایان کور)

- ۱۵- اشتعال قلب عالم
- ۱۵-۱ عاصیان به خداوند
- ۱۵-۲ انقلاب روحانی
- ۱۵-۳ یک جامعه جهانی

زندانی و سلاطین

شکی ندارم که در آتیه‌ای نه چندان دور مورّخینی مبرز و تیزهوش هر آنچه را که با داستانی که در این صفحات گفته می‌شود در ارتباط باشد ثبت خواهند کرد. مؤلف این اوراق، مورّخ نیست. او مدّعی نیست که تصویری دقیق و قطعی از تاریخ این ایام متلاطم و پر آشوب ارائه کرده است.

با این همه، اثر این وقایع بر من در مواجهه اول با آنها، آنقدر قوی بود که احساس کردم باید آنچه را در قوه دارم، هر قدر که تلاشی ضعیف و نارسا باشد، باید بکار ببرم تا این اثر را در سایرین نیز ایجاد نمایم. من فقط معدودی از جاذب‌ترین وقایعی را که در تمامی این داستان قابل توجه و جالب رخ داده است به تصویر کشیده‌ام.

مورّخین آتی این وقایع را بنحوی صحیح و مناسب ارزیابی خواهند کرد و بلا تردید در این داستان برخی از علل اصلی بسیاری از تحولات انقلابی را که از نیمه قرن نوزدهم تا بحال روی داده است تشخیص خواهند داد.

ویلیام سیرز⁽¹⁾

"چيروکی سموک"⁽²⁾

پام اسپرینگز، کالیفرنیا⁽³⁾

۱۲ نوامبر ۱۹۶۹⁽⁴⁾

زندانی و سلاطین

1- WILLIAM SEARS

2 - CHEROKEE SMOKE

3 - PALM SPRINGS, CALIFORNIA

4 - NOVEMBER 12, 1969

زندانى

و

سلاطين

فصل اول - قتل‌های سیاسی

"هراس در معابر"

۱ - قتل‌های سیاسی

جامهٔ قیصر ویلیام اول^(۱) بنفسه با شکوه و مجلل بود. کلاه خود پرزرق و برق او، هنگامی که کالسکهٔ سلطنتی با شکوه تمام در طول شوارع سه خطهٔ برلین پیش می‌رفت، چون خورشیدی دیگر می‌درخشید. سلطان لبخندی بر لب داشت. کدام سلطان می‌توانست با او کوس برابری بزند؟ او فرانسه را، و رای وحشیانه‌ترین رؤیاهای انتقام‌جویانه‌اش تحقیر کرده بود. او اولین سلطان پروس شده بود که بر ایالات متحد شدهٔ آلمان، به عنوان امپراتور حکومت می‌کرد. سرور او بی دلیل نبود.

ناگهان آن صحنهٔ آرام با شلیک گلوله‌ای از تفنگی، آشفته شد! گلوله‌ای کلاه خود قیصر را سوراخ کرد و وی در حالی که زخمی و خیم و خطرناک برداشته بود روی صندلی کالسکه‌اش فرو افتاد. خوف و هراس سراسر خیابان‌ها و معابر برلن را درنوردید و صدا از هر گوشه و کنار برخاست که، "قتل! قتل!"

ویلیام اول بهبود یافت - با این حال گلوله‌ای که نزدیک بود به زندگی وی خاتمه دهد، نقطهٔ شروعی بود برای یک رشته بلاهای متتابع که بر سلاطین اروپا و مشرق زمین نازل گردید. اکثر نفوس اخیر را بخت خوش، همچون قیصر یاری نکرد.

در نقطه‌ای دوردست در قسطنطنیه^(۲) رؤیایی، شاه دوّم با غرور و تکبر بر سریر سلطنت جالس بود. او نیز با تمام وجود از وضع خویش راضی و خشنود و بکلی از رسول موت که سلاطین ارض را تهدید می‌کرد غافل بود.

سلطان عبدالعزیز که بر امپراتوری پهناور عثمانی حکومت می‌کرد، در اطراف خویش شبکه‌ای از

جاسوسان محافظ جمع آورده بود. آنها هر واقعه‌ای را که ادنی ظنی دالّ بر مخالف را برمی‌انگیخت به مقام سلطنت گزارش می‌کردند. اعداء سلطان نیز در مقابل بهمان نسبت تمام و کامل بودند. ناگهان، بدون هشدار قبلی، راهروهای قصر از آوای همهمه و صدای پاهای شتابان آکنده شد:

”انقلاب!“

رنگ از رخسار سلطان فرار اختیار کرد. فریاد استمداد عبدالعزیز در قصر طنین انداخت و بلاجواب ماند. جایی برای مخفی شدن نبود. دستهای خشونت بار رهبران انقلاب، او را در قصر خودش زندانی ساخت. در آنجا، تقدیری که چون سایه، سلاطین عالم را تعقیب می‌کرد به او رسید. بامداد یک روز ”جلاد“ پدیدار شد. کلامی که گویای ترس و هراس عظیم بود در کوچه‌های استانبول طنین انداخت:

”قتل!“

شاه سوّم نیز بهمین سرنوشت مبتلا گشت.

الکساندر دوم نیکلایویچ^(۱)، تزار تمام سرزمین روسیه، از خود راضی نبود. او همواره بیم از جان خود داشت. نگهبانان در خارج از اطاق وی سخت مراقب بودند. حتی آنها نیز در مظان اتهام بوده مرتباً تغییر می‌کردند. هر ظرف غذا قبلاً توسط مستخدمین چشیده می‌شد. اطاق خواب سلطنتی هر شب قبل از استراحت تزار جستجو می‌شد.

داستان‌هایی از اضطراب هراس آلوده شاه در میان کارکنانش شایع بود. الکساندر سعی کرد با سیر و گردش سواره در خیابان‌ها این شایعات مخرب را تکذیب نماید، لکن در این سیاحت‌ها قلباً مضطرب و بطور مداوم مترصد یافتن اعداء پنهانی خویش بود.

بالاخره آن یوم اجتناب ناپذیر رسید. تحرّکاتی تهدید کننده در میان جمعیت دیده شد و ناگهان در مسیر کالسکه سلطنتی انفجاری روی داد. نگهبانان شخصی مظنون را دستگیر کردند و الکساندر شخصاً از کالسکه فرود آمد تا با فرد مزبور صحبت کند. پیش از آنکه بتواند خود را حفظ کند، همدست وی بمب دوّم را به گونه‌ای پرتاب کرد که در پیش پای تزار منفجر شد. جمعیت خائف، هراسان فرار اختیار نمودند. الکساندر دوّم که به حدّی مرگبار مجروح شده بود به قصر خود برگردانده شد.

قبل از آن که تیرگی شب جای روز را بگیرد، زمزمه‌هایی از این سوی سن پترزبورگ به آن سوی رسید که،

”قتل!“

شاه چهارم در قازّه‌ای دیگر، در همین طوفان گرفتار آمد. ناصرالدین شاه، سلطان ایران، با سرور و نشاط عظیم، روز قبل از جشن‌های پنجاهمین سال سلطنت خود برای ادای مراسم نماز عزیمت نمود. سلطان، تمام مراحل این جشن عظیم را بدقت طرح‌ریزی کرده بود. این جشن عظیم می‌بایست او را بلندآوازه ساخته، افتخار ابدی را نصیب وی سازد.

ناگهان، بدون هشدار قبلی، هنگامی که شاه در حال ادای نماز بود، صدای شلیک گلوله در مرقد مقدّس طنین انداخت. صدای تلاوت ادعیه به خاموشی گرایید. ناصرالدّین شاه به زمین در غلطید. مصیبت سلطنتی برلن، سن پترزبورگ و استانبول، دیگر بار در طهران رخ داد. شاهی دیگر بمرد.

فریادهای هراسان در میان موکب سلطنتی اوج گرفت. ملازمین رکاب همایونی بی هدف به هرسوی می دویدند و نمی دانستند چه کنند. صدراعظم، که ملازم رکاب شاه بود، با تحوّل غیر منتظره اوضاع، پریشان و آشفته شد.

او فرمان داد، "این خبر باید پنهان بماند، حدّاقل تا پایان جشن نباید احدی از آن آگاه گردد." جسد شاه مخفیانه به کالسکه اش بازگردانده شد. وزیر اعظم در پشت سر شاه قرار گرفت و جسد سنگین وی را چون انسانی زنده در حال نشسته نگه داشت. سلطان ایرانیان، محمود در سکوت مرگ و بی اعتناء به مراسم سرور و شادی در پیرامون خویش، در شامگاه یوم قبل از جشن عظیم پنجاهمین سال سلطنتش به قصر بازگردانده شد.

نور ناشی از شعله افروزی جشن، آسمان شب را روشن می ساخت، پرچم ها در هر سوی در اهتزاز بود. شیپورها نواخته می شد و صدای سنج به آسمان می رسید، و غرش سرور جمعیت اوج می گرفت. همه از عظمت و جلالت ناصرالدّین شاه که خود را "شاهنشاه" نامیده بود حکایت می کرد. کالسکه با حرکت آرام و بی صدای چرخ ها در طول خیابان ها پیش می رفت و گروه موسیقی نوای شادی را می نواخت.

در آستانه دروازه های قصر، وزرای خائف شاه، کلام وحشت زایی را در گوش یکدیگر نجوا کردند:

"قتل! قتل!"

فصل دوم - زندانی

”ادع الامم الی الله“^(۱)

۱ - زندانی

چه سرنوشتی سلاطین نگون بخت آلمان، روسیه، ترکیه و ایران را به هم پیوند می‌داد؟ چرا شدت و خشونت تقریباً در یک زمان آنها را از سریر سلطنت به حضيض ذلت فرو افکند؟ داستان آنها یکی از اعظم حکایات نسل ما است. چرا اطلاعات بیشتری در این مورد نشنیده‌ایم؟ این نفوس نه سلاطین افسانه‌ای بودند، نه سقوط و اضمحلال ایشان بخشی از یک قصه تاریخی بود و نه داستانی مبهم و ناتمام از صفحات یک افسانه پرخواننده و محبوب. این نفوس، سلاطین حکمران بودند. ایشان و سپس تاج و تخت آنها، با طوفانی عظیم نابود شد. این طوفان از آن پس تاکنون، طی نیم قرن بیش از بیست نظام سلطنتی را احاطه کرده و در کام خویش فرو کشیده است. محققاً، سرنوشتی که ایشان را در بر گرفت، از آن پس در تعقیب جانشینان انتخابی ایشان در حکومت‌های جمهوری است که به جای سلطنت‌های ساقط شده آنها استقرار یافته‌اند.

حلقه رابط و پیوند دهنده چهار سلطان مزبور و ملازمین ایشان و جانشینان آنها یک زندانی بود. یک زندانی تنها که به حبس در سلول یک قلعه ترکیه واقع در سواحل فلسطین محکوم شده بود. در واقع امکان نداشت نفس دیگری را یافت که در مبارزه با سلاطین و حکام عالم احتمال ارتباطی ضعیف‌تر از او داشته باشد یا کسی را پیدا کرد که بظاهر ناتوان‌تر و در امری خطیر چون به مبارزه طلبیدن حکام جهان بی‌یار و یاورتر از وی باشد.

دو تن از این سلاطین از قبل با نهایت شدت و حدت او را تحقیر کرده شکنجه و آزار داده بودند. اگرچه مصمم بودند او را ساکت و خاموش سازند، لکن بکلی شکست خورده با عدم توفیق مواجه شده بودند. مساعی ایشان در مقتول ساختن وی با خطاهای تقریباً خنده‌داری بی‌نتیجه مانده بود. هر تلاشی که این دو

سلطان برای اضمحلال و نابودی زندانی تدبیر نمودند، بر عکس نتیجه بخشید و به اعتلاء و ارتقاء وی و انحطاط و ذلت خود آنها منجر شد. تدریجاً آنها به نفوسی زندانی بدل شدند و او به گفتهٔ یک مورخ انگلیسی، "مورد عشق و محبتی قرار گرفت که سلاطین عالم حسد برند و امپراتوران، حسرت بی ثمر خورند."

هرگز چنین داستانی در تاریخ وجود نداشته است. زندانی سه بار مورد لطافت پرتاب سنگها قرار گرفت. آنقدر تازیانه خورد که پوست بدنش شکافت و خون از آن جاری شد. فشار سنگینی زنجیرهایی را که یکصد پوند وزن داشت بر گردن و شانه‌هایش تحمل فرمود، زنجیرهایی که پوست شانه‌های او را آنچنان مجروح ساخت که آثار آن تا انتهای عمر وی باقی ماند. پاهای او در کند قرار گرفت. او را به سایر زندانیان و به کف زندان زنجیر کردند. سه بار در غذای او زهر ریخته به او خوراندند. بموجب حکم سلاطین جمیع اموال و نیز مقام وی از او اخذ شد. از خانواده و یارانش جدایش کرده از سرزمین زادگاهش برای همیشه تبعیدش کردند. او در چهار مرحلهٔ جداگانه که هر مرحله وحشیانه‌تر و ظالمانه‌تر از مرحلهٔ پیشین بود سرگون گردید. نهایتاً سلاطین مزبور، زندانی را به مخوف‌ترین مستعمره در خاور نزدیک تبعید کردند. آنان تصوّر می‌کردند که در این نقطه او نابود و فراموش خواهد شد. محبوسیت نهایی او در قلعه‌ای محاط به خندق‌ها و برج و باروها بود. او در هوایی بس نامساعد و شدیداً آلوده به امراض مختلف، در احاطهٔ اعداء بود.

دو سلطان مستبد مطمئن بودند که زندانی در این مکان خواهد مرد و دیگر ندایی از وی به سمع احدی نخواهد رسید و این مهر ختامی بر داستان او خواهد بود.

در واقع، این هنوز ابتدا بود. زندانی، در میان مرگ و رنج، سقوط آتی سلسلهٔ سلطنتی هریک از این سلاطین را پیش‌بینی کرد. او انقراض غیر قابل اجتناب امپراطوری ایشان را تشریح نمود. نبوات او از دقتی مرعوب‌کننده برخوردار بود. یک تبعیدی محکوم و تنها که در "ارض مقدس" تاریخی به تحریر مشغول بود، سلاطین را از سرنوشت شومی که در انتظارشان بود آگاه کرده هشدار داد. فردی اسرارآمیز دست به اروپا و آسیا دراز کرد و "حکومت‌ها را آنچنان تکان داد" که بنای آن لرزید و فرو ریخت.

با این همه، علیرغم تمام آزارهایی که از این حکام جهان دیده بود، زندانی پیشنهاد کرد که برای جلوگیری از بلایی که آنها را تهدید می‌کرد به ایشان کمک کند. اگر این حکام به کلام وی توجه می‌کردند، می‌توانستند از آن سرنوشت احتراز کنند. لکن چنین نشد و گروهی از سلاطین یکی بعد از دیگری از صحنهٔ آن زمان جهان محو و نابود شدند.

این زندانی که بود؟ یک تبعیدی محکوم چه ارتباطی با چهار تن از مقتدرترین سلاطین همزمانش داشت؟ زندانی اعلام داشت که او هم به سلاطین و هم به حکومت‌های آنها ناظر است. او بالصراحه به ایشان گفت که مأموریت وی در ایام حیات، بیدار کردن حکام عالم و آگاه کردن ایشان به مسئولیت‌های اجتماعی و روحانی آنها در این عصر جدید است. زندانی گفت که او مبعوث شده است تا از حقوق افتادگان و زیردستان حمایت کند. او با این کلام، سلاطین را به مبارزه فرا خواند:

ان لن تمنعوا الظالم عن ظلمه ولن تأخذوا حق المظلوم فبأی شیء تفتخرون بین العباد^(۱)

زندانی، حکام و امرای ارض و قائدین نفوس را به اتحاد در یک تلاش جهانی نیرومند دعوت کرد تا جمیع اهل ارض به صلح و عدالت اجتماعی نائل گردند:

قم بين الناس بهذا الامر المبرم ثم ادع الامم الى الله^(۱)

چرا باید سلطانی به چنین "کلام غیر معقولی" توجه نماید؟ چه کسی سخن انسان بظاهر نامعقولی را باور می‌کرد که علناً سقوط اعظم سلاطین عالم را اعلام نماید؟ اگر او حتی خودش را نمی‌توانست از زندان نجات بخشد، چگونه قادر بود سرنوشت سلاطین را در قبضه قدرت خود بگیرد؟

با این همه، این دقیقاً همان کاری است که او انجام داد.

سلاطین در زندانها محبوس گشتند و زندانی خلاصی یافت. سلطنت‌ها ساقط گشته معدوم گشتند، در حالی که آرمان‌های زندانی در افکار نوع بشر نفوذ و رسوخ یافت. دقیقاً هر آنچه که در مکاتیب نوشته شده زندانی در سلولش در فلسطین نبوت کرده بود، با دقتی رعب‌انگیز، قدم به قدم، اتفاق افتاد تا هر پادشاه مستبدی از سریر عزت هبوط نمود، هر پادشاهی از قدرت خلع شد و سلسله سلطنتی هر سلطانی برای همیشه نابود گردید.

این، جالب‌ترین و جاذب‌ترین داستان قابل ملاحظه زمان ما است.

"بگذارید این سنگ به به صورت او بزَنم" (۱)

۲- داستان باب

این داستان، در سال ۱۸۴۴ در ایران آغاز می‌شود. ایران، علیرغم سابقهٔ ممتدّ ترقیّات فرهنگی‌اش، در قرن نوزده از نقطه نظر فساد و انحطاط تقریباً بی‌نظیر و مثیل بود. شاه مردی مستبد و ادارهٔ دولتش به نسبت مساوی از سوء استفاده‌های مالی، تملّق و چالپوسی و ظلم و ستم بهره‌مند بود. نظارت یومیّه بر جمیع امور در قبضهٔ اختیار و اقتدار سیاسیون فاسد و مرتشی و روحانیون مرتجع قرار داشت.

در این اسفل مدارج ذلتی که تاریخ کشور نشان می‌داد، ناگهان انقلابی روحانی بوقوع پیوست. احدی از ملل در تاریخ نوین عالم، آنچه را که طی نه سال بعد از شروع این انقلاب رخ داد، هرگز تجربه نکرده است. مردی جوان و نورانی بنام باب قیام و اعلام کرد که "یوم‌الله" طالع شده است. در سراسر ایران ده‌ها هزار نفر به این امر جدید گرویدند. مشتاق‌ترین و پرشورترین آنها از طلاب علوم دینیّه بودند. لحظه‌ای در تاریخ بشری چنین بنظر می‌رسید که گویی تمام ملّت تعالیم عدالت اجتماعی و خلق روحانی باب را خواهند پذیرفت.

روحانیون و درباریان از وقوع این اقبال جمعی ممانعت کردند. آنها متوجّه شدند که اقتدار و امتیازات ایشان در مخاطره افتاده است. لذا به شاه القاء کردند که وجود باب تهدیدی برای مملکت است. اگرچه باب نشان داده بود که به اقتدار قوانین مدنی احترام می‌گذارد، معهداً شاه راهی را برگزید که مشاورینش به او توصیه می‌کردند. عملیات ارعاب، طراحی و آغاز گردید. هزاران تن از پیروان باب در سراسر کشور تعقیب، دستگیر، شکنجه و کشته شدند. بالاخره در ۹ جولای ۱۸۵۰^(۲) باب اعدام شد.

یکی از حامیان طراز اول باب، جوانی از اشراف بود که توسط باب به "بهاء‌الله" ملقب گردیده بود.^(۳) بهاء‌الله بعلت شرافت نسبت خانوادگی و احترامی که خود وی بلحاظ مشی و رفتارش در دربار ایران کسب کرده بود، در قتل عام پیروان باب به قتل نرسید. در عین حال، رهبری "بایبان" شکنجه دیده و رنج کشیده توسط وی، او را به نفسی برجسته تبدیل کرده بود.

به نظر می‌رسید که مخالفین عالی‌رتبهٔ باب مصمم بودند او را به قتل برسانند. در عین حال، هیچ بهانهٔ قابل قبولی برای محکوم کردن شخصیتی چنین برجسته وجود نداشت. بهاء‌الله مورد تحسین عموم بود.

در سال ۱۸۵۳ میلادی^(۴) وقتی دو جوان نادان موقع خروج شاه از قصر در حالی که سوار بر اسب بود به طرف او تیراندازی کردند، بهانهٔ لازم به دست آمد. بلافاصله مسئولیت ارتکاب این عمل به پیروان باب و بهاء‌الله نسبت داده شد. عداوت بیرحمانهٔ وی تمام ملّت را فراگرفت. تمام مساعی برای تحقیق موقوف کنار گذاشته شد.

۱- مطالع الانوار صفحه ۶۴۹

۲- مطابق ۱۸ تیرماه ۱۲۲۹ شمسی و ۲۸ شعبان ۱۲۶۰ قمری - توضیح مترجم

۳- توضیح مترجم - این نکته منطبق با واقعیت نیست. جمال مبارک در اجتماع بدشت از لسان

عظمت به "بهاء‌الله" ملقب شدند. ۴- مطابق ۱۲۳۲ شمسی و ۱۲۶۸ قمری - مترجم

شاه، وزراء، روحانیون و ملت در نفرتی بیرحمانه متحد شده از بدست آوردن بهانه‌ای برای انعدام نفسی که از او به عنوان خطری برای مملکت هراس داشتند، سخت مسرور و مشعوف شدند. بسیاری از نفوسی که صرفاً تصوّر می‌شد نسبت به امر جدید نظری مساعد و دوستانه دارند مأخوذ و مقتول گشتند، مگر آن که آنقدر ثروتمند بودند که بتوانند جوابگوی طمع عوانان گردند. در مورد بهاء‌الله، مقامات مملکتی می‌دانستند که محکوم کردن وی به مرگ و اعدام کردن او باید هشیارانه طرح‌ریزی گردد. بهاء‌الله و خانواده‌اش هنوز شدیداً در این سرزمین مورد احترام بودند. پدر بهاء‌الله در زمان حیاتش از اشراف بلندمرتبه و عالی‌رتبه و از وزرای بسیار محترم و مورد افتخار بود.

در آن ایام پرتلاطم، وقتی که یکی از امواج اذیت و آزار به اوج خود رسید، بهاء‌الله مهمان صدراعظم جدید، میرزا آقاخان بود. او می‌بایست در آنجا در امن و امان باشد. همین صدراعظم در ازای مساعدت باب به وی قول داده بود که حامی و حافظ قربانیان بی‌گناه خشم شاه باشد. اینک صدراعظم جدید، میرزا آقاخان، با بحرانی مواجه شده بود که می‌بایست به وعده خویش وفا کند.

هیچ‌کس بهتر از صدراعظم نمی‌دانست که بهاء‌الله از ارتکاب هر جنایتی مبرا است. از بخت بد این صدراعظم که دچار دردسر شده بود، حس وفاداری او در طول صدارتش متناوباً تغییر جهت می‌داد. یک لحظه در او احساسی القاء می‌شد که در مساعدت به پیروان باب که در معرض بی‌عدالتی بودند مساعی خویش را بکار ببرد، و لحظه‌ای بعد خوف و بیم و وحشت از خلع از مقامش، این احساس را عقب می‌راند. در این حال حمله به ایشان را آغاز می‌کرد. نهایتاً قدرت خوف بر نیروی شهامت و صحت عمل استیلا یافت. با این همه، این استیلائی قدرت خوف نیز به سقوط و ذلت صدراعظم منجر گردید.

در ابتدا میرزا آقاخان سعی کرد بین شاه و بهاء‌الله توافق و سازش برقرار نماید. مکتوبی برای حضرت بهاء‌الله به کربلا فرستاد و با توضیح این نقشه‌ها از ایشان دعوت کرد که به پایتخت مراجعت فرمایند. ایشان برای مدت کوتاهی توسط صدراعظم سابق به کربلا تبعید شده بودند. مدت یک ماه صدراعظم از ایشان چون میهمانی محترم و بلندمرتبه پذیرایی کرد. طی این مدت کثیری از نفوس مهمه و افراد سرشناس طهران جمع می‌شدند تا با حضرت بهاء‌الله ملاقات کنند. آنقدر نسبت به ایشان توجه و احترام ادا شد که خشم و حسدا عدا را برانگیخت.

وقتی که خبر سوء قصد به جان شاه انتشار یافت حضرت بهاء‌الله در قریه افجه میهمان بودند. ایشان این عمل را به اشد کلام محکوم نمودند، لکن توصیه و التماس برادر صدراعظم را برای فرار و اختفاء در نقطه‌ای دیگر نپذیرفتند. بلکه، پای پیاده^(۱) به سوی محل اقامت شاه و ستاد فرماندهی ارتش سلطنتی در نیاوران عزیمت نمودند تا براءت خویش از این عمل را اثبات نمایند. ایشان حتی از پذیرفتن همراهان مسلح نیز امتناع کردند.

وقتی که حضرت بهاء‌الله به قریه زرگنده رسیدند منشی وزیر مختار روسیه، پرنس دالگوروکف^(۲) ایشان را ملاقات و راهنمایی کرد. خبر ورود حضرت بهاء‌الله بلافاصله به ناصرالدین شاه گزارش شد. شاه از شهامت حضرت بهاء‌الله در عزیمت مستقیم به محل اطراق اردوی سلطنتی بسیار متحیر شد.

۱- مطالع الانوار در صفحه ۶۴۷ این عزیمت را سواره عنوان می‌کند - مترجم

پرنس دالگوروکف به میرزا آقاخان صدراعظم پیشنهاد کرد که شخصاً حضرت بهاء‌الله را برای حفاظت از اعداء که طالب نابودی ایشان بودند در محل سکونت خویش نگهداری نماید. صدراعظم از خوف جان و بیم زوال ریاست و مقام و موقعیت خویش از توجه و ملاحظه بیشتر نسبت به حضرت بهاء‌الله امتناع کرد. لهذا حضرت بهاء‌الله را در دست گروهی از اعداء ایشان در ارتش سپردند.

آنها کلاه از سر ایشان برداشتند و پای برهنه و سر برهنه، زنجیر بر دست و پای، مسافت طولانی از شمیران تا طهران، در زیر آفتاب سوزان پیاده بردند. چندین مرتبه در طول راه، مردم و سربازان لباس بر تن ایشان پاره پاره کردند. افسرانی که ایشان را همراهی می‌کردند لطمه می‌زدند و مردم با سوء رفتار و تمسخر، ایشان را می‌آزردند و با پرتاب سنگ و آشغال، آزارشان می‌دادند.

با نزدیک شدن حضرت بهاء‌الله به پایتخت، پیرزنی متعصب از میان جمعیت پیش آمد. او سنگی در دست داشت. تمام بدنش از شدت خشم می‌لرزید. سنگ را بلند کرد که بزند، ولی گروه سربازان سریع تر از آن حرکت می‌کرد که او بتواند همراهی کند. او سعی کرد که خود را به آنها برساند، فریاد زد، "شما را قسم می‌دهم که بگذارید این سنگ را به صورت او بزنم!"

حضرت بهاء‌الله او را مشاهده کردند که شتابان در پی ایشان می‌آید. سربازان را آنقدر نگاه داشتند تا پیرزن برسد و به مقصودش نایل گردد. ایشان فرمودند:

"او را ممانعت نکنید زیرا بخیال خود کار ثوابی را می‌خواهد انجام دهد" (۱)

”او نفوسی را که زیر زنجیر هستند خارج می‌کند.“

۳- زندان سیاه چال

حضرت بهاء‌الله را به درون سیاه‌چالی زیرزمینی افکندند که مدت چهار ماه را در آن مکان بسر بردند. زندان بی‌نهایت تاریک بود. حضرت بهاء‌الله را داخل دالانی ظلمانی نمودند و از سه پله سراشیب گذرانده وارد سیاه‌چال نمودند.

هیکل ایشان را آنقدر خم کردند تا به زمین زنجیر شوند. ایشان به سایر زندانیان نیز زنجیر شده، پای مبارک در کند قرار گرفت.

نفوسی که در آن زندان با حضرت بهاء‌الله بودند بالغ بر یکصد و چهل نفر^(۱) می‌شدند که از آن جمله سارقین اموال، قطاع طریق و قاتلین نفوس بودند. زندان جز راه ورودی منفذ دیگری نداشت. با وجود موش‌های فعال، محلّ مناسبی برای تولید انواع امراض بود. آن نقطه سرد، مرطوب و تب خیز بنحو وحشتناکی آکنده از روائح منتنه بر خاسته از کثافات دائم‌التزاید بود.

سه روز و سه شب غذا و آب به حضرت بهاء‌الله داده نشد. دوزنجیر معروف که هرکدام قریب یکصد پوند وزن داشتند، و تنها برای تنبیه خطرناک ترین جانباں مورد استفاده قرار می‌گرفت، به نوبت بر گردن آن حضرت گذاشته می‌شد.^(۲) این یوغ آهنین پوست و گوشت را شکافت. امکان خوابیدن وجود نداشت.

بعد از سپری شدن مدّتی کوتاه معلوم آمد که مبنایی برای سوءظنّ نسبت به حضرت بهاء‌الله وجود نداشت. با این حال ایشان را در زنجیر در آن مکان منفور متعفن نگاه داشتند. هر یوم زندانبان در را باز می‌کرد، استوانه‌ای از نور بدرون می‌تابید تا ظلمت را بشکافد. پس اسامی نفوسی را که می‌بایست در ملاء عام در میدان شهر اعدام شوند برمی‌خواند، رنج و دردی که بر این قربانیان بیگناه خشم ملوکانه وارد می‌شد بسختی قابل تصوّر و بیان است.

در این زندان مخوف بود که مأموریت حضرت بهاء‌الله آغاز شد. درست همانطور که در رود اردن کیو تر بر حضرت مسیح نازل شده شروع رسالت آن حضرت را بشارت داد، در این سیاه‌چال منفور که سلطان ایران ایشان را در آن محبوس ساخته بود، همان روح قدسی بر حضرت بهاء‌الله تجلّی کرد. حضرت بهاء‌الله درباره این واقعه می‌فرماید:

۱- در لوح ابن ذئب صفحه ۱۶ مسطور، ”اما محل تاریک و معاشر قریب صد و پنجاه نفس...“ - توضیح مترجم.

۲- در مطالع الانوار صفحه ۶۴۹ مسطور است، ”زنجیری که حضرت بهاء‌الله را به آن مغلول ساخته بودند قره کهر نام داشت که از زنجیرهای معروف است.“ در لوح شیخ می‌فرمایند، ”اگر وقتی آن جناب در انبار حضرت سلطان وارد شوند از نائب و رئیس آن محلّ بطلبند که آن دو زنجیر را که یکی بقره کهر و یکی بسلاسل معروف است بنمایند قسم به نیّر عدل چهار شهر این مظلوم در یکی از این دو معدّب. (نقل از ص ۸۴ کتاب ”حضرت بهاء‌الله اثر محمد علی فیضی“

"از جمیع جهات این کلمه علیا اصغاء شد انا نصیرک بک و بقلمک لاتحزن عما ورد علیک و لاتخف... سوف یبعث الله کنوز الارض و هم رجال ینصرونک بک و باسمک الذی به احیاء الله افنده العارفين..."^(۱)

مدتها بعد حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به ناصرالدین شاه، از آن ایامی که در آن سجن گذراندند سخن می گویند. ایشان بیست سال طولانی را متذکر می گردند که در کمال حلم و بردباری مسجونیت و تبعیدهای دیگر را متحمل شدند. علیرغم تمام این ناملایمات، حضرت بهاء الله با صبر و صفح و عنایت و لطف لایتنهای شاه را مخاطب قرار داده می فرمایند:

"یا سلطان... ان الله قد جعلک ظله بین العباد و آیه قدرته لمن فی البلاد ان احکم بیننا و بین الذین ظلمونا من دون بینه... ان الذین فی حولک یحبونک لانفسهم و الغلام یحبک لنفسک و ما اراد الا ان یقربک الی مقر الفضل و یقلبک الی یمین العدل و کان ربک علی ما اقول شهیداً"^(۲)

کلام حضرت بهاء الله ناصرالدین شاه را انداز می نمود که چنانچه بی عدالتی را ترک نگویید تمامی جلال و شکوهش معدوم خواهد شد. ثروتش به فقر و عزتش به ذلت خواهد انجامید. حضرت بهاء الله بالصراحه بیان فرمودند که انتشار کلام الهی را با دیوارهای زندان نمی توان مانع شد، و حضرت بهاء الله از سجن خارج شده، ملک و ملکوت و قلمرو حکومت خویش را که مستقر در قلوب انسان است مالک خواهند گردید.^(۳) حضرت بهاء الله فرمودند، در آن زمان از برای سلطانی که این انداز، او را بیدار و هشیار نساخته است جز حسرت و یأس نصیبی نخواهد بود. ایشان فرمودند:

"...البته این بلایا را رحمت کبری از پی و این شداید عظمی را رخاء عظیم از عقب ولکن امید چنان است که حضرت سلطان بنفسه در امور توجه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد و این خیر محض است که عرض شد و کفی بالله شهیداً"^(۴)

تنها نکته مورد علاقه شاه از ابتدا این بود که دیگر مطلبی درباره حضرت بهاء الله نشنود. مادر شاه نسبت به آن حضرت بمراتب خشمناک تر و از نار غضب مشتعل تر بود او حضرت بهاء الله را قاتل و مسبب اصلی توطئه علیه جان پسرش می دانست و مصمم بود که آن حضرت را به قتل برساند. یکی از جنبه های غریبه این حکایت آن است که او و همه همدستانش نتوانستند شاه را متقاعد سازند که فرمان قتل حضرت بهاء الله را صادر نماید. اگرچه آنها رماح توطئه را به سوی ایشان پرتاب کردند لکن گویی سپر نامرئی

۱- لوح ابن ذئب صفحه ۱۶

۲- لوح سلطان ایران، مجموعه الواح ملوک صفحه ۱۵۰

۳- اشاره به بیان مبارک در لوح سلطان ایران، مجموعه الواح ملوک صفحه ۱۶۲- توضیح مترجم.

۴- لوح سلطان ایران، مجموعه الواح ملوک صفحه ۱۷۵

محافظی که ایشان را احاطه کرده بود نیزه‌های آنها را بی اثر ساخته قلع و قمع نمود.

حضرت بهاء‌الله با "خروج از سجن" و "تبعید" از وطن، و عود صحف و زبر مقدسه را تحقق بخشیدند، همانطور که نبوت این کتب در مورد ورود به زندان را متحقق ساختند. حضرت بهاء‌الله از حبس استخلاص می‌یافتند و مأموریت خویش را به سلاطین عالم اعلام می‌فرمودند. احبای ایشان، نام و آوازه آن حضرت را در جمیع اکناف عالم منتشر ساخته الواح و مکاتیب ایشان را در جمیع نقاط جهان به سلاطین و رؤسای ممالک ابلاغ نمودند.

در پرتو این وقایع، کلمات صحف مقدسه سالفه عالم بیش از پیش حیرت‌آور و تکان‌دهنده خواهد بود.

در تمامی عهد قدیم هیچ کلامی در شرح این وقایع جذاب‌تر و جالب‌تر از کتاب حضرت ایوب و مزامیر حضرت داوود نیست. آنها مسجون حضرت بهاء‌الله در "سیاه‌چال" و "رنج‌های ایشان"، "استخلاص" ایشان، و اعلان عمومی جهانی امرشان را تشریح کردند. تمامی این نبوت به وضوح و روشنی عزیمت به انجمن اتومبیل رانی^(۱) و دریافت نقشه سفر از مونترال^(۲) به ونکوور^(۳) است.

حضرت ایوب در یک فصل، شرح می‌دهد که این زندانی که به "سیاه‌چال" می‌افتد، که پاهایش "در کندها" قرار خواهند گرفت، که رنج و "درد" عظیم متحمل خواهد شد، که "معصوم و بیگناه" خواهد بود، که "دم الهی" بر او خواهد وزید و پیام "علم" و "حکمت" را برای نوع بشر "بیان خواهد کرد"، که "از سیاه‌چال نجات خواهد یافت" و از توطئه‌های "دشمنانش" خواهد رست، که علم تازه یافته‌اش "شب هنگام" در یک "رؤیا" به او القاء خواهد شد، و با ایشان نه "یکبار" بلکه "دو بار" سخن خواهد گفت.

این کلام باورنکردنی با شرح مشابهی درباره زندانی در کتاب مزامیر تطابق دارد. او از "سیاه‌چال" مخوف نجات خواهد یافت، خداوند "در دهان" وی سرودی جدید خواهد نهاد، ظهور وی "در حجمی از کتاب" ذکر خواهد گردید، او پیامش را "پنهان" نخواهد ساخت، بلکه آن را به "جمع کثیر" اهل عالم اعلان خواهد نمود.

همین حضرت ایوب بود که فرمود، "می‌دانم که ولی من زنده است و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست."^(۴) حضرت ایوب و عده داد که این شخص عظیم "زورآوران را بدون تفحص خورد می‌کند."^(۵) "وامیران را هلاک خواهد ساخت." همین حضرت ایوب نبوت فرمود که "برقهای خداوند در ایام آخر خواهد آمد و خواهد گفت که اینک ما حاضریم"^(۶) در ۲۴ می ۱۸۴۴^(۷) روز بعد از ولادت امر بهائی، ساموئل

1 - AUTOMOBILE ASSOCIATION 2 - MONTREAL شهری در شرق کانادا

3 - VANCOUVER شهری در جنوب غربی کانادا

۵- کتاب ایوب باب ۳۴ آیه ۲۴

۴- کتاب ایوب باب ۱۹ آیه ۲۵

۶- کتاب ایوب باب ۳۸ آیه ۳۵

۷- مطابق ۶ جمادی‌الاولی ۱۲۶۰ قمری و ۴ خرداد ۱۲۲۳ شمسی - توضیح مترجم

مورس^(۱) اولین پیام تلگرافی رسمی خود را از واشنگتن^(۲) به بالتیمور^(۳) با این کلام فرستاد، "خدا چه کرده است؟"^(۴) مطبوعات آن ایام از آن بنام "برقهای ایوب" یاد کردند.

کاشفین با اطلاعات هدایت کننده‌ای بمراتب کمتر از آنچه که به ما برای جستجوی شخص موعود یعنی حضرت بهاء‌الله داده شده است موفق به کشف مسین^(۵)، تروآ^(۶) و کوزکو^(۷) شده‌اند. ارزش گنجی که در تعالیم حضرت بهاء‌الله می‌توان یافت از جمیع آنها بالاتر و برتر است.^(۸)

1 - SAMUEL F.B. MORSE

2- WASHINGTON شهری در شمال شرق آمریکا

3 - BALTIMORE شهری در شرق آمریکا

۴- عهد عتیق سفر اعداد باب ۲۳ آیه ۲۳

5- Mycenae، شهر باستانی یونان که مرکز عصر اخیر برنز بوده است که در دهه ۱۸۷۰ توسط هاینریش شلیمان Heinrich Schliemann < 1822- 1890 > باستان‌شناس و کاوشگر آلمانی که از وی به عنوان کاشف نوین

یونان ماقبل تاریخ یاد می‌کنند کشف شد- توضیح مترجم به نقل از دائرةالمعارف بریتانیکا

6- Troy شهری باستانی در شمال غربی آناتولی که هاینریش شلیمان با کاوش‌های علمی خود اسرار آن را کشف کرد- مترجم

7- Cu scoi Cu zco۷ واقع در کوه‌های آند در جنوب کشور پرو Pero پایتخت امپراطوری اینکا که سابقه تاریخی آن به قرن یازده باز می‌گردد- توضیح مترجم بنقل از دائرةالمعارف بریتانیکا

۸- به کتاب When the Stars Fall Down برای ملاحظه انطباق مقایسه‌ای بی‌نظیر کلام حضرت بهاء‌الله با کتاب حضرت ایوب و مزامیر داوود که کنار هم گذاشته شده است مراجعه نمایید. با مطالعه این کتاب هیچ شکی نمی‌توان داشت که آن دو در مورد چه نفس مقدسی سخن می‌گویند.

”من او رانمی شناسم.“

۴- آواهای شبانه

طی چهار ماه مسجونیت در ظلمت سیاه چال، حضرت بهاء‌الله بطور مداوم به تسریر قلوب معاشرین و همراهان می پرداختند. آنها را تشویق می کردند که اطمینان و اعتماد خود را حفظ کنند. ایشان را اطمینان می دادند که هیچ مانعی نمی تواند از مظفریت آتی امر الهی ممانعت نماید. حضرت بهاء‌الله با تذکر آن ساعات سیاه چال می فرمایند:

”جمیع ما را در یک محلّ محبوس نمودند. پای ما در زنجیر و گردن ما در اغلال بود... نور آفتاب را بهیچوجه در آن سیاهچال متعین راهی نبود تا در ظلمت آن رسوخ نماید یا برودت شدیدش را حرارت بخشد. ما در دو صف روبروی هم نشسته بودیم. نزدیک طلوع فجر هر شب ذکر می به آنها می گفتیم که بصدای بلند می خوانند.“^(۱)

حضرت بهاء‌الله به معاشرین خود در زندان تعلیم دادند که به تسبیح الهی پرداخته آیه‌ای را تلاوت کنند.

صف اوّل می گفتند، ”قل الله یکفی من کل شیء“

صف دوّم جواب می دادند، ”و علی الله فلیتوکل المتوکلون“^(۲)

صدای اذکار ایشان در ساعات اوّلیه بامداد طنین می انداخت. انعکاس صدا آنقدر بلند بود که از اعماق آن سیاه چال به بیرون نفوذ می کرد و در آن سوی میدان در محلّ اقامت ملوکانه تکرار می شد. صدا شاه را بیدار می کرد و زنگ خطر در گوش وی بصدای او می آمد. نه می توانست دریابد که صدا از آن چیست و نه می توانست بفهمد که منشاء آن کجاست. از یکی از درباریان استفسار کرد که:

”معنی آن آواهای شبانه چیست؟“

به او گفته شد که صدای تلاوت اذکار توسط حضرت بهاء‌الله و همراهان ایشان در زندان سیاه چال است.

به شاه گفته شد، ”علیرغم آلام و رنج‌های ایشان، این دیوانگان به تسبیح خداوند پرداخته‌اند.“
شاه روی برگرداند. او نمی توانست معنای چنین اشتعال و اشتیاقی را در حین مواجهه با تهدید مرگی هراس آور که می دانست ایشان را احاطه کرده است دریابد. شاه احساس ناراحتی می کرد.
اگر شاه می توانست آینده را پیش بینی کند، بکلی مضطرب و پریشان می شد. بزودی در همین محلّی که او به صداهای همراهان حضرت بهاء‌الله که از بادهٔ محبت الهی سرمست و مخمورند گوش فرا می داد، قلمی امضائی را رقم می زد که برای همیشه سلسلهٔ سلطنتی ناصرالدین شاه و تمام سلاطین قاجار را محو و نابود

۱- نقل از مطالع الانوار صفحه ۶۶۴ (بعلت تفاوت با متن انگلیسی چند کلمه‌ای افزوده شد - مترجم)

۲- مترجم مطالع الانوار ظاهراً این ذکر را اشتباه آورده است چه که حضرت ولی امرالله در توفیعات خود ذکر متفاوتی را از متن اصلی تاریخ نبیل فارسی نقل می فرمایند - مترجم.

می ساخت.

سلاطین ایران آنقدر زنده می ماندند تا تحقق خرد کننده نبواتی را مشاهده کنند که حضرت بهاء الله علیه آنها اعلام فرمودند.

علیرغم توطئه هایی که برای نابودی ایشان طراحی می شد، هیچ نوع مدرکی دال بر شرکت ایشان در جنایتی که به آن متهم شده بودند یافت نشد.

این مطلب باعث شد که اعداء ایشان، به تدبیر طرح های جدید بپردازند تا از قتل حضرت بهاء الله اطمینان حاصل کنند. جوانی بنام عباس^(۱) را احضار کردند. او با فرآشان حکومتی در کوچه و بازار طهران حرکت می کرد تا بایبان را به مأمورین معرفی کند. آنها تصمیم گرفتند از وی به عنوان وسیله ای علیه حضرت بهاء الله استفاده کنند.

عباس بارها در گذشته با حضرت بهاء الله ملاقات کرده بود. آنها عباس را تطمیع کردند که اگر به حضرت بهاء الله اشاره کرده و به تقصیر و گناه ایشان شهادت دهد قسمت معتناهی از اموالی را که از حضرت بهاء الله مصادره می کنند به او خواهند داد.

آنها به او گفتند، "ما فقط به چنین شاهدهی احتیاج داریم."

مادر شاه بخصوص خیلی اصرار داشت. او التماس می کرد، "چه ذلتی برای من است! مادر شاه که نتواند مجازاتی را در حق زندانی که لایق آن است اعمال کند چقدر حقیر است!"

ملکه پیر به عباس وعده داد که اگر حضرت بهاء الله را به دست وی بسپارد پاداش خوبی دریافت خواهد داشت. او به مرد جوان فرمان داد که به سیاه چال رفته به سیمای حضرت بهاء الله نگاه کند. او به وی گفت که در آن سیما، محرک اصلی قتل پسرش را مشاهده خواهد کرد.

عباس را نه یک بار، بلکه چندین مرتبه به حضور حضرت بهاء الله هدایت کردند. هر دفعه که مرد جوان حضرت بهاء الله را ملاقات می کرد، بی حرکت می ایستاد و به سیمای مبارک خیره می شد، ولی بعد می گفت، "من او را نمی شناسم."

و بعد بر می گشت و آن محل را ترک می گفت. هیچ تهدید یا وعده پاداشی نتوانست او را تحریک یا تشویق به آن عمل نماید.

۱- بنا به نوشته جناب نبیل در صفحه ۶۶۶ مطالع الانوار این شخص که جوانی مؤمن و با شجاعت بود نوکر سلیمان خان بود - مترجم.

”دستور قتل عام افراد این قریه را صادر کنید.“

۵- سنگینی زنجیرها

اعداء حضرت بهاء‌الله در تمامی تلاش‌های خود برای معدوم ساختن ایشان شکست خوردند. لکن جلب توجه عموم به اتهامات چه در میان مردم و چه سفرای ممالک خارجه مستلزم انجام دادن عملی بود. وقتی که متوجه شدند که نمی‌توانند ایشان را در ملاء عام اعدام کنند به خیانت روی آورده تصمیم گرفتند آن حضرت را مسموم سازند.

بعضی از مقامات درباری، به امید جلب توجه مادر شاه و شاید برای دریافت مبلغ معتناهی پول از وی، طرح توطئه‌ای را ریختند که قبل از استخلاص حضرت بهاء‌الله از زندان، ایشان را به قتل برسانند. آنها غذایی را که برای حضرت بهاء‌الله فرستاده می‌شد در بین راه با مقدار زهری که می‌دانستند مهلک است آلوده ساختند.

این تلاش هم با شکست مواجه شد.

حضرت بهاء‌الله شدیداً مریض شدند و بر آلام و اوجاع ایشان در سیاه‌چال بمیزان زیادی افزوده شد. ایشان از این مسمومیت سالها بیماری شدیدی را تحمل کردند، لکن در قید حیات باقی مانده موجب یأس اعداء گشتند.

فرزند هشت ساله حضرت بهاء‌الله، یعنی حضرت عبدالبهاء، وقتی که والدشان در زندان سیاه‌چال بودند با ایشان ملاقات کردند. شرحی که ایشان از این ملاقات داده‌اند گویای آن است که حضرت بهاء‌الله به نحو وحشتناکی تغییر کرده بودند. در وجنات مبارک آثار درد و رنج شدید مشهود بود. حضرت عبدالبهاء آن واقعه محزن و متأثرکننده را چنین بخاطر می‌آورند:

”محاسن مبارک غیر منتظم و شعرات پریشان، از گردن مبارکش اثر فشار سلاسل و اغلال نمایان و هیکل مبارک از ثقل غل و زنجیر منحنی و ناتوان. از آن مشاهده و منظر تأثرات شدیده به آن طفل باهوش حساس احداث شد که هرگز فراموش نخواهند نمود.“^(۱) این تنها آغازی بود بر تقریباً نیم قرن از آزار و رنجی که می‌بایست تحمل می‌شد.

آنچه که امروزه در مورد این داستان، باورنکردنی بنظر می‌رسد این است که اعداء حضرت بهاء‌الله هرگز اتهامی رسمی علیه ایشان مطرح نساختند. هرگز به ایشان فرصت داده نشد که رسماً محاکمه شوند. هیچیک از آزارها و مجازات‌های اعمال شده منبعت از محکومیت در قبال ارتکاب جرم نبود. تبعیدی ابدی، سوء رفتار و محبوسیت صرفاً بر مبنای اقتدار دو سلطان مستبد بر ایشان تحمیل گردید.

احساسی که داستان حضرت بهاء‌الله در ما ایجاد می‌کند، و رای صرفاً یک احساس همدردی بشردوستانه است. حیات مظهر ظهور الهی همچون تعالیم وی ربّانی و آسمانی است. در رنج‌های حضرت مسیح، اعمال و رفتار نفوس منطقه مدیترانه که پیام صلح و برادری ایشان را رد کردند مجسم است.

آیا میلیونها نفوس قرن بیستم می‌بایست طریق تبعید، تحقیر، محبوسیت و رنج‌هایی را دنبال کنند که

رهبران عالم، حضرت بهاء‌الله را به آن محکوم کردند؟
جواب در حکام عالم نهفته است که قدرت واقعی را در قرن نوزدهم در قبضه اختیار داشتند، یعنی
سلاطین و رهبران ملل معظم اروپا؛ فرانسه، بریتانیا، روسیه و آلمان.
زندانی شخصاً این نفوس را مخاطب قرار داد.

فصل سوم - سقوط اولین سلطنت

”نه آزادی، نه مساوات و برادری، بلکه سواره نظام و پیاده نظام و توپخانه“

۱- ناقوس افخم

یاملک الباریس نبأ القسیس بان لایدق النواقیس... قد ظهر ناقوس الافخم...^(۱)

کلمات مبارکه فوق لوح مبارکی را آغاز می‌کند که حضرت بهاء‌الله خطاب به ناپلئون سوّم امپراتور فرانسه نازل فرمودند. زندانی به امپراتور فرمود که این ”ناقوس افخم“ نفس ایشان است و ظهور ایشان واقع شده است ”لیحیی الاکوان... و یتحد العالم.“^(۲)

رشته‌ای از وقایع قابل توجه حضرت بهاء‌الله را از سیاه‌چال طهران به قلعه عثمانی عکا در سواحل مدیترانه آورد و از این قلعه بود که لوح مزبور عزّ نزول یافت. تمام لحظات قابل توجه این داستان دقیقاً منطبق با وقایعی است که در کتب مقدسه سه دیانت جهانی پیشگویی شده است.

وقتی که سرنوشت ناصرالدین شاه و سلطنت ایران را مشاهده می‌کنیم، می‌خواهیم به این وقایع رجوعی داشته باشیم. در عین حال، شاه اولین حکمرانی نبود که احضاریه خاصّ از زندانی دریافت داشت. نخستین حکمران، ناپلئون سوّم، نیرومندترین سلطان عصر بود. بنابراین اگر چند سالی از زمان سبقت بگیریم و به داستان مواجهه تاریخی این پادشاه با زندانی بپردازیم مفید خواهد بود.

حضرت بهاء‌الله نه یک مرتبه، بلکه دو مرتبه خطاب به امپراتور فرانسه لوح فرستادند. گفته می‌شود که ناپلئون سوّم با خشم مکتوب را کنار نهاد و محتوای آن را به تمسخر گرفت. ناپلئون، اولین حکمران غربی بود که زندانی یکی از مکاتیب تاریخی‌اش را برای او ارسال داشت. او همچنین اولین حکمرانی بود که در طوفان‌های مهلکی که الواح مزبور از آن حکایت می‌کرد گرفتار شد.

در همان سالی که حضرت باب به ظهور زندانی بشارت دادند^(۳) لویی ناپلئون مصمّم به تحریر مقاله‌ای

۱- لوح ناپلئون سوّم، مجموعه الواح ملوک صفحه ۹۵

۲- لوح ناپلئون سوّم، مجموعه الواح ملوک صفحه ۹۶

۳- ۱۸۴۴ میلادی

در امحاء فقر شد. بنظر می‌رسید که افکار پادشاه با تعالیم زندانی ارض اقدس تطابق دارد. ممانعت از افراط در ثروت و فقر یکی از اصول اساسی بود که زندانی، سلاطین ارض را به آن تشویق می‌کرد. ناپلئون سوّم اعلام کرد، "در صف مقدم آرمان‌های قرن خود حرکت کن تا آنها تو را حمایت کنند. علیه آنها قدم بردار تا تو را سرنگون سازند."

طی شانزده سال، امپراطور ملتش را به سه جنگ خانمان برانداز گرفتار کرد که از نقطه نظر اقتصادی فرانسه را ویران ساخت.

به لویی ناپلئون فرصت داده شد تا وسیله‌ای برای توسعه رفاه نوع بشر باشد، لکن پادشاه قادر نبود از امیال و هوس‌های خویش صرف نظر کند. سرنوشت او با سرنوشت زندانی بارها بهم پیوند خورد.

در سال ۱۸۷۳ یعنی سال وفات لویی ناپلئون، زندانی کتاب اعظم خود را نوشت که در آن یک بار دیگر سلاطین و حکام ارض را مخاطب قرار داده به خود دعوت نمود.

زندانی در این کتاب پیامی خاص را خطاب به "ملوک و رؤسای جمهور غرب" نازل فرمود. وی همچنین اساس یک جامعه منظم و صلح‌جو رانهاده مؤسساتی را که از طریق آنها، این هدف می‌توانست تحقق یابد تشریح نمود. ناپلئون سوّم ادعا داشت که رهبری است که خود را وقف حصول چنین اهدافی لاجل وصول به عدالت اجتماعی نموده است.

لویی ناپلئون در طول حکومتش می‌گفت که انگیزه وی "یک آرمان انسانی، اجتماعی، صنعتی، اقتصادی" است. وقتی که ناپلئون سوّم از این اصول منحرف شد، سقوط وی آغاز گردید.

زندانی از مدینه محصنه عکا چنین نوشت:

ان یا ملک... انا بلوناک وجدناک فی معزل... لو کنت صاحب الکلمه ما نبذت کتاب الله وراء
ظهرک... انا بلوناک به ما وجدناک علی ما ادعیت^(۱)

در اینجا فرصتی برای مطالعه تفصیلی ارتباط بین امپراطوری دوّم و ازدیاد پیروان زندانی در سراسر عالم وجود ندارد. این داستان تنها می‌تواند نظری کلی و گذرا به این وقایعی که می‌بایستی عالم را تکان داده از خواب غفلت بیدار سازد، بیندازد.

خسران عظیم ما این است که این وقایع نتوانستند به هدف خود برسند.

"اثر قلم"

۲- مکتوب پنهان شده

اگر کسی عنوان کند که سلف لوی ناپلئون یعنی ناپلئون بناپارت کبیر، از اولین لشکرکشی اش توسط "دملی" بنام قلعه عکا بازگردانده خواهد شد، او را فاقد تعادل فکری قلمداد می‌کردند. با این حال، ناپلئون اول بنفسه بعدها اذعان کرد که او نه از انگلیسی‌ها شکست خورد و نه از ترکها، بلکه "سنگریزه" ای بنام عکا او را مغلوب کرد.

وقتی که نیم قرن بعد، یک زندانی تحقیر شده ترکها از همین عکا پیامی فرستاد که سقوط و متلاشی شدن تمامی سلسله سلطنتی ناپلئونی را پیش‌بینی می‌کرد، بهمان اندازه جهان بی تفاوت ماند. گفته می‌شد که حضرت بهاء‌الله نفوسی را که در آن مدینه محصنه به ملاقات ایشان می‌آمدند "مجنون" می‌کردند. مقامات ترکیه در آغاز این موضوع را امری سرگرم کننده یافتند. بویژه زمانی که یک نماینده عالی‌مقام و محترم دولت لویی ناپلئون از دوستان صمیمی و وفادار این زندانی محکوم شد، این احساس را یافتند.

با این حال نفوذ و تأثیر این زندانی بر روی جمیع نفوسی که به دیدار وی می‌رفتند تدریجاً آنقدر شدید و عظیم شد که سوءظن نگهبانان نسبت به هر ملاقات کننده‌ای تشدید شد. هر یک از آنها مورد تفتیش دقیق قرار می‌گرفتند. احدی مجاز نبود پیامی برای زندانی بیاورد یا از او گرفته خارج کند. علیرغم این تفتیش دقیق، امکان نداشت که از خروج مکتوب تاریخی دوّم زندانی خطاب به ناپلئون سوّم از مدینه‌السنج عکا ممانعت کرد.

یکی از بازدیدکنندگان از زندان موقعی که آماده خروج می‌شد با خوشرویی سرش را برای نگهبانان تکان داد. آنها او را کاملاً جستجو کردند، لکن هیچ نیافتند.

ملاقات کننده با لبخندی بر لب شتابان دور شد. او مطمئن بود که نگهبانان هرگز به اندیشه جستجوی کلاه وی نخواهند افتاد. وی با حالتی بی تفاوت در خیابان‌های عکا قدم می‌زد و در آن مخفی‌گاه، دوّمین مکتوب تاریخی حضرت بهاء‌الله برای ناپلئون سوّم را حمل می‌کرد.

مکتوب به نماینده فرانسه در عکا تسلیم شد. وی لوح مزبور را ترجمه نمود و ترتیبی داد تا به دست شخص امپراطور برسد.

سرنوشت یک شاه، یک ملت، یک امپراطوری و یک سلسله سلطنتی تماماً در آن طومار کاغذی پنهان شده در زیر کلاه یک ملاقاتی زندانی محکوم قلعه عکا پیش‌بینی شده بود.

”یخرج الملک من کفک جزاء عملک“ (۱)

۳- یوم الحساب

دربار ناپلئون سوّم نقل مجالس تمام اروپا بود. او نمی توانست شاه بظاهر افسانه‌ای باشد که سقوط دودمانش را زندانی پیش‌بینی کرده بود.

شکوه و جلال دربار ناپلئون سوّم محسود ممالک مجاور شده بود. معاصرینش تحت تأثیر نمایش افراطی و مسرفانه او قرار گرفته بودند. کشتی ناپلئون بر فراز امواج حرکت می‌کرد. خود وی بسختی بخت خوش و کامروایی خویش را باور می‌کرد. چه که از فریبنده‌ترین رؤیاهایش فراتر رفته بود. جمیع ابواب طلایی گشوده می‌شد. ناپلئون سوّم هر آنچه می‌خواست می‌توانست از قلمرو خویش بسازد. کلام، کلام او بود.

زندانی گفته بود:

ای ملک پاریس...سلطان زمان را سزاوار است که از حال مظلومان استفسار نموده و توجه خود را معطوف حال ضعیفا سازد. (۲)

ناپلئون سوّم به اقویا و نه ضعیفا، به ثروتمندان و نه فقرا علاقمند بود. او کمتر از هر چیزی به زندانیان زندان ترکیه توجه داشت. ناپلئون در واقع متفق و متحد همین ترکان علیه تزار روس بود. جنگ کریمه (۳) برای او فرصتی بود تا انتقام شکست عمویش ناپلئون کبیر را بگیرد. امپراطور میل نداشت خود را مشمول خشم و غضب متحدین ترکش نموده نزد آنها بی‌قدر و اعتبار گردد. لویی ناپلئون عملاً بالصّراحه می‌گفت، ”با جزئیات و مواضع ناچیز مرا زحمت ندهید! دنیا در خطر است!“

دنیای خود ناپلئون بود که در خطر بود. او پیشاپیش آن را از دست داده بود. متعاقب تحقیر اوّلیه که لویی ناپلئون نشان داد، زندانی در لوح ثانی خود خطاب به امپراطور فرانسه نوشت:

یا ملک...قم و تارک ما فات عنک سوف تفنی الدنيا و ما عندک و یقی الملک لله ربک و رب

۱- لوح ملک پاریس مجموعه الواح ملوک ص ۱۰۲

۲- این قسمت از بیان مبارک از لوح اول جمال‌قدم خطاب به ناپلئون است که حضرت ولیّ امرالله در توفیق ”قد ظهر یوم المیعاد“ نقل فرموده‌اند. اصل لوح مبارک در دسترس نبود. لذا ترجمه آن از نسخه فارسی توفیق مبارک نقل شد- مترجم.

آبائک الاولین لاینبغی لک ان تقتصر الامور علی ما تهوی به هویک^(۱)

زندانی به امپراطور فرانسه هشدار داد که اگر به اصلاح سریع اعمال سوئی که از وی ظاهر شده است نپردازد هرآینه مشمول مجازاتی خطیر و وحشتناک خواهد شد:

بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک و بخرج الملک من کفک جزاء عملک^(۲)

یوم الحساب عنقریب فرا می رسید.

۱- لوح ملک پاریس، مجموعه الواح ملوک صفحه ۱۰۲

۲- همان مأخذ

”قد نری الذله تسعی عن ورائک“^(۱)

۴- سقوط سریع

سیر انحطاطی برای انقراض قطعی سلسله ناپلئونی آغاز شده بود. ناپلئون سوم برای ارضاء خاطر خویش و تسکین خشم خود علیه امپراتور روسیه جنگ کریمه را آغاز کرد. سخت علاقمند بود که معاهده ۱۸۱۵ را پاره پاره کند و انتقام مصیبتی را که عمویش در مسکو به آن مبتلا شده بود بگیرد. یکی دیگر از علائق مهم حکومت ناپلئون سوم استقرار یک امپراطوری در مکزیک بود. او قبل از نیل به مقام امپراطوری، این بلندپروازی را در مخیله خود پرورانده بود. ناپلئون سوم رؤیای یک ”استانبول جدید“ در تنگه پاناما را برای خود می دید. او هم در شرق و هم در غرب پادشاه می شد. او می گفت، ”ما نفوذ و تأثیر خیرخواهانه خود را در مرکز آمریکا تحقق خواهیم بخشید.“ عجیب آن که، حضرت بهاءالله به ناپلئون سوم دقیقاً همین پاداش را وعده دادند مشروط بر آن که شاه، خود را وقف اتحاد و عدالت برای جمیع بشر نماید. زندانی چنین ترقیم فرمود:

یا ملک الباریس... قم علی خدمه الله و نصره امره انه یؤیدک بجنود الغیب و الشهاده و یجعلک سلطاناً علی ما تطلع الشمس علیها^(۲)

ناپلئون سوم ابداً سعی نکرد به زندانی مساعدتی نماید یا به کلام وی گوش دهد. طرح جسورانه آمریکایی ناپلئون سوم به شکست دردناکی منتهی گردید. تمام تلاش های وی برای توسعه امپراطوری نیز به سرنوشت مشابهی مبتلا گردید.

ناگهان ایام عزت گذشته منتهی شد. قبلاً او روسیه و اطریش را در دو جنگ کریمه و ایتالیا شکست داده و از دو قوی ترین قوای نظامی و مخوف اروپا سبقت گرفته بود. او جهان را متحیر ساخته بود. وقتی که پروس و اطریش در سال ۱۸۶۶ با یکدیگر به محاربه پرداختند، ناپلئون در کناری به انتظار نشست. نقشه او این بود که در موقع ”مناسب“ به نفع حریف ”مناسب“ دخالت نماید، یعنی طرفی که بیشترین منافع را عاید او می ساخت.

حدس او به خطا رفت. پروس سریع و قاطع اطریش را شکست داد. خطای ناپلئون در این مورد، اولین اشتباه وی بود که مقدر بود با کاهش اعتبار وی چندین برابر شده مکرراً او را به خسران مبتلا سازد. در کتاب مقدس نازل شده است که خداوند ”ملتها“ و ”پادشاهان را مجازات می کند.“ لویی ناپلئون تقریباً یک نمونه عالی از به فعل در آمدن این اصل است. در واقع ”پادشاهان“ و ”ملتها“ خودشان را مجازات می کنند. آنها با تصمیمات غلط خود، موجد رنجها و آلام خود می گردند.

در این ”یوم الهی“، هر زمان که حکمرانی برای تضمین توسعه و پیشرفت یا ارتقاء اعتبار خود یا ملتش

۱- لوح ملک پاریس، مجموعه الواح ملوک ص ۱۰۳ ۲- لوح ملک پاریس، مجموعه الواح ملوک ص ۹۸-۹۷

یا مملکتش به قیمت زیان و خسران سایرین، غیر منصفانه و مبتنی بر بی عدالتی عمل نماید، تصمیمات متّخذ لاجل وصول به آن هدف پست و دون، بذر مصیبت و بلا را خواهد کاشت. هر چه این تصمیمات با قوانین اصولی الهی در ارتباط با عدالت، معاشرت بیشتری داشته باشد، مصائب و بلا یا عظیم تر، و سقوط جمیع نفوسی که آن تصمیمات را اتخاذ کرده اند مسلم تر خواهد بود. هر قدر که طول زمانی این جریان زیاد باشد، نتیجه نهایی یکسان است.

زندانی سعی کرد که این اصل اساسی را به رهبران نوع بشر توضیح دهد. مأموریت او جلب توجه آنها به قوانین الهی بود. اگر ایشان از وی اطاعت نمی کردند، "مجازات" منتجه از آن، از تصمیمات غلط خودشان منبعث می شد. به این نحو است که خداوند، پادشاهان و ملّتها را "مجازات" می کند. آنها خود را مجازات می کنند.

بعداً قیصر، ویلیام اوّل، اعلام کرد که حرب سال ۱۸۶۶، که طی آن ناپلئون سوّم بی طرف ماند، در واقع بمعنای انهدام فرانسه بود.

قیصر گفت، "ناپلئون می بایست از عقب به ما حمله می کرد."

خیلی دیر شده بود. "ساعت مناسب و درخشان" سپری شده بود. ناپلئون سوّم دیگر گریزی بجز جنگ نداشت. او پیشاپیش در خطر یک انقلاب داخلی قرار گرفته بود. در ماه ژوئیه ۱۸۷۰، ناپلئون سوّم ملّت خویش را درگیر جنگ پروس کرد.

وزیر جنگ فرانسه مغرورانه اعلام کرد که فرانسه فتح و ظفّری کامل و عظیم را انتظار دارد. تاریخ نشان می دهد که این تصمیم چقدر زیانبار و حسرت آور بوده است. تصمیمات غلط در همه سوی، علامت مشخصه ناپلئون سوّم شد.

هرج و مرج بدون قید و بند حکومت می کرد:

"مکّرراً سربازان و حتی فرماندهان ارشد از مسیر منحرف شده نمی توانستند محلّ خویش را بیابند. جنرال میشل^(۱) در ۲۱ ژوئیه تلگراف زد، 'به بالفور وارد شده ام ولی نمی توانم واحد خود را بیابم. فرمانده قسمت را نمی توانم پیدا کنم. چه باید بکنم؟ نمی دانم هنگ های من کجا هستند.' این مدرک احتمالاً در سوابق نظامی بی نظیر و مثیل ملاحظه شده است."^(۲)

تحقق و عده زندانی ارض اقدس به ناپلئون شروع شده بود:

بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک...^(۳)

ناپلئون در تلاشی برای ممانعت از بروز انقلاب شخصاً همراه با پسر جوانش به ارتش پیوست.

1- General Michel

2 - C.D. Hazen, Eu rope Since 1815, p.199

۳- مجموعه الواح ملوک ص ۱۰۲

امپراطور در حالی که فشارهای وارده بر وی او را فرسوده و حملات خردکننده سنگ کلیه بشدت سلامتیش را دستخوش دگرگونی ساخته بود، بزحمت می توانست طی حرکت سربازان، خود را روی اسب نگه دارد. گفته می شود که برای پوشاندن رنگ پدیدگی غیر طبیعی اش از لشکریان، گونه هایش را با لوازم آرایش سرخ می کرد.

ناپلئون سوّم با ارتش خود به نسیان می پیوست.

نماینده فرانسوی در عکّا وقتی که تحقّق حسرت بار و ویران کننده همان نبوّاتی را که شخصاً به فرانسوی ترجمه کرده و برای ناپلئون سوّم فرستاده بود، مشاهده کرد از جمله پیروان و مؤمنین به زندانی گردید.

”و ادخلونا فی السجن الاعظم بظلم مبین“^(۱)

۵- تحول اوضاع

وقتی که حیات و موقعیت حضرت بهاء‌الله و ناپلئون سوّم در آغاز امپراطوری اش را در مقابل هم قرار داده ملاحظه می‌کنیم که چگونه موقعیت آنها در انتهای کاملاً معکوس گردید، به اهمیّت واقعی هشدار پی می‌بریم که زندانی برای شاه فرستاد:

عزک غرک لعمری انه لایدوم و سوف یزول الا بان تتمسک بهذا الحبل المتین قد نری الذله
تسعی عن ورائک و انت من الراقدين^(۲)

کلامی که حضرت عبدالبهاء در ارتباط با موضوعی دیگر بیان فرموده‌اند بنظر می‌رسد با تناسبی شگفتی آور سزاوار ناپلئون سوّم فرانسه است:

عزّ تشان مبدّل به ذلت کبری گردد و این سطوت و شوکت منقلب به مقهوریت عظمی شود.^(۳)

تصوّر مغایرت و تفاوتی اعظم از آنچه در حین مقایسه بین ناپلئون سوّم و زندانی مشهود می‌گردد بسیار دشوار است. در سال ۱۸۵۲، لوئی ناپلئون ارتقاء مقام یافته به ناپلئون سوّم امپراطور فرانسه مبدّل می‌گردد. در همان سال ۱۸۵۲، حضرت بهاء‌الله در نقطه‌ای دوردست در ایران دستگیر شده پیاده و با سرو پای برهنه در زیر آفتاب سوزان چندین مایل برده شدند. ایشان را از میان جمعیتی که فریادشان به عنان آسمان می‌رسید، گذراندند. در آن ساعاتی که ناپلئون سوّم با شکوه و جلال در پایتخت یک امپراطوری پر زرق و برق به صرف غذایی شاهانه و مسرفانه مشغول بود، حضرت بهاء‌الله از هرگونه غذا و آبی محروم بودند.

در ژانویه ۱۸۵۳ ناپلئون سوّم با کنتس اسپانیولی اوژنی دو مونتیزو^(۴) ازدواج کرد. زندگی امپراطور در ابتدای استقرار و تأسیس بود و خانواده‌اش بر سریر سلطنت فرانسه مستقر می‌شد. در همان ماه، زندانی از خانه و خانواده جدا شد، تمامی اموال و نیز مقام و موقعیت وی از او اخذ گردید و برای همیشه از سرزمین آباء اجدادی تبعید گردید. هرچه قدرت ناپلئون افزایش می‌یافت، شمس اقبال زندانی ارض اقدس به نظر می‌رسید که در حال افول است.

حضرت بهاء‌الله مانند حضرت ابراهیم تبعید و مانند حضرت موسی سنگباران شدند و همانند حضرت

۱- لوح ملک پاریس، الواح ملوک ص ۱۰۴ ۲- لوح ملک پاریس، مجموعه الواح مبارکه ص ۱۰۳

۳- نقل بیان مبارک از ترجمه توفیق مبارک ”قد ظهر یوم المیعاد“ بدون ذکر مأخذ اصلی - مترجم.

مسیح در معرض ضربات تازیانه قرار گرفتند. ایشان محبوس شدند، به زنجیر کشیده شدند، مسموم و "از شهری به شهری، آزار دیده تبعید گردیدند." بالاخره به مخوف ترین زندان ترکیه یعنی قلعه عکا رسیدند که در سایه جبل کرم، باغ خداوند، وارد شدند. از این مدینه محصنه ایشان لوح ثانی خطاب به امپراتور فرانسه را ارسال داشته بودند.

از آن لحظه به بعد، با ضربه‌های سریعی از ید تقدیر، زندانی اوج گرفت و تعالیم وی به اطراف و اکناف عالم انتشار یافت، درحالی که امپراتور از اوج عظمت کبریائی ساقط شده عزتش محسوف ذلت گردید. ما هرگز نخواهیم دانست متعاقب شکست لوئی ناپلئون در حرب سدان که به اسارت یک شاه بیگانه درآمد چه افکاری از مخیله او گذشته است. آیا آن کلماتی را که توسط زندانی عکا به او خطاب شده بود بیاد آورد؟ احتمال اندک دارد که ناپلئون سوّم متوجه انقلاب روحانی که پیشاپیش سیمای جامعه را آزرده ساخته بود، شده باشد. او حتی نسبت به نقشی که خود وی در افتتاح این نمایش در حال افتتاح سرنوشت ایفا کرد غافل و جاهل بود.

”سیقزی... حلوسهم علی السریر العزه“^(۱)

۶- اولین سلطان سقوط می‌کند

مکاتیبی که از مدینه محصنه عکا برای ناپلئون سوّم ارسال شد حاوی چندین نبوت بود که سرنوشت شوم را پیش‌بینی می‌کرد.

زندانی نبوت نمود که بزودی اقبال و سرنوشت، جمیع سلاطین ظالم را دستخوش تحوّل خواهد ساخت. او گفت که بقدرت الهی، مقام و موقعیتی که در زندگی دارند معکوس خواهد گردید. هیچ پادشاهی نبود که سرنوشتش بهتر از ناپلئون سوّم با این کلمات بیان گردد:

ان یا ایها السلطان اسمع قول من ینطق بالحق... ستمضی بلا یانا و اضطرارنا و الشده التی احاطتنا من کل الجهات و کذلک تمضی راحتهم (ضمیر هم به وزرای شاه راجع است) و الرخا الذی کانوا فیه^(۲)

زندانی تحوّل معکوسی را که واقع خواهد شد چنین تشریح کرد:

سیقزی سکوننا علی التراب بهذه الذله و جلوسهم علی السریر العزه و سیحکم الله بیننا و بینهم و هو خیر الحاکمین^(۳)

لویی ناپلئون آنقدر در قید حیات ماند تا تحقّق این کلمات را مشاهده کرد که زندانی نوشته بود:

یا ملک... بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک... و تأخذ الزلازل کل القبائل فی هناک...^(۴)

پاریس در محاصره آلمانی‌ها قرار گرفت. تمام مقاومت‌ها در هم شکست و شهر تسلیم دشمن گردید. فرانسویان از شکست شدید نیروی نظامی تکان خوردند. آنها امپراطور را مسئول دانسته ملامت می‌کردند. جنگ آلمان - فرانسه با جنگ داخلی و دورانی که ”سالهای وحشت“ نامیده شد ادامه یافت. از نقطه نظر توخّش و خشونت از نفس جنگ سبقت گرفت و آثار جراحات وارده بر اذهان فرانسویان تا امروز بر سیمای فرانسه هویدا است. هرج و مرج تمام ملت را فرو گرفت و رنج قحطی، انقلاب و امراض هزاران نفر را در

۱- سوره الملوک، مجموعه الواح ملوک ص ۴۷، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ص ۱۵۳ (توضیح مترجم:

نویسنده بیان فوق را با اندکی تغییر نقل کرده و نوشته است، سیقزی جلوسکم علی السریر العزه.

۲- سوره الملوک، مجموعه الواح ملوک ص ۴۷، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ص ۱۵۳

۳- سوره الملوک، مجموعه الواح ملوک ص ۴۷، منتخبات ص ۱۵۳

۴- لوح ملک پاریس، مجموعه الواح ملوک ص ۱۰۲

پاریس، "شهر نور ناپلئون"^(۱) از نعمت حیات محروم ساخت.
زندانی به ناپلئون گفته بود:

قد نری الذله تسعی عن ورائک... جزاء عملک^(۲)

امپراطور منفورترین فرد در تمام فرانسه شد. جمعیت نفوس در پاریس فریاد زنان انتقام از وی را می‌طلبیدند. آنها او را مسئول تحقیر فرانسه می‌دانستند. ملکه اوژنی بزحمت جان سالم بدر برد و سلطنت بکلی معدوم گشت.

ناپلئون فقط یک پسر داشت بنام پرنس یوجین لوئی ژان ژوزف^(۳) که در انگلستان تحصیل کرده بود. ناپلئون سوّم حتی بعد از سقوط خودش امیدوار بود که سریر ناپلئونی در آتیه به فرزندش به عنوان امپراطور بازگردد. رحمت خداوند شامل حالش شد که چندان نزیست تا قتل فرزندش در جنگ دوردست زولو^(۴) را که بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان در آفریقای جنوبی رخ داد ببیند.

نبوّات زندانی محققاً برای یکی از "سلاطین ارض" همانطور که کتاب مقدّس قرن‌ها پیش هشدار داده بود، "وحشتناک" بود. حضرت اشعیا نبی در فصلی واحد، اعلام فرمود که یومی فرا خواهد رسید که "سلاطین مجازات" خواهند شد. حضرت اشعیا انذار فرمود که پروردگار، زمین را در آن یوم "واژگون" خواهد کرد و ساکنین آن را "متشتت" خواهد ساخت. نفوس "مغرور و متفرعن" را بخاطر شرارت ایشان "تضعیف" خواهد کرد.

لاجل حصول یقین در مورد نفسی که حضرت اشعیا درباره‌اش تکلم فرموده است، زندانی شخصاً خطاب به سلاطین فرمود:

انی انا المذكور بلسان اشعیا... طوبی لملک ما منعه الملک عن مالکة و اقبل الی الله بقلبه^(۵)

ناپلئون سوّم در امتحان الهی شکست خورد و "به خاک راجع گشت." او به سرنوشتی مبتلا شد که قرن‌ها قبل توسط حضرت اشعیا برای چنین سلاطینی پیش‌بینی شده بود، "و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند گروه شریفان را بر مکان بلند ایشان و پادشاهان زمین را بر زمین سزا خواهد داد"^(۶)

1 - City of Light

۲- لوح ملک پاریس، مجموعه الواح ملوک ص - ۱۰۳ توضیح مترجم: بیان اول در سطر ۴ و بیان ثانی در سطر اول است.

3 - Prince Eugene Louis Jean Joseph

4 - Zu lu

۵- لوح تزار روس، مجموعه الواح ملوک صفحات ۱۲۵، ۱۲۸-۱۲۷

۶- کتاب اشعیا نبی باب ۲۴ آیه ۲۱

فصل چهارم - سقوط دوّمین سلطان

”رجع الی التراب بخسران عظیم“^(۱)

۱- خدای جنگ

در هجدهم ژوئن ۱۸۷۱ قیصر ویلیام اوّل، امپراتور آلمان در راس لشکریان خود وارد برلن شد. آن یوم، یوم سرور عظمی بود. فرانسه ناپلئون سوّم در هم شکسته بود. امپراتور در آلمان قهرمان ملی شده و در حال کسب شهرتی افسانه‌ای بود. صدای حاکی از فتح و ظفر نعل اسبها در خیابان‌های برلن طنین انداخت و همراه با آن، قیصر ویلیام اوّل مرکز توجه عموم گردید.

او تقریباً تمام رؤیاهایش را تحقق بخشیده بود. او مدارج ترقی را از شاهزادگی و شاهی طی کرده و اینک امپراتور آلمان متحد شده بود. دیگر کسی وجود نداشت که با وی کوس برابری زند یا او را به مبارزه بطلبد.

پس آنگاه ندای هشدار دهنده‌ای اوج گرفت. از حجره‌ای از حجرات یک زندان دوردست، حضرت بهاء‌الله او را متذکر داشتند که امپراتور فرانسه به چه سرنوشتی مبتلا گردید. آن حضرت ویلیام را انداز فرمود که اگر وصایا و نصایح الهی را که به سلاطین ارض ابلاغ شده است تبعیت ننماید و بمورد اجرا نگذارد و خود را وقف خدمت به وحدت و عدالت ننماید، دقیقاً به همان سرنوشت مبتلا خواهد شد. زندانی با این کلمات، ویلیام اوّل را مخاطب قرار داد:

یا ملک برلین... اذکر من کان اعظم منک شأننا (ناپلئون سوم) و اکبر منک مقامنا این هو و ما عنده^(۲)

به نفس غالب نیز همچون مغلوب فرصت اعطاء شد تا به ندای الهی جواب گوید. سلاطین ”امنا“ی الهی‌اند و در برابر امانت وی مسئول می‌باشند.

زندانی به قیصر ویلیام اوّل هشدار داد درسی را که با سرنوشت مصیبت بار ناپلئون سوّم به عالم داده

۱- مجموعه الواح ملوک ص ۲۵۰، به نقل از کتاب مستطاب اقدس

۲- مجموعه الواح ملوک ص ۲۵۰ بنقل از کتاب مستطاب اقدس

شد فراموش ننماید:

یا ملک تفکر فیه (ناپلئون سوم) و فی امثالک الذین سخرُوا البلاد و حکموا علی العباد قد انزلهم
الرحمن من القصور الی القبور^(۱)

بهر حال، امپراطور همیشه بر این اصل معتقد بود که پروس مستحق ریاست و حکومت بر تمام آلمان است. او همیشه بر این باور بود که تنها به یک وسیله می توان او را در مقام و موقعیت خودش قرار داد و آن قدرت و نیروی یک ارتش قوی است. تاریخ علی الظاهر ثابت کرد که حق با او است نه با زندانی. ولی زندانی تنها به نصیحت کردن سلاطین عالم اکتفاء نکرد بلکه آنها را انداز نمود. قیصر ویلیام اول نیز از انداز الهی مستثنی نبود.

ای ظالمان ارض از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده ام از ظلم احدی
نگذرم...^(۲)

ویلیام تمام ایام حیاتش را تا حین ارتقاء به سریر سلطنت، در ارتش سپری کرده بود. او به عنوان حدّ اعلاّی "استبداد" و "نظامی گرای" توصیف شده است. او اذعان داشت که تنها به "خدای جنگ" اعتقاد دارد. زندانی به امپراطور اخطار کرد:

یا ملک برلین انتبه ولا تکن من الراقدین انه (ناپلئون سوم) نبذ لوح الله ورائه...لذا اخذته الذله من
کل الجهات الی ان رجع الی التراب بخسران عظیم. یا ملک تفکر...اعتبر وکن من المتذکرین^(۳)

۱- مجموعه الواح ملوک ص ۲۵۰ بنقل از کتاب مستطاب اقدس

۲- کلمات مکنونه فارسی، ادعیه حضرت محبوب ص ۴۶۲

۳- مجموعه الواح ملوک ص ۲۵۰، به نقل از کتاب مستطاب اقدس

”ان اتحدوا یا معشر الملوک به تسکن اریاح الاختلاف بینک^(۱)“

۲- آوای جنگ

ویلیام اوّل به انذار زندانی اعتناء نکرد. با مرگ وی، آلمان در قیظه قدرت نوّه غافل و مغرور وی ویلیام دوّم جوان قرار گرفت. قیصر جدید به امری مبادرت کرد که تقریباً با تمام نصایح و وصایای زندانی مخالفت داشت. او بعوض اهداء صلح و آرامش به ملّت و امتش، قوای یک دستگاه نظامی را به حرکت آورد که تمام ملّت را در مصیبت و بلا مستغرق ساخت. نهایتاً، به درهم شکستن صلح جهانی منجر گردید.

در سال ۱۸۹۸ قیصر ویلیام دوّم از ارض اقدس بازدید کرد. شاه در چند مایلی مدینه محصّنه‌ای بود که زندانی از آن مکان جدّش را با آن پیام تاریخی که سقوط سلسله سلطنتی هوهنزلرن^(۲) را پیش‌بینی می‌نمود مخاطب قرار داد.

طی این دیدار از ارض اقدس، قیصر ویلیام دوّم با یکی از منفورترین اعداء و ورنج دهندگان زندانی، یعنی سلطان ترکیه، متحد گردید. وقتی که او به ارض اقدس وارد شد، یکی از دروازه‌های مدینه مبارکه اورشلیم تخریب و تعریض گردید تا احترام و تکریم مناسب و شایسته بتواند نسبت به پادشاه میهمان ادا گردد.

ورود حضرت بهاء‌الله به ارض اقدس کاملاً متفاوت بود. گروه تبعیدیان همراهان ایشان جمیعاً در قایقی کوچک جای داده شدند. بعد از ساعتها تأخیر آنها را از خلیج عبور داده به مدینه محصّنه عکا وارد نمودند. ایشان را از شوارع در حالی گذراندند که توسط جمعیت تحقیر می‌شدند و نهایتاً به زندان قشله افکندند.

هفتاد و هشت نفس در اطاقی با ایشان محبوس گشتند. جمیعاً از آب و غذا محروم ماندند. اکثراً به مالاریا و تیفوس مبتلا گشته برخی جهان فانی را ترک گفتند. جمیع این وقایع طبق حکم سلطان ترکیه صورت گرفت که اینک سریر سلطنتش مورد مدح و ستایش عظیم ویلیام دوّم قرار گرفته بود.

قیصر در این موقعیت، خود را ”دوست خلیفه“ عبدالحمید سلطان ترکیه توصیف نمود و زمانی که در اورشلیم بود خبر اتحاد خود با ترکیه را اعلام نمود. او به این اتحاد جدید با سلاطین مباهات می‌کرد. قیصر و سلطان در مقابل جهان قد علم می‌کردند.

سلطنت هر یک از این ”دوستان“ بزودی و تقریباً همزمان ساقط می‌شد و سلسله سلطنتی آنها تقریباً در یک زمان برای همیشه محو و نابود می‌گردید.

چقدر کلام زندانی مناسب حال ویلیام دوّم آن زمانی که پادشاه در مدینه مقدّسه اورشلیم بسر می‌برد می‌باشد. قیصر سعی نکرد زندانی را جستجو کند یا از حال وی استفسار نماید. در واقع، از هر آنچه که به

۱- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ص ۱۶۳ و نیز کتاب مبین ص ۶۴

زندانی و تعالیم وی مربوط می‌شد غفلت کرد. اگر هم نکته‌ای یا مطلبی در این خصوص به ذهن وی خطور کرده باشد البته آن را ناچیز و غیر قابل ملاحظه انگاشته از ذهن زدوده است. "سخنان جنون‌آمیز" یک مرتجع مذهبی چه ارتباطی با او که سلطانی مستبد بود می‌داشت. ویلیام با اموری بمراتب مهم‌تر مانند جنگ سر و کار داشت. سایر سلاطین و امراء قلباً با او موافق بودند. آنها اموری بهتر از ملاقات با زندانیان داشتند.

کلام حضرت بهاء‌الله اراجیف مفروضه آنها را به مبارزه می‌خواند:

ان یا ملوک المسیحیه... ما استقبلتم الیه و ما حضرتم بین یدیه لتسمعوا آیات الله من لسانه و تطلعوا بحکمه الله العزیز... و بذلک منعت نسמת الله عن قلوبکم و نفحات الله عن فؤادکم... انتم و ما عندکم ستفنی... و تسئلون عما اکتسبتم^(۱)

کلامی قوی که به مذاق سلاطین خوش نمی‌آمد. شاید برای ما نیز ناراحت کننده و آزار دهنده باشد. نوع بشر کلاً در عکس‌العملی اولیه، خود بخود مایل است هر نفسی را که مدعی تکلم من جانب‌الله است طرد نماید. با این همه مدنیت ما، بخصوص ارزش‌های اخلاقی، دقیقاً بهمین ترتیب اوج گرفت. حضرت موسی و حضرت مسیح نیز در ایام سلف با همین قدرت و اختیار تفوه فرمودند.

”حقوق و امتیازات جمیع انسان‌ها باید محفوظ بماند.“

۳- شمشیر آخته

راه حل مشاکل و مسائل عالم که بوسیله زندانی بیان گردید نمی توانست به نحوی مستقیم تر مورد مخالفت و یلیام دوّم واقع شود.
زندانی نوشت:

ان یا ملوک الارض... اصلحوا ذات بینکم و قللوا فی العساکر لیقل مصارفکم و تکونن من المستریحین...^(۱)

از طرف دیگر و یلیام دوّم به اختلافات میان ممالک مجاور خود دامن می زد. به لشکریانش می افزود و هر روز فشار مالی بیشتری بر ملتش وارد می ساخت و ملّتی متمدن را با رؤیای جنگ و خونریزی آشفته و پریشان می ساخت.
زندانی اعلام کرد:

ان یا ملوک الارض... ان ترتفعوا الاختلاف بینکم لن تحتاجوا الی کثره الجیوش الاعلی قدر الذی تحرسون بها بلدانکم و ممالککم...^(۲)

و یلیام دوّم، جنگ را مذهب و دیانت کشورش قرار داد. او از هر پیشنهادی در رابطه با کاهش لشکریانش یا صلح تنفر داشت. او نتایج حاصله در کنفرانس صلح لاهه^(۳) در سال ۱۸۹۸ را استهزاء می کرد. قیصر با اظهار نظر درباره یکی از کنفرانس‌های صلح لاهه، صریحاً اذعان نمود که از جمیع کنفرانس‌های صلح مشابه آن بیزار است. او با این کلمات، آنها را تحقیر می کرد:
”من به خداوند و شمشیر آخته خود ایمان دارم و جمیع تصمیمات متّخذ در کنفرانس‌های بین‌المللی را...“

نصیحت و هدایت زندانی نمی توانست بیش از این مخالف چنین طرز تفکر و رفتاری باشد. او فرمود که ”صلح و آرامش عالم“ منوط به اجتماع رهبران نوع بشر در یک ”مجمع بزرگ“ است. آنها باید به حسن نیت درباره این موضوع بغایت مهمّ یعنی صلح مذاکره کنند.

زندانی نوشت:

۱- سوره الملوک، مجموعه الواح ملوک ص ۸-۷

۲- سوره الملوک، مجموعه الواح ملوک ص ۸

دول عظیمه برای آسایش عالم بصلح محکم متشبت شوند... انشاء الله ملوک و سلاطین که
مراپای اسم عزیز الهیند به اینمقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند^(۱)

برخوردی بین نقطه نظرگاه زندانی و دیدگاه سلاطین هوهنزولرن اجتناب ناپذیر بود.

”امید ما چنانست که اختلافات نژادی زائل شود.“

۴- شاه شاهان و ”سلطان سلاطین“

قیصر و یلیام دوّم طی اوّلین ایّام سلطنتش با ظرافت و سیاست قابل ملاحظه‌ای طریق کذب و ریا را پیمود. او بالاخص شیفته کسب تأییدات آسمانی بود و زمانی که زمام سلطنت را به دست گرفت از نفس حضرت مسیح استند عای اعانت نمود. و یلیام سوگند یاد کرد، ”اینک که برای جلوس بر سریر اجدادم دعوت شده‌ام دیده به سلطان سلاطین دوخته عصای سلطنت را می‌پذیرم.“ و یلیام دوّم همچون جدّ خود از تمامی وصایا و نصایح غفلت کرد. جمیع انذارات را باستهزاء گرفت. او می‌دانست که وظیفه او چیست. او احتیاجی به نظرات مشورتی سایرین نداشت که به وی توصیه نمایند. آلمان باید برتر و ارجح باشد. زندانی، امراء عالم را به نحوی دیگر نصیحت کرده بود:

یا ایها الملوک... ان الله قد اودع زمام الخلق بايديکم لتحکموا بينهم بالحق و تأخذوا حق المظلوم عن هؤلاء الظالمين و ان لن تفعلوا بما امرتم فی کتاب الله لن یذکر اسمائکم عنده بالعدل و ان هذا الغبن عظیم... (۱)

قیصر و یلیام دوّم ابدأً تحت تأثیر توصیه‌های خردمندانه و کلمات هشداردهنده از هر منبع و مأخذی که صادر می‌شد قرار نمی‌گرفت. قیصر و یلیام به ملتش می‌گفت، ”من وسیله‌ای سماوی هستم. من بی‌اعتناء به وقایع و نظرات امروز به راه خویش ادامه می‌دهم.“

و یلیام دوّم نسبت به قدرت شخصی آنقدر خشم و غضب نشان می‌داد که دیگر نتوانست مشارکت آزاردهنده دیگران حتی صدراعظم معروفش او توفون بیسمارک^(۲) را تحمّل کند. در ماه مارس ۱۸۹۰ متعاقب یک بحران شدید، و یلیام دوّم، بیسمارک را مجبور به استعفاء کرد. شاه بشدّت مسرور بود. او بالاخره تنها امیر و ”حاکم بر جمیع امورا عم از کلّی و جزئی“ شده بود (نقل از کلام خود وی).

در همان سال ۱۸۹۰، در وادی عکا در ارض اقدس، جایی که توسط حضرت یوشع نبی ”باب امید“

۱- سورة الملوک، مجموعه الواح ملوک ص ۱۵

۲- Otto von Bismarck (۱۸۱۵-۹۸) صدراعظم معروف پروسی (۹۰-۱۸۷۱) که آلمان را متحد ساخت - مترجم.

برای نوع بشر نامیده شده بود، یک محقق معروف انگلیسی بنام ادوارد گرانویل براون^(۱) از دانشگاه کمبریج به ملاقات زندانی رفت.

طی این مصاحبه، زندانی از نزاع‌های مهلکه مانند آنچه که قیصر در ذهن خود می‌پروراند سخن گفت. او از "جنگ‌های بی‌ثمر" که اروپا و جهان را مبتلا ساخت صحبت کرد. زندانی گفت:

مشاهده می‌شود ملوک و زمامداران ممالک شماکنوز ثروت را در عوض آنکه در سبیل آسایش و سعادت نوع انسان انفاق کنند بکمال آزادی و خودسرانه در راه اضمحلال و هلاکت اهل عالم صرف نمایند.^(۲)

اعظم از کلمات زیر که در همان واقعه، زندانی به پرفسور براون فرمود، نمی‌توان کلامی یافت که نظرات قیصر ویلیام دوّم را به مبارزه فراخوانده باشد:

ليس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن يحب العالم^(۳)

زمانی که قیصر مشغول تهیّه تمهیداتی برای فتح ممالک مجاوره به مدد قوای مجبره بود، زندانی به تأکید مجدد بر کلام خویش برای وحدت و صلح پرداخت. او به پرفسور براون چنین فرمود:

به ملاقات مسجون منفی آمدی جز اصلاح عالم و آسایش امم مقصدی نداریم معذک ما را از اهل نزاع و فساد شمرده‌اند و مستحق سجن و نفی بلاد... آیا اگر جمیع ملل عالم در ظلّ یک آئین متحد و مجتمع گردند و ابناء بشر چون برادر مهرپرور شوند روابط محبت و یگانگی بین نوع انسانی استحکام یابد و اختلافات مذهبی و تباین نژادی محو و زائل شود... چه عیب و چه ضرری دارد آیا شما در ممالک اروپا محتاج به همین نیستید؟^(۴)

1 - Edward Granville Browne

۲- نقل ترجمه از ص ۲۴۱ کتاب "حضرت بهاء‌الله" اثر جناب محمدعلی فیضی

۳- همان مأخذ

۴- نقل ترجمه از صفحه ۲۴۱ کتاب "حضرت بهاء‌الله" اثر جناب فیضی

”تازیانه اروپا“

۵- مصیبت

دوره مصیبت و بلا بود.

سرنوشتی که زندانی برای چنین سلاطین ظالمی پیش‌بینی کرده بود بزودی تمامی خاندان هونزولرن را احاطه می‌کرد. ابتدا امپراطوری که زندانی اولین هشدارهای هولناکش را خطاب به وی نوشته بود هدف این سرنوشت قرار گرفت. بعد جانشین او قیصر ویلیام دوم محاط گردید و حکومتش الی الابد نابود شد. ویلیام اول سه بار مورد سوء قصد قرار گرفت. اگرچه جان سالم بدر برد ولی درخوفی دائمی از حملات بعد بسر برد تا مرد. آرامش فکرش زائل شده بود.

در عین حال، ویلیام دوم می‌بایست برای ظهور بلائی که ”او و سلسله سلطنتی‌اش را از سریر شاهی ساقط“ می‌کرد تقصیرها را گردن بگیرد. البته ساده‌لوحی خواهد بود اگر تنها قیصر را مسئول شروع جنگ جهانی اول بدانیم. او تنها یکی از عوامل بسیاری بود که در ایجاد این حرب دخیل بودند. بهرحال، تردیدی نمی‌توان روا داشت که او مشتاقانه میل به این جنگ داشت. این جنگی بود که او بهر طریق ممکن در نظر داشت شروع را تسریع نماید. آلمان، تحت تأثیر تحریکات وی، مداوماً برای عالم ”شاخ و شانه می‌کشید“ تا این که نهایتاً اولین ضربه وارد و اولین جرعه زده شد.

قدرت ارتش قیصر بلافاصله در همه جبهه‌ها مظفر و پیروز گردید. فتوحات اولیه وی بنظر می‌رسید که قدرت اعداء و حریفانش را تحت الشعاع قرار داده است. شکی وجود نداشت که آلمان بزودی به فتح و ظفری سریع و قاطع توفیق خواهد یافت.

خبر این فتوحات در عالم طنین انداخت، حکایت پیروزی‌های آلمان در بعضی از نقاط ایران که وطن زندانی بود با سرور و انبساط خاطر استقبال شد. این موفقیت‌های سهل و حیرت‌آور ارتش در حال تقدّم قیصر ویلیام دوم باعث شد که زندانی و امر او را استهزاء کنند.

زندانی نوشته بود:

یا شواطی نهرالرین قد رایناک مغطاه بالدماء بما سل علیک سیوف الجزاء و لک مره اخری^(۱)

زندانی به امپراطور آلمان نسبت به سرنوشتی که در صورت تبعیت از اعمال و رفتار احمقانه ناپلئون سوم که قبلاً ”رجع الی التراب“، او و ملتش و پایتخت رامستغرق خواهد ساخت هشدار داده بود.

زندانی نوشته بود:

یا ملک تفکر اعتبار و کن من المتذکرین... نسمع حنین برلین ولو انها الیوم علی عز مبین...^(۱)

قیصر و جهان ممکن است ادنی توجهی به نبوّات زندانی درباره آلمان نکرده باشند ولی اعداء او در ایران، فراموش نکرده بودند. این لحظه، لحظه سرور و نشاط آنها بود.

اخبار ب سرعت منتشر می شد. خبر جالبتر از آن بود که بتوان از بازگو کردنش خودداری کرد.

"پیشگویی بزرگ او درباره آلمان غلط از آب درآمد!"

"کجاست حنین برلین؟"

"آیا شواطی نهر رین آلوده به خون است؟"^(۲)

"آیا نوبت اوّل آلمان رسیده است تا برسد به نوبت دوّم؟"

احبای ثابت قدم و وفادار زندانی، با پیشروی آلمان، همچنان ساکت و آرام ماندند. چه می توانستند بگویند؟ کلام زندانی درباره آینده شوم آلمان تحقّق نیافته بود.

صحنه کشتار و قتل عام نشده بود، بلکه برلین در "عزّ مبین" بود.

دقیقاً نقطه مقابل آنچه زندانی نبوّت کرده بود در آلمان در حال روی دادن بود. قیصر هر آنچه سر راهش بود از بین می برد. در بسیاری از نقاط قدرت ارتش های قیصر کاملاً شکست نا پذیر بنظر می رسید.

سپاه تعلیم دیده آلمان که در اختیار فرماندهی عالی بود تازیانهای بر پیکر اروپا شده بود. آنها در ظلّ لوای "خدا با ما است!"^(۳) هر مانعی را از بین برده پیش می رفتند، دوستان را مسرور و دشمنان را خائف می ساختند. آنها داشتند وسایل به تمسخر و استهزاء گرفتن نبوّات و پیشگویی های زندانی را فراهم می کردند.

براستی بنظر می رسید که خدا با قیصر است.

۱ - مجموعه الواح ملوک ص ۲۴۹ بنقل از کتاب مستطاب اقدس

۲ - راین Rhine رودخانه ای در اروپای غربی از سویس، آلمان و هلند عبور کرده به دریای شمال می ریزد - م.

”دندان ببر کشیده شد و خود او برای همیشه مطرود بلاد گشت.“

۶- خروج مفتضحانه

وقایع اسفباری که در پی این فتوحات اولیه رخ داد ثابت کرد که کلمات زندانی، عبارت از پیش‌گویی‌های واهی نبوده است. هر ناظری که ”چشم برای دیدن“ داشت بزودی شاهد تحقق وحشتناک هریک از سخنان او می‌شد. نتایج که مدتی تأخیر نمود، بمراتب شدیدتر و اسفناکتر بود. زندانی برای جمیع نفوسی که به قدرت خداوند در تحقق اهدافش تردید نشان می‌دهند مرقوم داشته بود:

هل تظن بانك تعجزه في شيء او تمنعه عن حكمه او يقدر ان يقوم مع امره كل من في السموات و الارضين لا فو نفسه الحق لا يعجزه شيء عما خلق^(۱)

این کلام بزودی تحقق یافت.

جنگ که آنچنان به نفع آلمان شروع شده بود، ناگهان در تمام جبهه‌ها سیمای شوم خود را نشان داد. عقب نشینی‌های پیش‌بینی نشده که سریع و مهلک بود، قیصر و تمامی لشکریانش را فراگرفت، و بعد ناگهان شکست نصیب آلمان گشت.

”شرایط پیمانی که در شدت عمل بی‌سابقه بود“ حیات مردم آلمان را درهم شکست و امید آنها به آینده را به عدم سپرد. ”حنین برلین“ در جمیع جهات مسموع گشت.

حال، اعداء زندانی در ایران با حسرتی تلخ از جلب توجه عموم به نبوت او که حاوی آن کلمات سرنوشت ساز بودند پشیمان شده بودند.

از ”حنین برلین“ قابل توجه‌تر و عدهٔ زندانی بود که خطاب به شواطی نهر این صادر شده بود:

يا شواطى نهرالرين قد رايناك مغطاء بالدماء بما سل عليك سيوف الجزاء و لك مره اخرى^(۲)

به علت سیاست تجاوزکارانه نظامی، آلمان نه یک بار بلکه دو بار متحمل شکست شد. آلمان در هر دو جنگ جهانی در هم کوبیده شد.

شواطی نهر این دو بار ”مغطاء بالدماء“ گشت. دو بار ”حنین برلین“ در اطراف عالم استماع شد. ملت آلمان، وقتی که بار دیگر ”سیوف الجزاء“ علیه او کشیده شد و بمبها بر سرش فرو ریخت، ”مرهٔ آخری“ را

۱- سورة المملوك، مجموعه الواح ملوك ص ۵۰ / منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۱۴۳

۲- مجموعه الواح ملوك ص ۲۴۹ بنقل از كتاب مستطاب اقدس

مشاهده کرد. ملل دیگر، امپراطوری نازی آدولف هیتلر^(۱) را درهم شکستند و بسیاری از نقاط برلین، پایتخت آن را با خاک یکسان ساختند.

(طعن سرنوشت آن که، ویلیام، ولیعهد خاندان هوهنزولرن، در بخش موتوری آلمان نازی خدمت می‌کرد و توسط فرانسویان دستگیر شد. جوان‌ترین پسر قیصر ویلیام دوّم بنام آگوست ویلهلم^(۲) در میان افراد عالی‌رتبه نازی بود و همراه با آنها سقوط کرد.)

در یازدهم نوامبر ۱۹۱۸ عناوین جراید در برلین این خبر را منعکس می‌ساخت:

”قیصر تسلیم می‌شود!“

به امپراطور مبهوت و خسته از جنگ حتی خبر داده نشده بود. روز یکشنبه دهم نوامبر یک روز قبل از متارکه جنگ، ویلیام دوّم، در حالی که قطار حامل او به آهستگی از ایستگاهی در سپا^(۳) در مه صبحگاهی ناپدید می‌شد به نحوی شرم‌آور با آن به هلند فرار کرد.

در مرز هلند قیصر به یک اتومبیل انتقال داده شد. تجربه‌ای دردناک و تحقیرکننده بود. نه تنها ارتش وی تسلیم شد، بلکه در گمرک هلند قیصر ویلیام مجبور شد شمشیرش را به افسر گمرک تسلیم نماید. دندان بیرکشیده شد و خود او برای همیشه از وطنش مطرود گشت، دقیقاً همانطور که زندانی از وطنش تبعید شده بود.

تیلور^(۴) در تاریخ خود می‌نویسد، ”مواردی بمراتب بیش از این مصیبت‌بار و ناخوشایند در خروج از صحنه تاریخ وجود داشته است، لکن هیچیک از آنها مفتضحانه‌تر نبوده است.“

1- Adolph Hitler

2- Au gu stWilhelm

3- Spa نقطه‌ای در بلژیک شرقی در تپه‌های پوشیده از درخت که به خاطر چشمه‌های آب معدنی آن معروف و جاذب جهانگردان است - م.

4 - Taylor

”پادشاه و سروران را... نابود خواهیم ساخت.“

۷- دومین سلطان سقوط می‌کند

سلسله سلطنتی هوهنزولرن ”منقرض شد“ و همراه با آن بسیاری از پادشاهان و امراء متحدش نابود شدند.

قبل از ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸ جمیع امراء ایالات آلمان تسلیم شدند، و شاهزادگانه حقیرتر آلمان جمیعاً بطور کامل از مقام‌ها و امتیازات خویش خلع گردیدند.

امپراطوری هوهنزولرن‌ها بر تراب سقوط کرد. در ۲۸ نوامبر ۱۹۱۸، وقتی که ویلیام دوم پیمان رسمی تسلیمی را که به حکومت وی به عنوان پادشاه پروس و امپراطور آلمان خاتمه می‌داد امضاء کرد، ناقوس مرگ رسمی اش بصدا درآمد.

این مدرک، به حکومت ظالمانه دویست و پنجاه ساله سلسله مقتدر هوهنزولرن خاتمه داد. قانون اساسی که متعاقباً به تصویب رسید سلطنت آلمان را الی الابد ملغی کرد و با خود جمیع شاهزادگان خاندان سلطنت را به ید نسیان سپرد و پادشاهان حقیرتر ایالات آلمان را همراه با امراء ملازم آنها برای همیشه متشتت و متفرق ساخت.

در اطراف و اکناف عالم، روحانیون، در این وقایع مصیبت بار تحقّق نبوات کتاب مقدس را یافتند. لکن حقیقت بمراتب اعظم از آن بود که آنها درک کردند. حضرت ارمیاء نبی در تکلم از ایّام آخر فرمود که خداوند و عده فرموده است:

من کرسی خود را در عیلام (ایران) برپا خواهم نمود و پادشاه و سروران را از آنجا نابود خواهم ساخت. (۱)

زندانی از عیلام (ایران) آمده بود. او قبلاً فرامینی را صادر کرده بود که بی‌اعتنایی به آنها منجر به سقوط و نابودی پادشاهان و امراء دو ملت عظیم شده بود.

تمامی حکایت حضرت بهاء‌الله ریشه عمیق در صحف مقدسه جمیع ادیان عظیمه دارد. در سرنوشت سایر سلاطینی که حضرت بهاء‌الله دعوت خود را خطاب به آنها صادر فرمودند، و عود و اندازاتی بمراتب قابل توجه تر می‌بایستی تحقّق یابد.

در آلمان، سلطنت دوم سقوط کرده بود.

۱- توضیح مترجم: نویسنده در کتاب دزد در شب مشروحاً توضیح داده است که عیلام منطقه عظیمی از ایران است و اثبات می‌کند که مقصود از عیلام منطقه محلّ ظهور موعود یعنی ایران می‌باشد. برای اطلاع بیشتر به کتاب فوق‌الذکر مراجعه گردد. ضمناً در متن انگلیسی کتاب مقدس که در اصل کتاب به آن استناد شده است بجای کلمه ”سروران“ کلمه *princes* آمده است که بمعنای شاهزادگان و امراء می‌باشد.

فصل پنجم - سقوط سومین سلطان

"قد نصرنی احد سفرائک"

۱- تزار آزادی بخش

هیچیک از سایر فصول داستان زندانی و پادشاهان دارای مصیبتی چنین نمونه مانند روسیه و سلطان نامرادش الکساندر دوّم^(۱) نیست. احساس همدردی برای امپراتور فرانسه، "لوئی ناپلئون عاطل و بی فرهنگ" دشوار است. احساس شفقت و دلسوزی برای قیصرهای هوهنزولرن که غرور آنها نقشی آن چنان عظیم در کشیدن نوع بشر به وقایع دهشت بار جنگ جهانی اول ایفاء کردند تقریباً غیر ممکن است. از طرف دیگر، احساس همدردی برای مردی که ضعف و حجب و حیای او، او را به ارتکاب خطاهای مهلک و مرگبار هدایت کرد چندان مشکل نیست. همگی ما گاهی احساس ضعف و کمروئی نموده ایم. در عین حال، متأسفانه نفوسی که مقام‌های مستلزم اعتماد و قدرت عظیم را می‌پذیرند و از چنین موقعیت‌هایی مستفید می‌گردند باید مسئولیت‌های آن را هم پذیرا گردند. تنها راه چاره تحویل آن مقام به دیگری و اتخاذ نقشی با مسئولیت کمتر در امور انسانی است.

الکساندر دوّم از بسیاری جنبه‌ها مردی قابل توجه بود. او محققاً غیر عادی‌ترین تزار بود. با اندک استثنائاتی، اسلاف او نفوسی مستبد، ظالم و سختگیر بودند که با مشت آهنین بر قلمرو وسیع خود حکومت می‌کردند.

یکی از مشاهیر آنها، تزار بطر کبیر، پسر خود را کشته بود. دیگری، "ایوان مخوف" بدنام، بدون اغراق اعدای خود را همچون خشت و آجر، زنده زنده در میان دیوارهای کرملین گذاشت.

الکساندر از این میراث خانوادگی بهره‌ای نبرد. او اساساً انسانی خوش خلق و مهربان بود که از آزار دادن و نیز رنج‌بردن بیزار بود. علاوه بر آن، برخلاف سایر افراد خاندان رومانوف^(۲)، توسط یک معلم

1-Alexander II

۲- سلسله سلطنتی که از سال ۱۶۱۳ تا ۱۹۱۷ میلادی بر روسیه حکومت کرد نام خود را از اولین تزار بنام میخائیل فیودوروویچ رومانوف Mikhail Feodorovich Romanov (۱۶۴۵-۱۵۹۶) گرفت که از ۱۶۱۳ تا ۱۶۴۵

خصوصی فرانسوی تعلیم دید، و در نتیجه معدودی عقاید و آراء آزادی خواهانه و مترقی را کسب نموده بود. جلوس وی بر سریر سلطنت در نظر بسیاری از نفوس به عنوان طلوع فجر یک یوم جدید گرامی داشته شد. اعظم مسأله اجتماعی روسیه، بندگی و زرخیدی^(۱) نفوسی بود که در املاک اربابان بزرگ در کمال بدبختی و فلاکت به کارهای سخت و سنگین اشتغال داشتند. دوّمین مسأله اضطراری روسیه فقدان حکومت دموکراتیک بود.

مشهور بود که الکساندر به انجام دادن اصلاحاتی وسیع در این دو زمینه تمایل دارد. تقریباً در اوایل دوران حکومتش با الغاء بردگی و زرخیدی در تمام روسیه عالم را شگفت زده نمود و زنگ خطر را برای اشرافیت به صدا درآورد. او این اقدام مهم را چهار سال قبل از آن که ایالات متحده به الغاء نهاد وحشتناک تر و وخیم تر بردگی سیاهان مبادرت ورزد به عمل آورد. الکساندر در تعاقب این عمل مترقیانه به اجرای امور دیگری دست زد که برای توزیع عادلانه تر و تدریجی املاک طراحی شده بود بطوری که روستائیان دارای زمین متعلق به خود باشند و سخنگو و نماینده‌ای در دستگاه حاکمه داشته باشند. به نظر می‌رسید که طلیعه هزاره موعود دارد در روسیه پدیدار می‌شود. الکساندر به عنوان "تزار آزادی‌بخش"^(۲) مورد تحسین و تمجید قرار گرفت.

یکی از دوستانه‌ترین و مؤثرترین دعوت‌های حضرت بهاء‌الله خطاب به این امپراطور جالب توجه نازل گردید. دولت روسیه قبلاً حسن نیت بالقوه خویش را در سنین قبل از آن، زمانی که وزیر مختارش از نفوس مقتدره خارجی در طهران بود نشان داده بود. وزیر مزبور مستقیماً از طرف زندانی آزار دیده ناصرالدین شاه دخالت کرده بود. سفیر صراحتاً دربار را مخاطب قرار داد و آنچه را درباره اتهامات وارده به حضرت بهاء‌الله "اکاذیب محض و غیر قابل قبول" نامیده بود قویاً محکوم کرد.

متعاقباً هنگام استخلاص و تبعید حضرت بهاء‌الله، یک مقام رسمی روسیه گروه تبعیدی را تا مرز ترکیه همراهی کرد. بلا تردید چنین دخالتی هم موجب راحتی گروه کوچک تبعیدیان و هم مساعدتی نسبت به ایشان بود.

حضرت بهاء‌الله پیش‌بینی فرمودند که اگر تزار بهمین ترتیب سعی در مساعدت به نوع بشر نماید به مقام عظیمی دست خواهد یافت.

حضرت بهاء‌الله با این کلمات الکساندر را مخاطب قرار دادند.

قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل و الاغلال بذلک کتب الله لک مقاماً
لم یحط به علم احد^(۳)

میلادی بر روسیه حکمرانی کرد-م.

۱-Serfdom نظام ارباب رعیتی که نفوسی در املاک اشراف بصورت برده و زرخید به کارهای سخت گمارده می‌شدند-م.

2 Czar- Liberator

۳- لوح مبارک ملک روس، مجموعه الواح ملوک ص ۱۲۲

این مقام و اعتبار به خودی خود اعطاء نمی‌شد. تزار می‌بایستی با تلاشی خستگی‌ناپذیر برای حصول آن مجاهدت نماید. تزار می‌بایست به همنو عانش خدمت کند و مساعی خویش را در جذب قلوب انسانها به سوی خداوند بکار ببرد و جهان را با پیام وحدت و عدالت که حضرت بهاء‌الله آورده بودند آشنا سازد. ولی خداوند او را مساعدت خواهد کرد. حضرت بهاء‌الله الکساندر را اطمینان بخشیدند که،

”ان ربك لهو المقتدر على ما يشاء يعطى من يشاء ما يشاء...“^(۱)

آیا تزار آزادی‌بخش به این کلام توجه می‌کرد؟

"تعرف صبری"

۲- ان استمع نداء

حضرت بهاء الله از الکساندر دوّم دعوت کردند که در ارتقاء معیارهای اخلاقی و الهی نوع بشر پیشقدم گردد:

ان يا ملك الروس...قم بين الناس بهذا الامر المبرم ثم ادع الامم الى الله...^(۱)

حضرت بهاء الله به تزار فرمودند که در این یوم از برای بشر هیچ مفرّی بجز خداوند وجود ندارد:

انه لهو الحاكم على ما يريد ان ربك يحفظ من يشاء لو يكون في قطب البحر او في فم الثعبان او تحت سيوف الظالمين...^(۲)

حضرت بهاء الله در همان مکتوب فرمودند که ایشان آمال او را هنگامی که در نهران در قلب خویش ضمن دعا بیان کرده است استماع فرموده‌اند. حضرت بهاء الله به الکساندر و عده فرمودند که خداوند عای او را اجابت فرموده است و آمال او را تحقّق می‌بخشد، مشروط بر آن که او نیز متقابلاً نسبت به اعتمادش به عنوان یک شاه وفادار بماند. حضرت بهاء الله اعلام فرمودند:

انا سمعنا ما ناديت به موليك في نجويك لذا هاج عرف عنائتي و ماج بحر رحمتي و اجبناك بالحق^(۳)

گویی امپراطور سزار تیبیر یوس^(۴) و عده‌ای از حضرت مسیح دریافت کرده باشد که اگر پیام آن حضرت را بپذیرد و آن را اعلام نماید، او، یعنی سزار، محسود اسلاف، معاصرین و اخلافش خواهد شد. و عده مشابهی را حضرت بهاء الله به ناپلئون سوّم دادند که آن را رد کرد و از مقام بلند خویش ساقط گردید. باین ترتیب، برای لحظه‌ای، الکساندر دوّم نیکولایوویچ Nicolaevitch در آستانه عظمتی قرار گرفت که در تاریخ ضبط شده سلطنتی غیر قابل رقابت بود. او می‌توانست در عملیات خود از حمایت و هدایت یک پیامبر الهی برخوردار گردد. الکساندر تنها می‌بایست دستش را بلند می‌کرد تا به شخص موعود که ظهورش به صفحات صحف مقدّسه خود سزار جلال بخشیده بود مساعدت نماید.

حضرت بهاء الله که مشتاق بودند شاه این فرصت طلایی را درک کرده آن را از دست ندهد، دعوت

۱- لوح ملک روس، مجموعه الواح ملوک ص ۱۲۲ ۲- لوح ملک روس، مجموعه الواح ملوک ص ۱۲۳

۳- لوح ملک روس، مجموعه الواح ملوک ص ۱۲۱

۴- امپراطور روم از ۱۴ تا ۳۷ میلادی که در سال ۴۲ قبل از میلاد متولّد شد و در سال ۳۷ میلادی وفات یافت. نام کامل وی Tiberius sClau diu Nero Caesar است - م.

پراشتیاق خود را تکرار فرمودند.

ان استمع ندائی مره اخری من شطر سجنی ل... تعرف صبری^(۱)

حضرت بهاء الله مقامی بی رقیب و بی نظیر برای تزار در نظر داشتند. شاه فقط می‌بایست یک قدم برمی‌داشت تا بدان جامه واقعیّت پیوشاند.
حضرت بهاء الله مرقوم فرمودند:

ان یا ملک الروس... و عمری لو تعرف ما نزل من قلمی و تطلع بخزائن امری... لتفدی نفسک فی سبیلی حباً لاسمی و شوقاً الی ملکوتی العزیز المنیع... طوبی لملک ما منعه الملك عن مالکة و اقبل الی الله بقلبه...^(۲)

محققاً الکساندر به این اطمینان مجدد نیاز داشت. اصلاحات وی، او را محاط به مشکلات کرده بود. از طرفی اشراف و روحانیون بشدت به مخالفت با سیاست‌های وی که به قیمت از دست رفتن زمین‌ها و نفوذ آنها تمام می‌شد پرداخته بودند. آنها بهر صورتی که می‌توانستند به او ضربه می‌زدند.

از طرف دیگر، نسل جدیدی از انقلابیون که بجز ارعاب اعتقادی نداشتند قیام کرده بودند. آنها احساس اطمینان می‌کردند که تزار شکست خواهد خورد. آنها هیچ راهی را مشاهده نمی‌کردند که او بتواند امید به آماده کردن توده غافل و خرافاتی روستائیان داشته باشد که از تخت و تاج او حمایت کنند. روستائیان به تزار عشق می‌ورزیدند ولی قادر به درک چیزی نبودند و بکلی بی‌نظم و سازمان بودند. انقلابیون بردبارانه انتظار لحظه‌ای را می‌کشیدند که بتوانند یک انقلاب ملی را استقرار بخشند.

الکساندر مایوس و دل‌سرد شد. گروه نیرومندی که به آنها اتکاء داشت روشنفکران داخل دولت و مدارس بودند. در عین حال، این نفوس در این اوضاع و احوال فقط فرصتی برای احراز شهرت شخصی مشاهده می‌کردند. آنها در میان خود برای کسب مقام و نفوذ و اعتبار به نزاع مشغول بودند.

تزار متوجه شد که برنامه او روی اساسی سست و لرزان بنا شده است. کجا می‌توانست نیروی روحانی و اخلاقی پیدا کند که توده مردم روسی را در امر تحولات اجتماعی بسیج کند؟ مردم شدیداً مذهبی بودند و اصلاحات اجتماعی (از نظر او) ابداً محتوای مذهبی نداشت. دیانت، یعنی تنها نیرویی که می‌توانست میلیون‌ها روسی را به حرکت وادارد بنظر نامربوط می‌آمد. محققاً مذهب کلیسای ارتدوکس اندکی بیش از توده‌ای از خرافات و مراسم قشری و ظاهری بود.

در تاریخ نمی‌توان داستانی مصیبت‌بارتر یافت که طعن تقدیر را با خود داشته باشد. درست در همان لحظه‌ای که یک اقتدار روحانی برای تحول اجتماعی مایوسانه طلبیده می‌شود، آن اقتدار اعطاء شده بود. مسیحیت و ظهورات مذهبی کهن تر از آن خطاب به افراد سخن گفته بودند. اینک توسط حضرت بهاء الله،

۱- لوح ملک روس، مجموعه الواح ملوک ص ۱۲۴

۲- لوح ملک روس، مجموعه الواح ملوک صفحات ۱۲۴، ۱۲۷

خداوند با ملت‌ها، طبقات اقتصادی، گروه‌های نژادی و مؤسسات سخن می‌گفت. اینک خداوند در مورد همان مسائلی تکلم می‌کرد که عالم را آشفته و پریشان ساخته بود.

غیرممکن است که بتوان تصوّر کرد که اگر تزار، این "پدر کوچک امت" و ریاست بسیار پراعماد آن خانواده وسیع و بزرگ و نیز ریاست نفس کلیسا، رجعت حضرت مسیح و تأسیس ملکوت و وحدت و عدالت را اعلام می‌کرد، چه نتایجی در روسیه حاصل می‌شد. هیچ چیز نمی‌توانست مانع او شود.

الکساندر تأمل کرد، درنگ نمود، تردید کرد و بعد تصمیم گرفت. او از پیام زندانی عکّا غفلت نمود و تسلیم فشارهای اشراف پیرامون خویش گردید. او بی‌محابا به آب زده و اینک هراسان، گیج و مبهوت به ساحل آشنا باز می‌گشت.

کلمات حضرت بهاء‌الله در آذان ما طنین می‌اندازد:

لو... تطلع بخزائن امری... لتفدی نفسک فی سبیلی حبا لاسمی و شوقاً الی ملکوتی العزیز
البدیع^(۱)

”زلزلهٔ شدیدی ارکان آن مملکت را تکان داد.“

۳- سومین سلطنت سقوط می‌کند

خاندان رومانوف سقوط کرد، همانطور که خاندان ناپلئون و هوهنزولرن سقوط کرده بود. علو و عزت‌ش با سرعتی دائم‌التزاید به انحطاط گرایید تا به جنگ جهانی اول رسید. طی آن تلاطم تبادل آتش جنگ، بلشویسم^(۱) قیام کرد، سریر تزارها را لرزاند و بعد آن را نابود ساخت.

در سالهای نهائی حکومت الکساندر دوّم، مملکت دستخوش ارعاب و خشونت بی‌سابقه گردید. الکساندر از سیاست‌های آزادی طلبانه‌اش صرف نظر کرد و با یک سیر قهقراپی برنامهٔ سرکوب را که دو جانشین وی نیز اتخاذ کرده توسعه دادند در پیش گرفت. تزار در هراس مداوم از سوء قصد به جان‌ش بسر می‌برد. زندگی بنفسه به جهنمی روزانه تبدیل شد. الکساندر قصر را بدون انبوه محافظین ترک نمی‌کرد. ترجیح می‌داد اصلاً از قصر خارج نشود. او از ترس سوء قصد کنندگان احتمالی مخفی شده در قصر، هر شب قبل از خواب دستور می‌داد اطاق‌های قصر را جستجو کنند.

روز ۱۳ مارس ۱۸۸۱، سزار در کالسکه‌اش در طول شوارع مرکزی سنت پترزبورگ نزدیک قصر زمستانه پیش می‌رفت. بالاخره یوم مرگبار فرا رسیده بود. چندین بمب کوچک سر راه او منفجر شد. کالسکه‌اش واژگون گشت. انفجار، کالسکهٔ شاه را از هم گسیخته بود. الکساندر زنده ماند و موقعی که داشت سوء قصدکننده را مورد استنطاق قرار می‌داد، همدست وی بمب دیگری را درست جلوی پای تزار انداخت. چند ساعت بعد، الکساندر در اطاقش در قصر سلطنتی درگذشت.

نفر بعدی از خاندان رومانوف یعنی تزار الکساندر سوّم، نمونهٔ ظلم و ستم بود و جانشین وی نیکلاس دوّم، آخرین تزار، بهمان اندازه خشن ولی از بخت بد وی، بسیار عاجز و ناتوان بود. آنچه که عدم رضایت فزاینده‌ای در میان تودهٔ مردم بود به انقلابی سازمان یافته تبدیل شد. روشن‌فکران و روستائیان علیه تزار قیام کردند. نفرت آنها بالاخره در میان جنگ جهانی اول به مرحلهٔ انفجار رسید.

شعلهٔ انقلاب تمام کشور را فرا گرفت، انقلابی که در تاریخ نوین، معادلی نداشت و با تمامی اصول کهن به مبارزه برخاست، نهادهای قدیم را که در طول زمان مورد وقر و احترام بودند به نقطهٔ پایان رساند و دمار و ویرانی و مرگ را در هر سوی وسعت بخشید.

سکرات موت سلسلهٔ رومانوف با کلمات زیر توصیف شده است:

”زلزلهٔ شدیدی ارکان آن کشور را تکان داد.“ نور دیانت تاریخ و تشکیلات مذاهب مختلفه از میان برافتاد و دیانت رسمی ممنوع‌الحقوق و مظلوم و ملغی گردید. امپراطوری وسیع روسیه تجزیه شد.

”تودهٔ رنجبر فاتح و جنگجو، دانشمندان را تبعید و اشراف را قتل و غارت کردند. جنگ داخلی و ناخوشی و امراض، ملّتی را که در چنگال مشقّت و یأس گرفتار بود از پا درآورد و بالاخره شخص اول

۱ - Bolshevism کلمهٔ روسی و به معنای اکثریت است و اصطلاحاً به اکثریت مخالف حکومت در روسیه گفته

می‌شود که علیه دولت قیام کرده و نظام کمونیستی را برقرار ساخت - م.

مملکت با همسر و خانواده‌اش در گرداب این اغتشاش غرق و معدوم شدند.^(۱) این انقلاب سلسله سلاطینی را که مدت سیصد سال بر روسیه حکومت کرده بودند به نقطه پایان رسانید. آنها نیز به کلام پیامبر الهی بی‌اعتنایی کردند. او فرمود:

يامعشر الامراء... ان استمعوا ما ينصحكم به القلم الاعلى لعل تستريح به انفسكم ثم الفقراء
والمساكين نسئل الله بان يؤيد الملوك على الصلح... اياكم ان تدعوا ما نصحتكم به من لدن عليم امين^(۲)

دودمان رومانوف سقوط کرد. سلسله‌ای که الکساندر نیکولایوویچ آنقدر به آن مباحثات می‌کرد به پایان رسید. تزارها نه "از ظلم دست خود را کوتاه نمودند" و نه "به حفظ حقوق افتادگان" پرداختند. در تعاقب این مصائب تمام نبواتی که حضرت بهاء‌الله در ارتباط با سرنوشت سلاطین ظالم بیان فرموده بودند تحقق یافت.

وقتی به گذشته نگاهی می‌افکنیم و این تاریخ مصیبت بار و شکست ایمانی را که موجد آن بود به نظر درآوریم، کلمات حضرت بهاء‌الله به الکساندر دوّم و از طریق وی به دولت روسیه بیشترین اثر جانگداز را می‌یابد:

اياك ان يحجبك هويك عن التوجه الى وجه ربك... اياك ان تبدل هذا المقام العظيم... اياك ان
يمنعك الملك عن المالك^(۳)

بنظر می‌رسد بیان حضرت حجّی نبی در کتاب عهد عتیق درباره امروز، چقدر مناسب حال مصیبت بار رومانوف ها و سلطان مفلوک و بانی بدبختی آنها یعنی الکساندر است:

و تمامی امت ها را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امت ها خواهند آمد و بیهوش صبا یوت^(۴) می‌گوید که این خانه را از جلال پر خواهم ساخت... و کرسی ممالک را واژگون خواهم نمود... و عرابه‌ها و سواران آنها را سرنگون خواهم کرد...^(۵)

سومین سلطنت سقوط کرده بود.

۱- نقل ترجمه از ص ۳۳ توفیق قد ظهر یوم المیعاد

۲- منتخباتی از آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله ص ۱۶۳ / و نیز کتاب مبین ص ۶۴

۳- مجموعه الواح ملوک ص ۱۲۱-۱۲۲

۴- این کلام در جمله انگلیسی Lord of hosts بمعنای "رب الجنود" آمده است - مترجم

۵- کتاب حجی نبی باب ۲ آیات ۷ و ۲۲

فصل ششم - سقوط چهارمین سلطنت

”وجدناک متمسکاً بالفرع غافلاً عن الاصل“

۱- پایان امپراطوری مقدس روم

”آیا امپراطوری هابسبورگ^(۱) متلاشی شده از وجه ارض بکلی محو می‌گردد؟ حاشا که چنین شود! مادام که اروپا وجود داشته امپراطوری نیز برقرار بوده است.“
این کلمات ممکن است بر زبان هر شاهد و ناظری در اروپا در آن ایام که حضرت بهاءالله پیام خاصی برای فرانتس ژوزف امپراطور مستبد سلطنت اتریش - مجارستان^(۲) ارسال داشتند، جاری گردد.
”همانند مه در مقابل شمس مشرق، محو و نابود خواهد شد.“

چه کسی می‌توانست چنین مطلبی را در مورد امپراطوری مقدس روم^(۳) باور کند؟ امپراطوری از آشفتگی‌ها و زیر و بم‌های زیادی رنج برده بود، مشکلاتی داشت که بعضاً بسیار شدید بودند. معهدا تمامی ساختار اقتصادی اروپای مرکزی را انسجام داده بود. دانوب^(۴) عبارت از شاهراه اروپا و بازار معاملاتش بود که امپراطوری هابسبورگ از آن حمایت می‌کرد. هر قدر که شرایط یأس‌آور می‌شد، ملتش لسان به اعتراض نمی‌گشودند که مقام سلطنت را محزون و پریشان سازند. معهدا امپراطوری مانند ”مه“ زائل گشته ناگهان از بین

۱ Hapsburg یکی از سلسله‌های اصلی حکومتی در اروپا که از قرن ۱۵ تا ۲۰ میلادی حکومت کردند و در سال ۱۹۱۸ حکومت آنها به پایان رسید - م.

۲ Franz Joseph یا Francis Joseph که از سال ۱۸۴۸ امپراطور اتریش و از سال ۱۸۶۷ پادشاهی مجارستان نیز به آن افزوده شد. او طولانی‌ترین دوران سلطنت در تاریخ اروپا را داشت و مظهر اتحاد اتریش شناخته شد - م.

۳ Holy Roman Empire- نهاد سنتی اروپا که در قرن هشتم تأسیس گردید و تا سال ۱۸۰۶ تداوم یافت. در سال ۱۸۰۴ ناپلئون بناپارت برای مقابله با این عنوان، خود را امپراطور فرانسه نامید و فرانسیس دوم آخرین پادشاه اتریش رسماً عنوان ”امپراطور اتریش“ را انتخاب و دو سال بعد کلاً استعفاء داد - م.

۴ Danu be رودی که از جنوب غربی آلمان جریان یافته به دریای سیاه می‌ریزد - م.

رفت.

امپراطور فرانتس ژوزف، به ارض مقدس سفر کرد تا نسبت به مقام حضرت مسیح ادای احترام کند. او در مسافت کوتاهی از زندانی که حضرت بهاء‌الله در آن مسجون بودند عبور کرد. مدینه‌السنج عکا در عهد باستان عکو^(۱) نامیده می‌شد. عکا محلی است که حضرت هوشع نبی به آن اشاره کرده و نبوت فرموده است که برای نوع بشر "باب امید" خواهد بود. حضرت اشعیا نبوت فرموده است که این مدینه "محل اجتماع اغنام الهی" و "امت من که مرا می‌جویند" خواهد بود. فرانتس ژوزف نه در طلب حضرت بهاء‌الله برآمد و نه از حال ایشان استفسار کرد، مع آن که حیات ایشان به عنوان یک مصلح و قدیس در میان نویسندگان و سیاسیون اروپا شهرتی بسزا کسب کرده بود. حضرت بهاء‌الله از مدینه محصنه بیانات تاریخی خویش خطاب به فرانتس ژوزف را ادا فرمودند:

یا ملک النمسه کان مطلع نور الاحدیه فی سجن عکا اذ قصدت المسجد الاقصی مررت و
ما سئلت عنه بعد اذ رفع به کل بیت و فتح کل باب منیف قد جعلناه (مسجد الاقصی) مقبل العالم لذكری
وانت نبذت المذكور...^(۲)

اولین عکس‌العمل تقریباً هر نفسی که در مورد امر حضرت بهاء‌الله تحقیق نکرده باشد ممکن بود تفوه به این کلام باشد، "چه کسی می‌تواند امپراطور را ملامت کند؟ اگر من شاه بودم و کسی چنین سخنانی به من می‌گفت آنها را ناشنیده فرض می‌کردم. چنین ادعائی خنده‌آور و مسخره است." با این حال جوابی چون این برای هر نفسی که واقعاً به یکی از ادیان عالم معتقد باشد امکان‌پذیر نیست. مسیحیان، کلیمیان و مسلمین نفوسی هستند که معتقدند خداوند توسط پیامبرانش صحبت می‌کند و اعتقاد دارند که ایشان جملگی وحدت کلام دارند، و می‌دانند که ایشان همواره مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند، و ایمان دارند که خداوند وعده داده است "در انتهای زمان، موعود را که "امیر صلح" خواهد بود بفرستد. کلیسای مسیحیت دقیقاً بر مبنای همین ادعای خنده‌آور باصطلاح مرد مجنونی که "ضعیف‌تر" از آن بود که بتواند خودش را نجات دهد، استوار است. کلام حضرت مسیح نیز در زمان خود آن حضرت "کذب و واهی" لقب گرفت.

فرانتس ژوزف دارای این باور بود. او هر روز به کلام کشیش گوش فرا می‌داد. هر روز داستان آشنای حضرت عیسی رامی‌شنید که توسط هیرو دیس^(۳) و پیلاتس^(۴) مطرود و مردود شمرده شد. هر یوم، به درگاه

1 - Acco

۲ - مجموعه الواح ملوک ص ۲۵۴ بنقل از کتاب مستطاب اقدس

۳ - Herod Antipast فرزند هیرو دیس پادشاه یهودیه که والی رومی جلیله بود (۴ قبل از میلاد - ۴۰ میلادی) - م.

۴ - Pontiu s Pilate مدعی العموم یهودیه که حضرت مسیح را محاکمه و به تصلیب محکوم کرد. (وفات ۳۰ میلادی) گفته می‌شود که وی سعی کرد به نحوی حضرت عیسی را که بیگناه می‌دانست آزاد کند ولی برای فرار از اتهام خیانت به امپراطور رأی به محکومیت آن حضرت داد - م.

خداوند استغاثه می‌کرد که به وعده خویش وفا کند که فرمود، "ملکوت تو خواهد آمد..." همانطور که فریسیون^(۱) دو هزار سال پیش دریافتند، مسأله‌ای که در مورد و عود اعطایی خداوند به ما وجود دارد این است که خداوند به نحو اجتناب ناپذیری به آنها وفا می‌کند. حضرت بهاء‌الله به فرانتس ژوزف نوشتند:

وجدناک متمسکاً بالفرع غافلاً عن الاصل^(۲)

۱- Pharisees- یک گروه مذهبی که طی دوران معبد ثانی (اوایل قرن دوم قبل از میلاد) پدیدار شدند و به احادیث شفاهی معتقدند. وقتی که اولین بخش کتاب تلمود در سال ۲۰۰ میلادی تدوین شد، شامل تعالیم فریسی در شریعت یهود بود - م.

۲- مجموعه الواح ملوک ص ۲۵۴ بنقل از کتاب مستطاب اقدس

”قد جئنا لاتحاد من علی الارض و اتفاهم“

۲- خرد کردن امت ها

دیدار شاهانه امپراطور فرانتس ژوزف از ارض مقدس امری نمایی و تشریفاتی بود. بهای چنین تشریفات مجللی در سراسر امپراطوری شاهزادگان و نفوس عاطله مهمله بر کار و فداکاری نفوس از یاد رفته و مظلوم قلمرو وی تحمیل می شد. فرانتس ژوزف مانند سایر سلاطین همتای خود به این کلام حضرت بهاء الله بی اعتناء بود که می فرمایند:

اعلموا بان الفقراء امانات الله بینکم ایاکم ان لاتخونوا فی اماناته و لاتظلموهم و لاتکونن من الخائنین^(۱)

حضرت بهاء الله باید از رفتار امپراطور که تا آن حد به هدف و مقصود اعلا امیال و آمال خویش نزدیک شده بود محزون شده باشند. با این حال حزن و تأسف ایشان برای نوع بشر، اعظم از آن بود. حضرت بهاء الله در تسلاهی بیچارگان و افتادگان فرمودند که حتی اگر جمیع ملوک با مظهر ظهور الهی به مخالفت برخیزند، دیر یا زود امر الهی جمیع نفوس را در تلاش برای نیل به هدفی واحد یعنی صلح و آزادی، با هم متحد خواهند فرمود. رهبران بشر می توانند تحقق آن را تسریع نمایند یا به عهده تأخیر اندازند، لکن از متوقف کردن آن عاجزند. حضرت بهاء الله از مدینه السجین عکا مرقوم فرمودند:

قد جئنا لاتحاد من علی الارض و اتفاهم یشهد بذلک مظهر من بحر بیانی بین العباد و لکن القوم اکثرهم فی بعد مبین^(۲)

حضرت بهاء الله همانطور که در صحف مقدسه مورد احترام و تکریم امپراطور امپراطوری مقدس روم پیش گویی شده است از ”شرق“ از ”طریق باب“ ”وارد ارض مقدس“ شده بودند. فرانتس ژوزف یکی از مقتدرترین سلاطین آن عصر، شانه به شانه زندانی عکا قرار گرفت، معهذاً نسبت به بیانات ایشان خطاب به رهبران جهان غافل و جاهل بماند:

آنجناب باید در جمیع احوال عباد را به آنچه سبب ظهور اخلاق روحانیه و اعمال طیبیه است دعوت فرمایند تا کل آگاه شوند به آنچه که سبب ارتفاع وجود است...^(۳)

۲- لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی نجفی ص ۱۹

۱- سورة الملوک، مجموعه الواح ملوک ص ۹

۳- لوح شیخ نجفی ص ۲۱

حضرت بهاء‌الله که زندانی بودند نمی‌توانستند به سفر اروپا مبادرت ورزند. ولی امپراطور اطریش به ارض مقدس آمد و از مجاورت ایشان عبور کرد. آنها مقدر نبود که ملاقاتی داشته باشند. کلام حضرت بهاء‌الله به فرانتس ژوزف می‌بایست اعتنا نشده باقی بماند تا تاریخ با نگاهی به گذشته شاهد تحقق آنها باشد. حضرت بهاء‌الله اعلام فرمودند که نوع بشر "سوف یرون... شمس العدل مشرقه من افق العلاء"^(۱) و احدی نمی‌تواند مانع "اشراق" آن گردد. ایشان مرقوم فرمودند:

من یقدر ان یطفی ما اناره‌الله بیده البیضاء و من یستطیع ان یخمد ما اشعلته ید قدره ربک^(۲)

محققاً احدی از سلاطین نمی‌تواند مانع ارتقاء و انتشار امر مبارک گردد یا نوری را که آن حضرت در قلوب پیروانش روشن فرموده است به تاریکی کشاند. نفس حضرت بهاء‌الله مرقوم فرمودند:

ان جبل سکون اصفیائی لایتزعزع من اریاح العالم و لا من قواصف الامم^(۳)

حضرت بهاء‌الله فرمودند که پیامبر الهی در این یوم "کذلک یخبرک فی سجنه الممتین"^(۴) نه سلاطین قادر بودند و نه مردم می‌توانستند که از ظهور شمس تعالیم ایشان ممانعت نمایند. این تعالیم از سوی خداوند برای بهبود اوضاع نوع بشر نازل شده‌اند. حضرت بهاء‌الله مرقوم فرمودند:

یا معشر البشر تمسکوا بحبل الممتین انه ینفعکم فی الارض من لدی‌الله رب العالمین ... در احیائی که از کل جهات بلایا و رزایا احاطه نموده بود اهل ارض را بکمال اقتدار بافق اعلی دعوت نمودیم ... این اراضی مقدسه در جمیع کتب الهی موصوف و مذکور ... در کتب قبل جمیع آنچه الیوم ظاهر مذکور است"^(۵)

حضرت ارمیاء نبی در اشاره به نفس موعود که در "آن روز" برای انهدام "شاه و سواران" خواهد آمد، سرنوشت مللی را که با وی به مخالفت برخیزند نیز پیش‌بینی کرده است:

تو برای من کوپال (بمعنای گرز آهنین است) و اسلحه جنگ هستی پس، از تو امته‌ها را خورد خواهم ساخت و از تو ممالک را هلاک خواهم نمود^(۶)

سقوط چهارمین سلطنت در راه بود. هیچ ملت، هیچ امپراطوری، مقدر نبود با چنین وضع دردناک و بطور ابدی و دائمی مانند هاپسبورگ‌ها "خورد شود".

-
- ۱- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ص ۲۲۰
 ۲- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ص ۲۱۹
 ۳- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ص ۲۱۹-۲۲۰
 ۴- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ص ۲۲۰
 ۵- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ص ۲۲۱-۲۲۰
 ۶- کتاب ارمیاء نبی باب ۵۱ آیه ۲۰

”انتم و ما عندکم ستفنی“

۳- چهارمین سلطنت سقوط می‌کند

سر و صدا همه‌مه از هم‌پاشیدگی درونی، خبر از وقوع زلزله‌ای می‌داد که سلطنت فرانسیس ژوزف را تهدید می‌کرد.

توصیه حضرت بهاء‌الله به ملوک ارض در رابطه با حقوق رعایای آنها این بود که:

و انک لو تجری انهار العدل بین رعیتک لینصرک الله بجنود الغیب و الشهاده و یؤیدک علی امرک^(۱)

اعمال و رفتار امپراطور اتریش - مجارستان کاملاً در جهت مخالف بود. انهار عدل در آن سرزمین ”جاری” نشد و فرانسیس ژوزف در حین عمیق‌تر شده بحرانی که امپراطوری لرزان وی در اواخر قرن نوزدهم را داشت مستغرق می‌ساخت، نه ”منصور” گشت و نه ”مؤید” شد.

سرنوشتی که در انتظار چنین سلاطینی است در این بیانات حضرت بهاء‌الله تشریح شده است:

کنتم فی وادی الشهوات لمن المحبرین...انتم و ما عندکم ستفنی^(۲)

در مورد حکومت فرانسیس ژوزف گفته شده است که ”مصائب مکرر حکومتش را تیره و تار ساخته بود.” وقایع مصیبت بار با تداوم هشدار دهنده‌ای یکی بعد از دیگری رخ می‌داد. برادرش ماکسمیلیان،^(۳) شکست خورده محبوس شد و با گلوله یک روستائی انقلابی در مکزیک کشته شد. پسرش رودولف^(۴) که ولیعهد بود شهرت خاندان سلطنتی را لکه‌دار کرد و در یک واقعه خلاف عفت به هلاکت رسید. همسرش، امپراطوریس الیزابت^(۵) در ژنو^(۶) به قتل رسید. شاهزاده فرانسیس فردیناند^(۷) و همسرش در ساریوو^(۸) توسط قاتلینی چند هلاک شدند. همین مصیبت جرقه‌ای بود که آتش جنگ بزرگ جهانی را شعله‌ور ساخت. مدت کوتاهی بعد، فرانسیس ژوزف تسلیم مرگ شد.

۱- سورة الملوك، مجموعه الواح ملوک ص ۳۹ ۲- سورة الملوك، مجموعه الواح ملوک ص ۱۳

۳- Maximilian (۱۸۶۷-۱۸۳۲) امپراطور مکزیک (از سال ۱۸۶۴ تا سال ۱۸۶۷)

۴- Ru dolf (۱۸۸۹-۱۸۵۸) شاهزاده و ولیعهد اتریش

5 - Empress Elizabeth

Geneva-۶ شهری در جنوب غربی سوئیس

Francis Ferdinand-۷ (۱۸۶۳-۱۹۱۴) شاهزاده اتریشی

8 - Sarajevo

مرگ امپراطور به عمر سلطنتی که "از حیث فلاکت و بلا یای وارده بر ملتش بی‌مثیل و نظیر بود" خاتمه داد. امپراطوری مقدس روم که از مشتت دولتها، نژادها و السنه مختلفه تشکیل شده بود بناچار سریعاً تجزیه می‌شد.

"آنچه از امپراطوری مقدس روم باقی مانده بود یک جمهوری کوچک در هم شکسته بود که زندگی فلاکت باری را تشکیل می‌داد." جمهوری کوچک اطریش توسط هیتلر اشغال شد و در سال ۱۹۴۵ محلّ تشکیل جلسه ناآرام چهار ارتش اشغالگر گردید.

کلام حضرت بهاء‌الله از حجره زندان در ارض اقدس در پهنای مدیترانه طنین انداخت. با سقوط سلسله هابسبورگ که شاه و شاهزادگان را از صحنه خارج کرد، بیانات مبارکه تحقق یافت. خاندان هابسبورگ همچون سایر ملوک همتای خود با اتخاذ تصمیمات نادرست، خود را به مجازات رساندند. اولین اشتباه، یعنی طرد کردن پیامبر الهی، خطائی روحانی بود. سایر خطاهای معنوی در رابطه با مسائلی چون عدالت و صلح بود که در ادامه آن اتخاذ گردید. بالاخره اشتباه محاسبه‌های بسیار بدیهی سیاسی مکمل سایر خطاها شد. با نسیان خدا و انسان، مردان مقتدر در جستجوی برتری و علو مقام خود، حزب و ملت خود بودند. این امر با روح عدالت و محبت مبیانت داشت که بعضاً بسرعت، بعضاً بکندی، ولی جمعاً بنحو اجتناب ناپذیری وسایل سقوط خود را فراهم نمودند.

پیامبر الهی واضح قانون زمان خود است. نفوسی که این قانون را نقض می‌کنند مشمول مجازات می‌شوند. در یک جامعه غیر مذهبی، نفوسی که به نقض قوانین مصوبه مبادرت می‌کنند متحمل عواقب سوء غفلت خویش می‌گردند. قوانین ظاهره عبارت از مرآتیی است که عوالم اخلاقی، معنوی و روحانی قوانین الهی را که اساس و بنیاد کل حیات در عالم است منعکس می‌سازند. لهذا، چون خاطیان هم از رهبران و هم از ملل روی کره ارض هستند، مجازات شدیدتر و جهانگیرتر است.

وقتی که شمس طالع می‌شود تمامی حیات روی کره ارض باید خود را با یوم جدید تطبیق دهد. گلهای با گرمای تدریجی اشعه خورشید شکوفا می‌گردند. اگر گلهای تا ظهر از باز شدن غفلت نمایند حرارت آفتاب به آنها لطمه زده آنها را نابود می‌کند.

بهمین ترتیب، سلاطین و ملت‌هایی که بیش از یک قرن از گشودن قلوب خود به روی شمس حقیقت این یوم یعنی حضرت بهاء‌الله که در سراسر کتب مقدسه و عده ظهورشان داده شده است امتناع کرده‌اند، حال با خودداری از انطباق خویش با نور و حرارت یک یوم جدید، خود را مواجه با خطر می‌یابند.

ربیع معنوی جدید با تولد امر بهائی در سال ۱۸۴۴ یعنی بیش از یک قرن و یک چهارم قرن پیش فرا رسید. بهار فرا رسید و گذشت. برودت بی‌تفاوتی و سرمای مخالفت می‌بایست مدتها قبل زائل شده باشد. حال این غفلت یخچال مانند از مقاومت در مقابل حرارت تابستانی شمس تعالیم حضرت بهاء‌الله عاجز و ناتوان است. برف و یخ غفلت و معاندت در مقابل اشعه تابان شمس لابد از ذوب شدن است و سیل حاصل از آن هر آنچه بر سر راه باشد از بین می‌برد.

وقتی که سرنوشت امپراطور فرانتس ژوزف و خاندانش راملاحظه می‌کنیم، چقدر کلام حضرت صفیاء نبی مناسب و تکان دهنده بنظر می‌رسد. صفیاء نبی در ارتباط با "یوم عظیم خداوند" آن زمان که خداوند در "جبل مقدس" خود خواهد بود نبوت فرمود.

فرانتس ژوزف به دیدار این جبل شتافت و همانطور که دیدیم از مجاورت زندان عکا عبور کرد. به بیان مبارک حضرت بهاءالله، امپراطور دربارهٔ ایشان حتی "سؤال" نکرد. اکنون دیگر شاه و شاهزادگان دودمان سلطنتی هابسبورگ وجود ندارند. چنین زمانی توسط حضرت صفیاء نبی پیش بینی شده بود. وی فرمود:

و دست خود را... دراز می‌کنم بر... آنانی که از پیروی یهوه مرتد شده‌اند و آنانی که خداوند را نمی‌طلبند و از او مسئلت نمی‌نمایند... و در روز قربانی خداوند واقع خواهد شد که من بر سروران و پسران پادشاه... عقوبت خواهم رسانید.^(۱)

چهارمین سلطنت سقوط کرده بود.

فصل هفتم - یک نظام سلطنتی برپای میماند

"اگر از طرف خدا باشد، دوام خواهد کرد."

۱- یک نظام سلطنتی برپای می ماند

یا ايتها الملكة في اللوندرة ان استمعي نداء ربك... كمل ما ذكر في الانجيل...^(۱)

حضرت بهاء الله این کلمات را خطاب به ویکتوریا ملکه بریتانیای کبیر بیان فرمودند. حضرت بهاء الله در لوح خود خطاب به ملکه، یک بار دیگر پیام خود را به پیام حضرت مسیح ارتباط دادند. ایشان فرمودند که شهر عکا "قد تشرف... بقدم" نفس موعود. حضرت بهاء الله فرمودند که در این یوم جمیع اهل عالم فرصت دارند که "عرف" ظهور الهی را ببینند و از "سکر خمر وصال" وی بهره برند. حضرت بهاء الله بخاطر دو مورد اصلاحات جامع الفوایدی که دولت بریتانیا به آن مبادرت ورزیده بود، ملکه ویکتوریا را مورد تحسین قرار دادند. ایشان مرقوم فرمودند:

قد بلغنا انك منعت بيع الغلمان و الاماء هذا ما حکم به الله في هذا الظهور البديع قد كتب الله لك جزاء ذلك انه موفى اجور المحسنين^(۲)

و نیز در قسمت دیگری از لوح ملکه ویکتوریا حضرت بهاء الله می فرماید:

انک اودعت زمام المشاوره بايادی الجمهور نعم ما عملت لان بها تستحکم اصول ابنيه الامور و

۱- لوح ملکه ویکتوریا، مجموعه الواح ملوک ص ۱۳۱

۲- لوح ملکه ویکتوریا، مجموعه الواح ملوک ص ۱۳۲

تطمئن قلوب من فی ظلك من كل وضیع و شریف^(۱)

حضرت بهاء الله عمیقاً برای وضعیت دنیا اظهار تأسف فرمودند. ایشان مشتاق بودند نوع بشر را در صلح و نیز توسعه استعدادهای خلاق مکتون در قلوب مشاهده فرمایند. حضرت بهاء الله اکثر آلام و رنج‌های انسان را منبعث از عدم صداقت و حرص و طمع رهبران سیاسی می‌دانند. ایشان فرمودند:

اليوم نريه تحت ایدی الذين اخذهم سكر خمر الغرور علی شأن لا يعرفون خیر انفسهم فكيف هذا الامر الا وعر الخطير ان سعی احد من هؤلاء فی صحته لم يكن مقصوده الا بان ينتفع به اسماً كان او رسماً لذا لا يقدر علی برئه الا علی قدر مقدور^(۲)

حضرت بهاء الله در لوح خویش به ملکه و یکتوریا دریاق اعظم برای شفای امراض عالم را تجویز می‌فرمایند:

يا ايها الملكة في اللوندرة... الذي جعله الله الدر ياق اعظم و السبب الاتم لصحته هو اتحاد من علی الارض علی امر واحد و شریعه واحده هذا لا يمكن ابداً الا بطیب حاذق کامل مؤید^(۳)

ملکه با چه روحیه‌ای لوح حضرت بهاء الله را دریافت کرد؟ روایت کرده‌اند که:

”چون ملکه و یکتوریا لوح مبارک را که باعزاز او نازل شده بود تلاوت کرد اظهار داشت چنانچه ندا و دعوت من جانب الله باشد البته پیشرفت خواهد کرد.“^(۴)

همانطور که غمالائیل^(۵)، روحانی مترقی و مورد احترام خلق از تأیید یا انکار حضرت مسیح ابا نمود، ملکه نیز ترجیح داد بگذارد تاریخ مسیر خود را طی نماید.

از جمیع سلاطینی که مخاطب حضرت بهاء الله قرار گرفتند، و یکتوریا تنها نفسی بود که، اگرچه محدود، ولی بهر حال جواب داد. او همچنین تنها کسی از سلاطین بود که به یک رشته از بلاهای مصیبت بار

۱- مجموعه الواح ملوک ص ۱۳۳

۲- لوح ملکه و یکتوریا، مجموعه الواح ملوک ص ۱۳۴ / منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۱۶۴ / کتاب مبین ص ۶۲

۳- مجموعه الواح ملوک ص ۱۳۵ / منتخبات ص ۱۶۴ / مبین ص ۶۲

۴- مجموعه الواح ملوک ص ۱۲۹ بنقل از توقيع مبارک قد ظهر يوم الميعاد

۵- Gamaliel - نام این مفتی یهود در کتاب اعمال رسولان باب ۵ آیه ۳۴ به بعد ذکر شده و نظری را که در مورد حضرت مسیح داده بیان نموده است. در باب ۲۲ همان کتاب آیه ۳ نیز نامش آمده است. غمالائیل که مرد نیک نفسی بود قوانینی در مورد زنان و نیز غیر یهودیان وضع کرد. از تعالیم وی فقط یک مورد در تلمود حفظ شده است. تلمود در مورد وی می‌نویسد، ”وقتی غمالائیل معلّم ارشد مرد، توجّه به تورات متوقف شد و خلوص و دینداری بمرد.“ مترجم - نقل از دائرة المعارف بریتانیکا

دودمان برانداز در ایام سلطنتش مبتلا نشد و سلطنتش و نظامش بقاء یافت. ملکه ویکتوریا در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۱ طی جنگ آفریقای جنوبی^(۱) وفات یافت. او مدت شصت و سه سال یعنی طولانی‌ترین دوران حکومتی در تاریخ بریتانیا بر ملتش سلطنت کرد. محققاً ویکتوریا از برکت حکومتی برخوردار شده بود که تفاوت و تباین فاحشی با حکومت‌های هم‌تایان وی داشت. در عین حال ارتباطی بمراتب مستقیم‌تر نیز بین ملکه و زندانی وجود داشت. "پاداشی" حتی عظیم‌تر مقدر بود نصیب یکی از اخلاف ویکتوریا شود.

نوه ملکه، ماری^(۲) ملکه رومانیاً متعاقباً یکی از پیروان وفادار زندانی عکاشد. چندین مکتوب از این عضو خاندان سلطنتی در تأیید امر حضرت بهاء‌الله باقی مانده است. ملکه علناً اعلام کرد: "هرگاه نام حضرت بهاء‌الله را شنیدید... آثارش را از نظر دور نکنید. بگذارید در سها و بیانات متعالی و آرامش‌بخش و محبت‌افزای ایشان، همانطور که در من اثر گذاشته است تا عمیق قلب شما نفوذ نماید... آنها را بطلبید و به سرور حقیقی واصل گردید." (۳) او بعداً چنین نوشت:

"این همان پیام حضرت مسیح است که تقریباً با همان کلام ولی با انطباقی هزارساله و تفاوتی که منبعث از فاصله سال اول میلادی تا کنون است، تجدید گردیده است." (۴) احبای کانادا بسیار مسرور شدند که اعلامیه رسمی ملکه نخستین مرتبه در یک روزنامه کانادایی یعنی تارانتو ستار^(۵) درج گردید.

بین ملکه ماری، اولین تاجداری که به امر حضرت بهاء‌الله ایمان آورد، و سلاطینی که با الواح خاص مخاطب حضرت بهاء‌الله قرار گرفتند ارتباطی دیگر وجود دارد. ماری، ملکه رومانیاً، نوه ملکه ویکتوریا و نیز الکساندر دوّم تزار روسیه می‌باشد. ویکتوریا تنها نفسی بود که اندک جوابی به پیام حضرت بهاء‌الله داد. اگرچه الکساندر دوّم بنفسه بی‌اعتناء بود، یکی از وزرای وی مساعی هر چند بی‌ثمری را برای استخلاص حضرت بهاء‌الله از ید ظلم ظالمین مبذول داشت.

نوه این دو سلطان اولین نفس از سلسله سلاطین بود که به عرفان پیام حضرت بهاء‌الله و ایمان به ایشان موقّق گردید، پیامی که بفرموده آورنده آن نهایتاً وفاداری اکثریت نژاد بشری را تضمین خواهد نمود. چه عنایتی می‌بایست شامل حال ملتی شود که حکمران آن واقعاً به بیاناتی که حضرت بهاء‌الله خطاب به او ارسال داشتند توجه نمود؟ چه عنایتی می‌بایست در حقّ جمیع نوع بشر شود؟ حضرت بهاء‌الله بنفسه وعده داده بودند:

۱ - جنگ آفریقای جنوبی که به جنگ بوئر Boer War یا دومین جنگ آزادی نیز معروف است بین اکتبر ۱۸۹۹ و می ۱۹۰۲ رخ داد. این جنگ بزرگترین و پرخرج‌ترین جنگ بریتانیا در فاصله جنگ‌های ناپلئونی و جنگ جهانی اول است که نهایتاً به شکست بوئرهای انجامید. شروع آن ۱۱ اکتبر ۱۸۹۹ در پی اتمام حجت فرمانده بوئرهای علیه افزایش نیروهای انگلیسی بود. برای کسب اطلاعات بیشتر به دائرةالمعارف بریتانیکا مراجعه شود - م.

2 - Marie

۴ - قرن بدیع

۳ - قرن بدیع جلد چهارم

طوبی لملک قام علی نصره امری فی مملکتی و انقطع عن سوائی^(۱)

حضرت بهاء الله به یکی از سلاطین فرمودند که اگر بخاطر "خیانت" رهبران مذهبی و توطئه حکام نبود، ایشان هدایاتی را عنایت می فرمودند که قلوب مجذوب شده از شوق به لرزش در آید، هدایتی که به عیون اهل عالم سرور بخشد و نفوس را اطمینان عطاء کند.

حضرت بهاء الله سلاطینی را که از بذل مساعی در جهت تحقیق از حقایق و حقیقت امر ایشان امتناع نمودند سخت ملامت می فرمایند. قصور آنها در غفلتشان از مسئولیتی که در قبال خداوند برای رفاه امت خود و صلح عالم دارند منعکس شده تکرار گشت.

در عین حال ما نباید مرتکب اشتباه شده تصور کنیم این ملامت مبین انتقاد از نفس سلطنت است. نمی توان به آن بعنوان حمله ای به دولت ثابت و استوار نگریست.

حضرت بهاء الله یومی را پیش بینی فرمودند که سلاطین "عادل" و سایر حکام قیام کرده و فرصتی را که رهبران اولیه بنحو مصیبت باری از دست دادند مغتنم خواهند شمرد.

حضرت بهاء الله مرقوم فرمودند:

فسوف یظهر الله فی الارض ملوکاً یتکون علی نمارق العدل و یحکمون بین الناس کما یحکمون
علی انفسهم اولئک من خیره خلقی بین الخلاق اجمعین^(۲)

حضرت بهاء الله عنایاتی را که چنین رهبری نصیب تمام کره ارض خواهد نمود تشریح می فرمایند:

یا معشر الامراء لیس للعالم جند اقوی من العدل والعقل... طوبی لملک یمشی و تمشی امام وجهه
رایت العقل و عن ورائه کتیبه العدل انه قره جبین السلام بین الانام و شامه و جنه الامان فی الامکان
فی الحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود ارض غیر ارض مشاهده گردد^(۳)

در مورد ملکه و ویکتوریا، ما آنچنان با هاله احترام محیط بر وی و سریر او آشنا هستیم که خطر نادیده گرفتن یک حقیقت تاریخی مهم ما را احاطه می کند. این حقیقت اشارات تلویحی گسترده ای برای داستان ما دارد.

وقتی که ملکه و ویکتوریا در سال ۱۸۳۸ بر سریر سلطنت جالس شد، بریتانیا در ادنی درجه فلاکت خویش در طول تاریخ بود. پدربزرگش جرج سوم مبتلا به ناراحتی روانی بود. عمویش جرج چهارم، منفور ملت و الهام بخش شعر بچگانه و عامیانه "جرجی پرجی"^(۴) بود. سلف بلا فصل او، عموی دومش، ویلیام

۱ - مجموعه الواح ملوک ص ۲۶۴ به نقل از کتاب اقدس

۲ - توفیق قد ظهر یوم المیعاد بنقل از لوح مبارک رضوان العدل

۳ - منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۱۴۳ / لوح مقصود ص ۷

چهارم در تمام طول حیاتش در معرض تمسخر و استهزاء بود و در روز تشییع جنازه‌اش "تایمز" لندن او را "تنها یک فرد معمولی" توصیف کرد.

ویکتوریا زنی جوان، بی تجربه و آخرین عضو یک شاخهٔ کهنتر دودمان بود. بنظر نمی‌رسید که چندان شخص فوق‌العاده‌ای باشد که کسی به او توجه کند. "اعتقاد عمومی" در لندن این بود که آخرین سلطان بریتانیا خواهد بود و پس از وی بریتانیا همان طریق فرانسه، ایالات متحده و سایر ملل "مترقی" را در استقرار نظام جمهوری خواهد پیمود.

در واقع مقدر بود که ویکتوریا مدت شصت سال حکومت کند و سلطنت را در وضعیتی تضمین شده‌تر از هر زمانی در تاریخ از خود بجای بگذارد!

حضرت بهاء‌الله بوضوح فرمودند که حتی کوچکترین جواب به دعوت خداوند جالب برکات خواهد بود. کوچکترین شعاع نور که از عدسی دوربین نفوذ نماید می‌تواند تمامی تصویر را روی فیلم داخل دوربین منعکس سازد. ذهن انسان از قوایی که با جواب تودهٔ مردم به دعوت الهی می‌تواند به عرصهٔ شهود آید متحیر و مبهوت می‌ماند.

برخلاف ملکه ویکتوریا و دولتش، سایر سلاطین اروپا از ارادهٔ الهی بعید ماندند. آنها اثرات کامل غفلت خود و انحراف از صراط مستقیم در مساعی خود را تجربه کردند. در عین حال، سلاطین قرن نوزدهم که دقیقاً در جهت خلاف تعالیم حضرت بهاء‌الله رفتار کردند، سلاطین ایران و ترکیه بودند.

آنها نه تنها ادنی جوابی به بیانات حضرت بهاء‌الله ندادند، بلکه فعلاً نه به نیروهایی پیوستند که پیامبر الهی را تحت شکنجه و آزار قرار داده، محبوس و تبعید کردند. در یکی از این دو امپراطوری، بیش از بیست هزار نفس از پیروان اولیهٔ امر بهائی به بدوی‌ترین و وحشیانه‌ترین وجه به قتل رسیدند.

این دو سلطان بعداً توسط حضرت بهاء‌الله، یکی به عنوان "سلطان الظالمین" و دیگری به عنوان جالس بر "سریر ظلم" توصیف شده‌اند.

ایشان فرمودند خداوند آن دو را "درس عبرتی برای عالم" خواهد ساخت.

فصل هشتم - سرگونی

"قتل عام"

۱ - خانه ویران

در توجّه به مواجهه بین پیامبر الهی و رؤسای ملل پیشرفته غربی از وقایع در خاور نزدیک پیش افتادیم. قبل از این که به داستان پنجمین سلطنت بیردازم نگاه کوتاهی سریباً به عقب انداخته و وقایعی رامی نگریم که حضرت بهاءالله را از سرزمین بومی ایشان خارج کرد و راه را برای اعلان امر ایشان به سلاطین آماده ساخت.

حضرت بهاءالله هنوز در سیاه چال طهران محبوس بودند که واقعه‌ای روی داد که بنظر می‌رسید محققاً به استخلاص ایشان منجر خواهد شد. سوء قصد کننده به ناصرالدین شاه از کمک جوان نیمه دیوانه‌ای مستفید شده بود. طی شکنجه آزاردهنده‌ای این دو شخص دستگیر شدند و بالاخره نفر اول به گناه خویش اعتراف کرد. تنها او از ابتدا در این کار دخیل بود و تنها نفسی که به وی مساعدت نمود، دوست مفلوک او بود. بمحض اخذ اعتراف، نماینده‌ای از طرف صدر اعظم بلافاصله عازم شد تا خبر را به درون زندان برساند. وزارت مختار روسیه بخاطر علاقه به زندانی از فرصت استفاده کرده مترجمش را همراه وی فرستاد. بنابراین، اعتراف مزبور از صحت رسمی و مؤثر برخوردار شد.

اعداء حضرت بهاءالله از خشم به هیجان آمدند. تصور امکان استخلاص حضرت بهاءالله از سیاه چال در حالی که آنقدر ایشان به مرگ نزدیک بودند، آنها را از غضب دیوانه می‌ساخت. قبل از استخلاص حضرت بهاءالله، این توطئه‌گران بانقشه‌های جدیدی که ساخته و پرداخته بودند شاه را احاطه کردند. آنها به شاه اطمینان دادند که قادرند حضرت بهاءالله را در مشکلات جدی و شدید درگیر سازند. آنها اطمینان داشتند که این تحریکات بلا تردید مرگ ایشان را تضمین خواهد نمود. شاه تحت فشار مادرش و در حالی که عادت داشت با نفوس مرعوبه هر آنچه می‌خواهد انجام دهد، با طرح‌های آنها موافقت کرد.

شاه صدراعظم را احضار کرد و به وی گفت چند دسته سرباز به منطقه نور که وطن آباء اجدادی حضرت بهاءالله بود گسیل دارد. به این سربازان گفته شد که برای سرکوب "اخلال‌گران خطرناک نظم و

آرامش "اعزام می‌گردند. انتظار می‌رفت که این هجوم ناگهانی بهت و حیرتی وسیع ایجاد کرده احتمالاً روستائیان را به مخالفت تحریک کند. هدف از این نقشه آن بود که حضرت بهاء‌الله را در این قیام جدید مقصّر جلوه داده متّهم به شورش و انقلاب سیاسی نمایند. بیت تابستانی حضرت بهاء‌الله در روستای تاکر نور بود.

اگرچه صدرا عظم بمحض استماع اوامر شاهانه، کاملاً متوجّه شد که هدف از نقشه مزبور نفس حضرت بهاء‌الله هستند، برای جلوگیری از اجرای آن هیچ اقدامی نکرد.

یک گروه سرباز تحت فرماندهی افسری بنام میرزا ابوطالب قرار گرفت. ابوطالب به محض وصول به روستای تاکر، به این گروه گفت خود را برای یک حمله تمام عیار آماده سازند.

اهالی حیران و بی‌دفاع روستا، وقتی که از قرب ورود سربازان آگاه شدند نمایندگانی برای التجاء و التماس نزد افسرا عزام نمودند. آنها از وی دلیل چنین حمله ناگهانی را استفسار نمودند. ابوطالب از ملاقات با آنها امتناع نمود و در عوض جواب کوتاه گستاخانه‌ای فرستاد:

"من از طرف شاه مأمورم که جمیع مردان این روستا را به قتل برسانم، زنان را اسیر و جمیع اموال را تصرف کنم."

سربازان به عنوان اولین اقدام به بیت حضرت بهاء‌الله حمله کردند. حضرت بهاء‌الله آن ساختمان مسکونی زیبا را از والدشان که از وزرای دربار بود به ارث برده بودند و همه می‌دانستند که با اشیاء بسیار ذیقیمتی تزئین شده است.

میرزا ابوطالب به نفرات خود دستور داد درها و پنجره‌ها را بشکنند و تمام آنچه که موجود بود به غارت ببرند. او دستور داد هر آنچه قابل حمل و نقل نبود سوزانده و نابود شود. دیوار اطاق به نحوی ویران شد که قابل تعمیر نبود. ستونها تخریب، تزئینات نابود و خانه به ویرانه‌ای تبدیل گردید.

سربازان بعد از این حمله اولیه، به انهدام بیوت سایر اهالی روستا پرداخته نهایتاً تمام آن منطقه را دستخوش حریق نمودند.

با این تحریکات دقیقاً طرح‌ریزی شده، انتظار می‌رفت مقاومت شدیدی در آن نقطه برانگیخته شود. این عملیات مشابه طرح‌ها و نقشه‌هایی بود که حکام ستمگر قرن نوزدهم در بعد وسیعی علیه نفوسی صورت می‌دادند که می‌خواستند نابودشان سازند. اعداء اطمینان داشتند که حضرت بهاء‌الله و حامیان ایشان تلاش خواهند کرد آن اقلیم را علیه دولت به عصیان و شورش وادار کنند. آن زمان، شورش سرکوب و حضرت بهاء‌الله به خیانت متّهم و محکوم می‌شدند.

”هدف ما ازاله جنگ و خونریزی از وجه ارض است.“

۲- خروج از سیاه چال

توطئه جدید شکست خورد. حضرت بهاء‌الله و خاندان ایشان تمایلی به تحریک نفوس به مخالفت با شاه نشان ندادند. حال که برائت ایشان بالاخره علنی شد دیگر فرصت سلب اعتبار و قتل ایشان از دست رفته بود. اعداء ایشان در کمال یأس از شکست خود متوجه شدند که دیگر نگهداشتن حضرت بهاء‌الله در زندان نه ممکن است و نه عاقلانه. یک وزیر دربار برای احضار حضرت بهاء‌الله از سیاه چال اعزام شد. به ایشان فرمان داده شد که در حضور مقامات رسمی حاضر شوند تا آزادی ایشان به اطلاع عشان برسد. این وزیر که حاجی علی نام داشت، زمانی از دوستان حضرت بهاء‌الله بود. وقتی حاجی علی زندان متعفن را با روایح منتنه و آلوده به انواع حیوانات موزیّه و حشرات کثیفه مشاهده کرد سخت متأثر شد.

او فریاد زد، ”خدا لعنت کند میرزا آقاخان را“ و صدراعظم را سخت ملامت کرد. وقتی که سرش را بالا گرفت و حضرت بهاء‌الله را که آنقدر مورد محبت و احترام او بودند مشاهده کرد به گریه آمد. شعرات مبارک آشفته و ژولیده و کثیف، لباس ایشان مندرس و پاره بود. شانه‌های مبارک دارای جراحات عفونی ناشی از زنجیرهایی بود که گردن مبارک از سنگینی آنها خم شده بود.

حاجی علی بصدای بلند می‌گریست. با حزن عظیم به حضرت بهاء‌الله گفت، ”خدا شاهد است هرگز خیال نمی‌کردم با شما چنین رفتاری شده باشد.“

حاجی علی نمی‌توانست به لباس‌های پاره و خاک آلوده‌ای که حضرت بهاء‌الله به تن داشتند نگاه کند. عباى خود را از دوش برداشت و خواست با آن هیکل اطهر حضرت بهاء‌الله را بپوشاند. از ایشان خواهش کرد آن را بپوشند. بنظر مناسب نمی‌آمد که حضرت بهاء‌الله، به عنوان عضوی از یکی از دودمان‌های کهن اشرافی ایران، با وضعیتی که وزیر ایشان را دیده بود در دربار حاضر شوند.

حضرت بهاء‌الله قبول نفرمودند. فرمودند که ترجیح می‌دهند با همان جامه‌ای که به سیاه چال افکنده شدند نزد وی حاضر شوند. ایشان لباس زندانیان را در بر داشتند، همان لباسی که هنوز سایر نفوس بی‌گناه به تن داشتند.

حضرت بهاء‌الله می‌دانستند که آلام و اوجاعی که طلعت اطهر و یاران‌شان در سیاه چال تحمل کردند تنها مقدمه‌ای بر مشکلاتی بود که در آتیه با آن مواجه خواهند شد. وقتی که شاه و روحانیون متوجه می‌شدند که ایشان صرفاً یک ”بابی“ برجسته نیستند بلکه همان نفسی هستند که حضرت باب پیش‌گویی کرده بودند، سیل حقیقی افتانات، ایشان را از جمیع جهات احاطه خواهد کرد.

حضرت بهاء‌الله آن ماه‌های سیاه چال را که آبستن وقایع آتیه بود بعدها در لوحی که از سجن عکا برای ناصرالدین شاه ارسال داشتند چنین بخاطر آورده متذکر گشتند:

یا سلطان انی کنت کاحد من العباد و راقداً علی المهاد مرت علی نسائم السبحان و علمنی علم
ماکان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم و امرنی بالنداء بین الارض و السماء و بذلک ورد علی

ما تدرفت به عیون العارفین^(۱)

صدراعظم در ایفای عهدش به حضرت باب قصور ورزیده بود. او پیروان ایشان را تحت حفظ و حمایت خویش قرار نداده بود. در عوض او که وزیر اعظم آن سرزمین بود، بنفسه قتل عامی را تمهید و رهبری نموده بود که مورّخین اروپایی "بی سابقه" توصیف نمودند. وابسته نظامی اطیش نوشته است، "قلم من از خوف تلاش برای وصف آنچه که به آن مردان و زنان شجاع قهرمان وارد آمد می لرزد."

میرزا آقاخان عدم صداقت خود نسبت به عهد و پیمانی که با حضرت باب و حضرت بهاء الله بسته بود نشان داد ولی هنوز آمادگی نداشت با وجدان خود روبرو شود. در عوض، برای سرپوش گذاشتن بر شرم و آزر خود با خشونت به حضرت بهاء الله گفت:

"اگر نصیحت مرا قبول می کردید و دست از محبت باب برمی داشتید اینچنین متحمل عذاب و تحقیر نمی شدید."

حضرت بهاء الله در چشم او نگر بسته بسادگی فرمودند:

"اگر تو هم نصیحت مرا می شنیدی مملکت را دچار این بدبختی و هرج و مرج نمی کردی."^(۲)

چه کسی می داند چه افکاری از ذهن میرزا آقاخان گذشت؟ آیا او را بیاد می آمد زمانی را که در بستر بیماری افتاده و اطباء امید به شفای او را بکلی از دست داده بودند؟ آیا بخاطر می آورد که دوستش، حضرت بهاء الله، به ملاقات و مراقبت از او پرداختند؟ آیا اظهارات خودش را هنگامی که حضرت بهاء الله صحت او را به وی برگرداندند بیاد می آورد؟ آیا کلمات پیش گویی کننده خودش به پسرش درباره حضرت بهاء الله را بخاطر می آورد که گفته بود، "پسرم، نفوسی که اینک لساناً به ما احترام می گذارند آن لحظه که در تأمین علائق آنها قصور کنیم ما را ملامت کرده به انواع تهمت ها منسوب خواهند ساخت. ولی (حضرت) بهاء الله چنین نیستند. برخلاف سایر بزرگانی که در اطراف ما هستند، ایشان عشق و محبتی حقیقی و اصیل را به خود جذب می کنند که نه زمان قادر است و نه دشمنان می توانند که نابودش سازند."

آیا صدراعظم به آن ساعات بلا تکلیفی ناراحت کننده ای می اندیشید که حضرت بهاء الله در خانه اش مهمان بودند و او ایشان را برای حفظ مقام صدارت عظمایش به زندان سیاه چال فرستاد؟ آیا هنوز صداهای تلاوت شادمانه آیات توسط شهدایی که به وحشیانه ترین وجه قابل تصوّر در میدان عمومی طهران به قتل می رسیدند را می شنید؟

ما هرگز نخواهیم دانست. ولی می دانیم که صدراعظم موقعی که حضرت بهاء الله از سیاه چال بالا آمدند بشدت آشفته شد. او از مشاهده نتایج رفتار خود در حق نفسی که جز محبت از وی ندیده بود شدیداً تکان خورد. او نتوانست در این مواجهه رودر روی حالت خصمانه خود را حفظ کند.

میرزا آقاخان باز هم در یکی از تلاش های مذبحخانه تکراری خویش برای جبران مافات به حضرت بهاء الله گفت، "انذار شما تحقق یافت. اکنون نصیحت شما چیست تا مجری سازم؟"

حضرت بهاء الله فرمودند که صدراعظم باید به جمیع حکام ولایات فرمان صادر کند که دست از ایذاء

۱- لوح سلطان ایران، مجموعه الواح ملوک ص ۱۴۸

۲- نقل ترجمه از صفحه ۶۷۳ مطالع الانوار، ترجمه و تلخیص جناب اشراق خاوری

و آزار بی‌گناهان بردارند، غارت اموال آنها و تحقیر و توهین و هتک حرمت زنان آنها را متوقف سازند. دولت باید این تفکر را که حق دارد پیروان حضرت باب را صرفاً بخاطر عقاید مذهبی آنها اذیت و آزار نماید کنار بگذارد.

این مرتبه میرزا آقاخان درنگ را جایز ندانست. همان روز امریه‌ای خطاب به حکام ولایات صادر کرد. به آنها فرمان داد هرگونه عملیاتی علیه پیروان حضرت باب را متوقف سازند.

ناصرالدین شاه از استخلاص حضرت بهاء‌الله از زندان راضی نبود. او دیگر نمی‌توانست حضور قربانی‌اش در ایران را تحمل کند. لهذا با یک فرمان فوری دستور تبعید حضرت بهاء‌الله را صادر کرد. طی ده روز،^(۱) روز ۱۲ ژانویه ۱۸۵۳، حضرت بهاء‌الله سفر تبعیدی خود را شروع کردند. سفری که ایشان را برای همیشه از وطن خارج می‌کرد و نهایتاً به دامنه جبل کرم، کرم الهی "در اسرائیل هدایت می‌نمود.

به حضرت بهاء‌الله که محروم از جمیع اموال خود شده بودند، وسایل و لباسی داده شد که جوابگوی سفر سرد زمستانی به کوه‌های پوشیده از برف غرب ایران و عبور به عراق نبود.

شاه و روحانیون راضی شدند. حدّاقلّ آنها از دشمن منفور خود خلاص شده بودند. طیر فناء در اطراف حضرت بهاء‌الله بال و پر می‌زد. در نظر همه، حضرت باب و حضرت بهاء‌الله مغلوب شده بودند. حضرت بهاء‌الله، ناجی نوع انسان و متحدکننده عالم بنظر می‌رسید که شکست عظیمی را تحمل کرده‌اند. ناصرالدین شاه مطمئن بود که امر جدید را بکلی محو نموده است. در واقع، عکس این تصوّر مصداق یافت. ناصرالدین شاه با تبعید حضرت بهاء‌الله محقق ساخت که نور رخشان تاریخ بر هر واقعه‌ای که به تبعید حضرت بهاء‌الله مربوط می‌شود پرتو خواهد انداخت. مورّخین آتیه هر کلامی یا عملی را که با این سفر تاریخی مرتبط باشد مورد مطالعه قرار خواهند داد.

شاه با سرگون کردن حضرت بهاء‌الله، جلال خداوند، به عراق که زمانی سرزمین باستانی بابل بود، زندانی خود را با تبعیدی اجباری به محلی تاریخی فرستاد که حضرت حزقیال نبی رؤیای خود درباره "جلال خداوند" در کنار رود خابور^(۲) را آنجا دیده بود.

ناصرالدین شاه با صدور این فرمان، تضمین نمود که حضرت بهاء‌الله به همان نقطه‌ای تبعید خواهند شد که حضرت حزقیال نبی نبوت خویش در مورد نفسی که از "شرق" از طریق "باب" به ارض مقدّس خواهد آمد بیان داشته بود.

حضرت بهاء‌الله در راه و صول به مقصد بودند!

۱- تاریخ نبیل می‌نویسد یک ماه (ص ۶۴۷)

۲- Chebar- این اسم در باب اول از کتاب حزقیال نبی آیه ۱ و ۳ آمده است - م.

فصل نهم - سقوط پنجمین سلطنت

”دست اوست که دراز شده است پس کیست که آن را برگرداند؟“

۱- قتل! قتل!

اینک لحظه‌ای فرا رسیده بود که شاه ایران بنفسه مجازاتی را تجربه نماید که اعمالش او رامستحق آن ساخته بود. ناصرالدین شاه می‌بایست بزودی طبق وعده حضرت بهاء‌الله ”عبرة للعالمین“ گردد. این مجازات در زمانی روی داد که شاه در جشن عظیم پنجاهمین سال سلطنت در تکریم و تعظیم خود ترتیب داده بود. شاه به این واقعه به عنوان مجلل‌ترین لحظه حیاتش می‌نگریست. او با دقت و ظرافت نقشه کشیده بود که عصری جدید را آغاز نماید، عصری که امیدوار بود اسم او را در تاریخ مخلد سازد. شاه عمیقاً تحت تأثیر تمدن اروپایی قرار داشت. برخلاف اسلاف خود، او از فرانسه و سایر ملل غربی دیدار کرده و طالب آن بود که بعنوان سلطانی بخاطر سپرده شود که ایرانی نوین را بنیاد گذاشت. ولی تاریخ نقشه‌های دیگری داشت.

ناصرالدین شاه یوم قبل از این واقعه تاریخی به حرم حضرت عبدالعظیم رفت تا به ادای صلوة مبادرت ورزد. با خود می‌گفت، فردا حرکت عظیم خود را برای جواب گفتن به عشق عظیم رعایای وارسته از خواب و خیال خود شروع خواهد کرد.

نور ناشی از شعله‌افروزی جشن، آسمان شب را روشن می‌ساخت. پرچم‌ها القاب شاهانه را نشان می‌داد. شیپورها، سنج‌ها و طبل‌ها در هر سوی از شوکت و جلال ناصرالدین شاه، سلطان ایران حکایت می‌کرد.

ناگهان، بدون اخطار و هشدار، دست قاتل ضربه را وارد کرد. هیكل شاهانه بیجان بر کف حرم افتاد. وزراء و ملازمین را وحشت عظیم فرا گرفت. از مشاهده آنچه که روی داده بود فلج شده قادر به حرکت نبودند.

لاجل تعویق در اعلام خبر قتل شاه، هیكل او را از حرم منتقل کرده به کمک حایلی آن را در کالسکه سلطنتی نشانند. شاه مرده را صدرا عظم نگه داشته بود. کالسکه در خیابان براه افتاد.

پرچم‌ها در اهتزاز بودند. دسته نوازندگان به نواختن موسیقی مشغول بود. جمعیت مسرور تحسین‌ها و تکریم‌های تهی خود را نثار شاهی می‌کردند که نه دوستش داشتند و نه احترامی برایش قائل بودند. جشن

عظیم سالگرد سلطنت در جریان بود. این جشن وجود شاهی را اعلام می‌کرد که جز جسدی بیجان نبود که آن را در حال نشسته نگه داشته بودند.

وزرای مرعوب و خائف، که نمی‌دانستند نفر بعدی کیست، کلمات دهشت باری را رد و بدل می‌کردند که می‌بایست علامت عصر جدید سیاسی ما باشد:

”قتل! قتل!“

گناه قتل ناصرالدین شاه ابتدا به جامعه بهائی نسبت داده شد. مانند مسیحیان در روم باستان یا یهودیان در نظام نازی، هر زمان در هر جایی از این کشور شاهنشاهی مشکلی رخ می‌نمود، بهائیان اولین مظنونین و هدف بلا و قربان آن بودند. قاتل اصلی شخصی بنام میرزا رضا از پیروان انقلابی رسوای مشهور، سید جمال‌الدین افغانی بود. سید جمال‌الدین از اعداء بدزبان و کینه‌جوی امر بهائی بود.

افکار شریانه‌ای که بیش از بیست هزار نفس از پیروان این امر را به قتل رسانده بود، نمی‌توانست باور کند که قربانیانش ایام و لیالی خود را در نهایت نفرت به توطئه قتل قاتلین خود نمی‌پردازند. زیرا این عملی بود که خودشان به آن مبادرت می‌کردند. پس از چه روی بهائیان نکنند؟

چقدر آگاهی آنها از تعالیم حضرت بهاء‌الله اندک بود. ایشان خشونت را تقبیح می‌کردند و قتل را ممنوع ساخته بودند. ”ان تقتلوا خیر لکم من ان تقتلوا.“ تعالیم آن حضرت، صداقت و درستی پیروانشان را در تضاد شدیدی با ظلم و تعصب حکام ایران قرار داده بود.

کوتاه زمانی قبل از مرگ ناصرالدین شاه، یک مبلغ و شاعر معروف بنام جناب ورقا همراه با فرزند دوازده ساله‌اش، روح‌الله، دستگیر شده بود. آنها را با هم در زندان نگه داشته بودند.

مأمور ستم‌پیشه و بدقلب یعنی حاجب‌الدوله پسر را مجبور کرد که بایستد و او را که شمشیری در شکم پدرش فرو می‌کرد تماشا کند. مأمور مزبور که نتوانسته بود حضرت ورقا را وادار به استرحام و التماس نماید، شروع به قطعه قطعه کردن پدر در پیش روی پسر نمود. بعد روی به جناب روح‌الله کرده گفت:

”حالا ایمانت را انکار می‌کنی؟“

امتناع پسر محکم و شدید بود، ”هرگز! هرگز!“

حاجب‌الدوله که از خشم دیوانه شده بود طنابی برداشت و آن طفل را خفه کرد.

حیرت آور نیست که حضرت بهاء‌الله اهل ایران را که آنچنان بیرحمانه با امر مبارک رفتار کردند شامل اعلان عمومی امر نموده‌اند بطوری که احدی نتواند نور درخشان الهی را در قلوب انسان‌ها بعد از آن که روشن و منیر گشته به خاموشی کشاند. ایشان فرمودند:

اعلموا یا ملاء الاعجام... یتم نوره ولو انتم تکرهوه فی انفسکم و تکونن من الکارهین^(۱)

انحطاط سلسله قاجاریه شروع شده بود و عمارت این دودمان پیرامون سلاطینش فرو می‌ریخت. تمام مساعی برای تقویت آن و جلوگیری از سقوطش به شکست منجر شد.

کلام حضرت اشعیاء نبی به نظر می‌رسید که از ازمئه سالفه طنین می‌اندازد که:

خداوند عصای شیریران و چوگان حاکمان را شکست... زیرا که یهوه صبایوت (رب الجنود) تقدیر نموده است پس کیست که آن را باطل گرداند و دست اوست که دراز شده است پس کیست که آن را برگرداند^(۱)

سلسله سلطنتی ناصرالدین شاه ب سرعت رو به زوال و انقراض می‌رفت. بزودی جمیع سلاطین و امراء مقتدرش تحت خوارها خاک مأوا می‌گرفتند.

”الساعة التي لا مرد لها“

۲- رئیس الظالمین

حضرت بهاء الله در یکی از اندازات خود سرنوشتی را پیش بینی فرمودند که شامل حال سلسله سلطنتی ایران نیز شد:

فسوف تجدون ما اکتسبتم فی الحیوه الباطله و تجزون بما عملتم فیها... هذا من یوم الذی یتیکم و الساعه التي لا مرد لها...^(۱)

سلاطین قاجاریه بیش از هر یک از سلاطین دیگر مسئول تلاشی هستند که برای درهم شکستن ظهور الهی مبذول گردید. از لحظه تولد این امر مبارک تا سقوط خود آنها، حکام قاجاریه هرگز در عداوت و خصومت بیرحمانه خویش نسبت به امر مبارک انعطاف نشان ندادند. حضرت بهاء الله هر آنچه در قوه داشتند در ایفا این سلاطین، نه از کینه و نفرت، بل نسبت به فرصتی که به عنوان مظاهر عدل داشتند بکار بردند:

اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حق جل جلاله اند همت نمایند و بما ینتفع به من علی الارض قیام فرمایند عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد^(۲)

حضرت بهاء الله مسئولیتی عظیم را بر شانه های نفس ناصرالدین شاه نهاده او را با عنوان ”رئیس الظالمین“ توصیف فرمودند. ناصرالدین شاه شخصاً مسئول شهادت حضرت ربّا علی بود، و بهمان اندازه مسئول تبعید و یک عمر اذیت و آزار حضرت بهاء الله بود. بالاخره، قتل غیر عادلانه درازمدت هزاران نفر از پیروان امر جدید را مورد تأیید قرار داده بود.

یک مرتبه دیگر کتاب مقدس انعکاسی حیرت آور از وقایع محیطه بر داستان حضرت بهاء الله را فراهم می آورد. آیا ناصرالدین شاه ”پادشاهی با سیمای وحشتناک“ است که ”نفوس مقدسه“ را نابود می کند؟ آیا او همان پادشاهی است که دانیال نبی فرمود علیه ”امیرالامراء“ خداوند ”خواهد ایستاد؟“ آیا این همان ”شاهی“ است که توسط منجی انسان ها ”درهم خواهد شکست“، آن منجی که در ”زمان مشاکلی“ که عالم هرگز ندیده است، ”قیام کرده“ ”ابناء“ خداوند را نجات خواهد داد؟

یک نکته مسلم است، روزی که شاه ایران می بایست درهم بشکند فرا رسیده بود.

۱- سورة الملوك، مجموعه الواح ملوک ص ۱۸ و ۲۳ / نظم جهانی بهائی، ترجمه هوشمند فتح اعظم ص ۱۲۳

۲- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۱۴۲ / لوح مقصود ص ۶

”اذا فانتظر ما نزل...“

۳- سقوط سلطنت پنجم

حضرت بهاء الله به یکی از وزرای ناصرالدین شاه پیامی ارسال فرمودند که شامل سریر سلطنت، دربار او و مردم ایران می شد. اگرچه آن حضرت طالب سعادت، امنیت و حکومت ابدی برای آنها بودند، مع هذا این میراث را رد کردند:

فسوف یمضی ایامکم و ایام الذین هم کانوا الیوم علی غرور مبین...و (تسلون) عما اکتسبتم بایدیکم و تجزون بها^(۱)

حضرت بهاء الله به نفوس مخلصه فرمودند که چنین اعمالی جز ندامت ثمری ندارد:

فوالله لو تطلع بما فعلت لتبکی علی نفسک و تفر الی الله^(۲)

وقتی که تمام تقاضاها و دعوت های حضرت بهاء الله با بی اعتنائی مواجه شد، حضرت بهاء الله این بیانات قهریه را نازل فرمودند:

اذا فانتظر ما نزل...و هذا وعد غیر مکذوب من مقتدر حکیم^(۳)

قتل ناصرالدین شاه اولین علامت انقلابی بود که می بایستی اخلاف او را از سلطنت عزل و موجب اضمحلال کلی سلسله قاجاریه گردد.^(۴)

مظفرالدین شاه، جانشین ناصرالدین شاه را که شخصی ضعیف النفس و جیون بود، مجبور به امضاء قانون مشروطه نمودند که امتیازات سلطنتی را محدود می کرد. جانشین وی محمد علی شاه در اقدامی عجولانه به شروع انقلابی که منتهی به عزل او شد سرعت بخشید.

بالاخره احمدشاه که به سن بلوغ نرسیده، وجودش در حکم عدم و نسبت به وظائف خود لاقید بود بر کرسی سلطنت جالس شد. هرج و مرج افزایش یافت و وضع خراب مالیّه مملکت که موجب تحسر و تأسف بود به حد ورشکستگی رسیده بود. شاه عملاً مملکت را رها کرده بود. او زندگی در پایتخت های اروپایی را به ایفای وظائف و مسئولیت های مهم سلطنتی ترجیح می داد. مجلس شورای ملی در هنگام یکی از

۱ - منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۱۴۷

۲ - منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۱۴۷ / مجموعه الواح ملوک ص ۵۷

۳ - مجموعه الواح ملوک ص ۵۸ / منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۱۴۷

۴ - قد ظهر یوم المیعاد

مسافرت‌های معمولی پادشاه به خارج از کشور او را معزول ساخته انقراض سلسله قاجاریه را اعلام کرد.^(۱) دودمان قاجار مدت یکصد و سی سال سریر سلطنت را اشغال کرده بود.

سندی که به عمر سلسله قاجاریه خاتمه داد در سال ۱۹۲۵ امضاء شد. این هتک حرمت نهایی در ساختمان حکومتی صورت گرفت که در فاصله یک پرتاب سنگ از محل زندان زیرزمینی قرار دارد که ناصرالدین شاه حضرت بهاء‌الله را در آنجا محبوس ساخت. از آن زندان آوای قرائت ادعیه توسط حضرت بهاء‌الله و هم‌بندان ایشان به گوش ناصرالدین شاه، "رئیس الظالمین" می‌رسید. صدای تلاوت آنها در ساعات بامدادی طنین می‌انداخت و او را آشفته و پریشان می‌ساخت. آنها ادعیه را در تسبیح خداوند خوانده به فیروزی آتیه مطمئن بودند:

و کفی بالله حسبیا

حضرت بهاء‌الله به عهد خود وفا فرمودند. سلطنت پنجم ساقط شده بود.

فصل دهم - عکا

۱- اظهار امر

تبعید حضرت بهاء‌الله به امپراطوری ترکیه عثمانی برای ناصرالدین‌شاه و روحانیون ایران آرامش به همراه نیاورد. عراق دارای تعدادی مراقد اسلامی است که ایرانیان برای زیارت آن می‌رفتند. روحانیون ایران نگران بودند که این گروه کوچک تبعیدیان شروع به جذب زائرین به امر جدید خواهند کرد. لذا دولت شاه بر وزرای سلطان فشار آورد که زندانی را به نقطه‌ای دورتر از مرزهای ایران تبعید کنند. دو امپراطوری ترکیه و ایران نسبت به یکدیگر احساسات خصومت‌آمیز داشتند و اذیت و آزار تبعیدی‌ها یکی از معدود نکاتی بود که این دو ظالم بر آن به توافق رسیدند. لهذا در ۲۲ آوریل ۱۸۶۳ به حضرت بهاء‌الله توصیه شد که بلافاصله همراه با ملازمین به پایتخت سلطنتی یعنی استانبول حرکت کنند.

قبل از این حرکت اجباری، حضرت بهاء‌الله اولین اظهار امر رسمی را فرمودند. یوم "یک گله و یک شبان" فرارسیده بود. ایشان فرمودند که آن حضرت موعودی هستند که پیروان جمیع ادیان عالم در انتظارش بوده‌اند.

این اعلام تاریخی در باغی در خارج از مدینه بغداد صورت گرفت. وقوع آن طی ۱۲ روز بین ۲۱ آوریل و دوّم می ۱۸۶۳ بود و امروزه در جمیع نقاط عالم توسط بهائیان به عنوان مقدّس‌ترین و شادترین واقعه تمامی تقویم بهائی جشن گرفته می‌شود و به عید رضوان موسوم است. نفوس علاقمند بطور مداوم از بغداد به آن باغ مشهور می‌رفتند تا بتوانند با نفسی که به آنها عمیقاً و قلباً محبت داشت، آخرین وداع را بنمایند. بسختی می‌توان باور کرد که این نفوس همان کسانی هستند که کوتاه زمانی قبل از آن با اذهانی آماده، اتهاماتی را که مأمورین ناصرالدین‌شاه درباره تبعیدی‌ها اشاعه می‌دادند می‌پذیرفتند.

گروه عظیمی از نفوس، مرد و زن و کودک در نقاط اطراف بیت حضرت بهاء‌الله در بغداد در یوم حرکت ایشان به سوی باغ رضوان در خارج از شهر، اجتماع نمودند. آنها از جمیع جهات برای آخرین نگاه ایشان جمع شدند. مقامات شهر، روحانیون، تجار، اشراف و نیز فقراء، ایتام، متکدیان و مطرودین جمیعاً با آه و ناله و گریه و زاری ناظر خروج حضرت بهاء‌الله از آن مدینه بودند. مورّخی ایرانی درباره آن لحظه چنین می‌گوید، "اشک جون باران بهاری از چشم‌ها جاری بود."

جمعیت عظیمی که در آن یوم خروج از باغ رضوان، حضرت بهاء‌الله را احاطه نموده بودند، بمراتب

مؤثر تر بود. حضرت بهاء الله سوار بر اسب سرخ رنگی که احبای ایشان برای این سفر خریداری کرده بودند، از میان جمعیت گریان عبور کردند. جمعیت از همه طرف فشار می آورد. حضرت بهاء الله "ملبس به جلال و شکوه" و محاط به محبت، اولین مرحله سرگونی تاریخی خود به استانبول را شروع کردند.

حضرت بهاء الله، جلال خداوند، برای همیشه وادی دجله و فرات را، همان نقطه که حزقیال نبی "جلال خداوند" را در رؤیا مشاهده کرده بود ترک کردند. حضرت بهاء الله اینک مسیر غیر مستقیم خود به سوی مغرب، یعنی به سوی اسرائیل را شروع می کردند. ایشان بالاخره به سرزمینی می رسیدند که حزقیال نبی وعده داده بود که "جلال خداوند" از "شرق" به آن وارد خواهد شد.

شهرت ایشان به عنوان قدّیس و معلّم قبل از ایشان پیش می رفت. همان مظاهر احترام و ایثار که در بغداد تقدیم حضرت بهاء الله می شد، اینک در تمام طول راه سفر ایشان به سوی شمال، آن حضرت را همراهی می کرد. سفر به شهر بندری سامسون واقع در کناره دریای سیاه صد و ده روز طول کشید. موقعی که حضرت بهاء الله از روستاهای سر راه عبور می کردند، گروه مستقبلیین منتظر ایشان بودند. در حالی که یک گروه ایشان را تا مسافتی موقع خروج از ده همراهی می کردند، گروهی دیگر شتابان می آمدند تا ایشان را قبل از ورود به روستای بعدی استقبال نمایند.

حضرت بهاء الله و همراهان بالاخره به دریای سیاه رسیدند. با مشاهده سواحل دریا از داخل کاروان، حضرت بهاء الله لوحی مؤثر نازل فرمودند که در آن به آلام و اوجاعی که در انتظار ایشان بود اشاره فرمودند. حضرت بهاء الله را بر یک کشتی بخار ترکی سوار کرده از دریای سیاه گذراندند و سه روز بعد در بندر معروف استانبول پیاده کردند. پایتخت عظیم ترکیه که زمانی "قبة اسلام" نامیده شده بود، بخاطر بی عدالتی ها و مظالم سلطان عبدالعزیز، مقدر بود که توسط حضرت بهاء الله بعنوان "سریر ظلم" توصیف گردد. حضرت بهاء الله می دانستند که این ساعات کوتاه و زودگذر سرور و آرامش و راحتی به انتهی می رسد و "آلام" ایشان مجدداً آغاز خواهد شد.

حضرت بهاء الله هنوز می بایستی یک سفر دریایی دیگر داشته باشند که این دفعه از دریای مدیترانه عبور می کرد. دو تبعید دیگر هنوز در راه بود. سوء قصدهای جدیدی به جانیشان می شد. جمیعاً مواجه با شکست می شد. حضرت بهاء الله در سالهای آتی، بالاخره به اسرائیل وارد می شدند و در دامنه "جبل الرب" قدم بر می داشتند.

حضرت بهاء الله همانطور که اشعیاء نبی وعده داده بود "از طریق دریا" به ارض مقدّس سفر می کردند. حضرت اشعیاء در بایی واحد که در تکریم شخص موعود ایام آخر است می گوید که این بنده "برگزیده" از "نسل حضرت ابراهیم" همان شخص امینی از مشرق است که خداوند او را برانگیخته تا بر سلاطین حکومت کند و به سلامت به مقصد خود اسرائیل "حتی از راهی که به قدم خود نرفته است" وارد خواهد شد.

همانطور که نبی عهد عتیق، میکاه، نیز پیش بینی فرموده است، حضرت بهاء الله در راه خود از شرق به ارض مقدّس که در آنجا به نجات نوع بشر خواهند پرداخت، "از دریا به دریا" داشتند سفر می کردند.

لکن چه کسی آنجا بود که بخواند و بفهمد و به اعانت او قیام کند؟

”رنگ وزیر چون میت تغییر کرد.“

۲- کرسی ظلم

بعد از سفری طولانی و دشوار به استانبول، به حضرت بهاء‌الله اجازه داده شد که کمتر از چهار ماه در پایتخت اقامت کنند. سلطان ترکیه نمی‌توانست احترامی را که در طول راه از بغداد به استانبول برای حضرت بهاء‌الله قائل می‌شدند در پایتخت تحمّل کند. تنها شخص شاه را شایسته و سزاوار چنین توجّهی می‌دانستند. حضرت بهاء‌الله سرّیاً یک مرتبهٔ دیگر تبعید شدند. این تبعید مجدد ناگهانی و ظالمانه مبین ”توافق و تبانی بالقوه بین دو حکومت سلطنتی ترکیه و ایران“ علیه یک مرد و گروه کوچک همراهان، همسران آنها و اطفالشان بود که تعداد آنها به هشتاد نفر نمی‌رسید. این دفعه حضرت بهاء‌الله فرمان سلطانی را متواضعانه نپذیرفتند، بلکه آن را با لوح شدیدالحنی جواب دادند.

در همان یوم حضرت بهاء‌الله جواب خود را با پیک مخصوص نزد عالی پاشا صدراعظم سلطان فرستادند. این پیک مخصوص یعنی شمسی بیگ، لوح مبارک را شخصاً به دست عالی پاشا سپرد. او شهادت عینی ذیل را از این ملاقات از خود بجای گذاشته است:

”نمیدانم مندرجات آن صحیفه چه بود که وزیر اعظم بمجرد اطلاع بر مضامین آن رنگش چون میت تغییر کرد و عنوان نمود لحن این نامه بمثابة آنست که پادشاهی مقتدر و قهار خطابی بیکی از چاکران و زیردستان خویش صادر نموده رفتار و کردار او را مورد انتقاد قرار داده باشد.“
شمسی بیگ اضافه می‌کند، ”وزیر اعظم را بقدری آشفته و منقلب یافتم که فی‌الغور از محضر وی خارج شدم.“^(۱)

فرمان حرکت حضرت بهاء‌الله بلافاصله بمرحلهٔ اجراء درآمد. حضرت بهاء‌الله و عائلهٔ مبارکه و اصحاب ایشان، بدون آمادگی، سوّمین تبعید متوالی خود را شروع کردند. برخی در گاری‌های معمولی و برخی روی حیوانات باربر سوار شده حرکت کردند. دیگران ساکت و خاموش در میان اموال باقیماندهٔ خود که روی گاری‌های باری انباشته و توسط گاوان نر کشیده می‌شد نشسته بودند.

صبح یک روز سرد زمستانی بود که مأمورین ترکیه آنها را روانهٔ راه کردند. حضرت بهاء‌الله بنفسه می‌فرماید ظلم و دنائتی که طی این تبعید بر ایشان و اصحاب اعمال گردید ناروا و غیر مغفور است. ایشان شخصاً شهادت دادند که احدی از همراهان ایشان ملبوس کافی ”برای حفظ خویش از سرمای جانسوز آن زمستان منجمدکننده“ نداشتند.

نبیل، مورّخ ایرانی، در تاریخش دربارهٔ آن ایّام می‌نویسد:
”در آن سال چنان سرمای شدیدی بروز کرده بود که اشخاص سالخورده و دنیا دیده نیز چنین زمهریری را بخاطر نداشتند.“^(۲)

یکی از اصحاب حضرت بهاء‌الله از آن سفر چنین حکایت می‌کند:

”برای برداشتن آب از چشمه، می‌بایستی قبلاً در اطراف محلّ آتش بزرگی برافروزند و ساعتی چند بهمین منوال باقی گذارند تا یخ بتدریج ذوب شده و دست یافتن به آب میسر گردد.“^(۱)

بنابراین چندان حیرت‌آور نیست که حضرت بهاء‌الله با لحنی شدید سلطان عبدالعزیز را مخاطب قرار دادند:

ان یا ایهاالسلطان اسمع قول من ینطق بالحق... حاسب نفسک قبل ان تحاسب... انک ظل الله فی الارض فافعل ما یلیق لهذا الشأن المتعالی العظیم... اسمع یا سلطان ما القینا علی حضرتک ثم امنع الظالمین عن ظلمهم ثم اقطع ایدیهم عن رؤس المسلمین ... لاتنس حکم الله فی کل ما اردت او ترید...^(۲)

یوم قبل از حرکت از استانبول حضرت بهاء‌الله به سفیر ایران که مقامات ترکیه را، با ایجاد خوف از تبعیدیان در آنها، به تبعید آن حضرت تحریک کرده بود مکتوبی مرقوم داشتند. حضرت بهاء‌الله به سفیر یادآور شدند که قبلاً متجاوز از بیست هزار تن از پیروان امر مبارک در ایران بخاطر امر الهی جان خود را فدا کرده‌اند. ایشان توضیح فرمودند که تلاش برای خاموش کردن شعله محبت الهی در قلوب انسان‌ها بقوه جبریه و اذیت و آزار، بی‌ثمر و بی‌فایده است:

در هر سنه جمع کثیری از مظلومان شهید و به آتش مظالم لاتحصی مبتلا می‌گردند آیا از این عناد و اضطهاد چه ثمر و اثری برای تو و امثال تو حاصل خواهد شد و حال آنکه امر الهی رو باعتلاء و عدد مقبلین روز بروز در ترقی و تزیاید است^(۳)

بعد حضرت بهاء‌الله به بیان و عیدی پرداختند که زمان و تاریخ تحقق آن را نشان خواهند داد:

به یقین مبین بدانید اگر جمیع پادشاهان عالم بتمام سلطه و اقتدار در قلع و قمع این مظلوم و نفوسی که به این عبد منسوبند قیام نمایند هرگز باطفاء نار موقده الهی و قطع سدره یزدانی توفیق نخواهند یافت بلکه در اثر این مظالم سراج امرالله سطوعش بیشتر و انوارش باهرتر خواهد گردید و جمیع ملوک و مملوک را فرا خواهد گرفت آنچه بر ما وارد شود اجرش عندالله عظیم است و وبال و عذاب ستمکاران بس شدید و الیم^(۴)

حضرت بهاء‌الله و اصحاب در میان برف و باران و طوفان بسوی ادرنه عزیمت فرمودند. گاهی آنها را

۱- همان مأخذ

۲- مجموعه الواح ملوک صص ۴۹،۴۸،۴۲،۴۱،۳۵ / منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله صص ۱۵۰،

۳- نقل ترجمه از ص ۲۱۴ قرن بدیع جلد ۲ ۱۵۴،۱۵۳،۱۵۲

۴- نقل ترجمه از ص ۲۱۵ قرن بدیع جلد ۲

مجبور می‌کردند حتی شبها به طی طریق ادامه دهند، ولی بالاخره به مقصد خود واصل گشتند. این منتهی نقطه تبعیدهای متوالی حضرت بهاء‌الله بود. حضرت بهاء‌الله آن را "سجن بعید" نامیدند.

حضرت بهاء‌الله اولین نفس از مؤسسین ادیان بزرگ الهی هستند که قدم به خاک اروپا نهادند. این نیز یک طریق دیگر برای پیوند دادن شرق و غرب توسط امر حضرت بهاء‌الله بود. حضرت بهاء‌الله اولین نفر از پیامبران الهی بودند که امر خود را هم از غرب و هم از شرق اعلام فرمودند.

ناصرالدین شاه، حضرت بهاء‌الله را در سیاه‌چال طهران، در زادگاه و در کشور ایشان مسجون ساخت. در آنجا رسالت حضرت بهاء‌الله شروع شده بود.

حضرت بهاء‌الله به سرزمین دیگری تبعید شدند تاندای ایشان خاموش و نفوذ ایشان کاهش یابد. در آنجا، در وادی معروف دجله و فرات، حضرت بهاء‌الله هدف از مأموریت الهی خویش را به اصحاب و اهل عالم رسماً اعلام داشته بودند. ناصرالدین شاه که از اعتبار دائم‌التزاید و قدرت ایشان احساس خطر می‌کرد، با سلطان عبدالعزیز توطئه کردند که ایشان را به استانبول که از دایره منسوبین، یاران و پیروان دورتر بود سرگون سازند. دو سلطان مزبور، ایشان را به قاره‌ای دیگر یعنی اروپا فرستادند. آنجا، در مقر "سریر ظلم"، در استانبول که پایتخت بود، حضرت بهاء‌الله اراده فرمودند پیام خود را به من علی الارض و زمامدارانم عالم علناً ابلاغ فرمایند.

اینک حضرت بهاء‌الله به تبعید دیگری محکوم شده، به ارض بعیدی فرستاده شدند که احساس می‌شد در آنجا نخواهند توانست در احدی از نفوس مهمه نفوذ یابند. ایشان در آن مکان از عالم جدا و منزوی خواهند شد. آنجا در ادرنه، برخلاف نقشه‌های سلاطین، پیام حضرت بهاء‌الله به نقطه اوج خود رسید. ایشان لوح تاریخی خود به سلاطین و حکام عالم را نازل فرمودند. در این شهر ایشان، امر مبارک را در اوج شهرت خود، در مقیاسی بی‌سابقه در تاریخ مذهبی نوع بشر به اهل عالم ابلاغ فرمودند.

ایذاء و آزارها و فشار و سرکوبهایی که توسط سلاطین برای تضعیف حضرت بهاء‌الله طرح گردید اگرچه از نقطه نظر آلام جسمانی که ایشان تحمل فرمودند شدید و مخرب بود، لکن به وفور تعالیم نازله و ارتقاء روحیه منجر شد. آلام و اوجاعی که سلاطین برای زندانی خود تدبیر نمودند ثابت کرد که تنها مقدمه‌ای برای اعلان اعظم اهداف الهی برای نوع بشر بوده است.

اعظم رنج‌ها و تألمات، و نیز اعظم اظهار اهداف الهی هنوز در پیش بود.

”او که بر آسمان‌ها نشسته است می‌خندد.“^(۱)

۳- تبعید نهایی

تقریباً پنج سال حضرت بهاء‌الله در مدینه دورافتاده و لایت‌نشین ادرنه زندانی و تبعیدی بودند. طی آن سال‌های متلاطم حضرت بهاء‌الله سه مورد دیگر سوء قصد به جان‌شان را تحمل کردند. اعداء ایشان دو مرتبه سعی کردند ایشان را مسموم سازند و یک مرتبه هم توطئه کردند که در حمام عمومی ایشان را به قتل برسانند. تمام نقشه‌ها ناکام ماند.

اینک حضرت بهاء‌الله با مأموریت انزال‌هدایات الهیه برای زمامداران و نیز اهل عالم توجّه فرمودند. نزول بعضی از مهم‌ترین و طولانی‌ترین آثار ایشان مربوط به این دوران است. نبیل، مورّخ ایرانی می‌نویسد: ”با آنکه عده کثیری از کاتبین آثار، لیلاً و نهاراً بترقیم الواح مشغول بودند. معذک از عهده استنساخ الواح کما هو حقّه بر نمی‌آمدند.“^(۲)

حضرت بهاء‌الله در ایّام عمر خود بیش از یکصد جلد آثار مرقوم فرمودند که مسائل مختلفی را که نوع بشر و جامعه بشری با آن مواجه است شامل می‌شود. یکی از پر بارترین ایّام تمامی دوره رسالت ایشان ایّام اقامت در ادرنه بود. حضرت بهاء‌الله بنفسه کثرت آثارشان طی این ماه‌ها در ترکیه را مورد تأیید قرار داده می‌فرمایند:

آنچه در این ارض موجود کتاب از تحریرش عاجز مانده‌اند.^(۳)

در موردی دیگر حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند:

این ایّام معادل جمیع کتب قبل و بعد از قلم‌علی امام و جوه نازل.^(۴)

این آثار بخشی از اظهار جهری امر مبارک به سلاطین و امراء ارض است. این اظهار امر جهری در استانبول متعاقب صدور فرمان سلطانی تبعید حضرت بهاء‌الله به ادرنه، با ارسال لوح مقتدرانه آن حضرت برای صدراعظم سلطان عبدالعزیز شروع شد و در ادرنه به ذروه علیا خود رسید.

در آنجا حضرت بهاء‌الله اعظم و اهمّ لوح خود را خطاب به ملوک و امراء نازل فرمودند. ”برای اولین بار امراء و رؤسای ارض را در شرق و غرب بخطابات عمومیّه مخاطب نمودند. حضرت بهاء‌الله حکام عالم را انذار می‌فرمایند که اگر به مسئولیت خویش عمل نکرده اصول جدید اجتماعی و روحانی را که ذات

۲- ص ۲۴۵ قرن بدیع ج ۲

۱- زمزمیر آل داوود باب ۲ آیه ۴

۳- ص ۲۴۶ قرن بدیع ج ۲ / ص ۱۸۱ کتاب ”حضرت بهاء‌الله“

۴- قرن بدیع ج ۲ ص ۲۴۶

الوهیّت لاجل اتّحاد عالم نازل فرموده است نپذیرند عذاب الهی "من جمیع الجهات" آنان را اخذ خواهد نمود. حضرت بهاء الله نصرت محتومه الهیه را حتی اگر "لن يتوجه الى (الله) احد من السلاطين" (۱) پیش بینی فرمودند.

نفوسی که از فرصت استفاده کرده به بیانات آن حضرت توجّه نمودند و اهمیّت آن تعالیم مقدّسه را درک کردند عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفتند. جوهر پیام ایشان به ملوک و امراء ارض، و اهل عالم را می توان در آن آثاری یافت که در احیان اقامت در ادرنه چون نهری مداوم از کلک اطهر منهر بود. عدالت اجتماعی رکن رکن تقریباً جمیع هدایات صادره از قلم حضرت بهاء الله به پیشوایان نوع بشر بود. ایشان بدون وقفه نفوس مقتدره را به حفاظت و حراست محتاجان تشویق می فرمایند و آنها را به حمایت از حقوق منکوبین و ملهوفین، و دستگیری و امید بخشیدن به افتادگان ترغیب و توصیه می نمایند. عین بیانات حضرت بهاء الله این است:

ای اغنیای ارض فقراء امانت منند در میان شما پس امانت مرا درست حفظ نمایید و براحت نفس خود تمام نپردازید. (۲)

و در جای دیگر می فرمایند:

اغنیاء را از ناله سحرگاهی فقرا اخبار کنید...

فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ حقیر مشمارید زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید... (۳)

ابدع مرحله مأموریت حضرت بهاء الله با نزول نصایح ایشان در جهت حمایت از اهل ارض تکمیل شد و الی الابد بعنوان "اوج" رسالت آن حضرت در روی ارض باقی خواهد ماند. حضرت بهاء الله به جمیع زمامداران عالم توصیه فرمودند در برنامه امحاء فقر و فاقه که برای همیشه به فقر و غنای لانهایی غیر عادلانه خاتمه خواهد داد با یکدیگر متفق و متحد گردند. این توصیه یکصد سال پیش نازل شده است. ایشان فرمودند:

یا معشر الامراء... ان استمعوا ما ينصحكم به (القلم الاعلی)... لعل تستریح به انفسکم ثم الفقراء و المساکین نسل الله بان یؤید الملوک علی الصلح... (۴)

۱- بیان مبارک که در صفحه ۲۵۰ قرن بدیع جلد ۲ آورده شده است "لن يتوجه اليك احد من السلاطين" است.

لاجل تطبیق با متن انگلیسی این کتاب بصورت فوق ذکر شد - م)

۲- کلمات مکتونه فارسی ۳- کلمات مکتونه فارسی

۴- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۱۶۲

در این ایام پرابتلاء در ادرنه، حضرت بهاءالله "با قدرتی بی‌مثیل قیام فرمودند" تا مأموریتی را "که به ایشان محوّل شده بود" اعلام فرمایند. ایشان آن را به زمامداران عالم در شرق و غرب که زمام قدرت موقّتی را در اختیار داشتند ابلاغ کردند.

حضرت بهاءالله بنفسه از حزن و اندوه خمیده شده و هنوز از اثرات آخرین سوء قصد نسبت به هیکل اطهر متألّم بودند. ایشان بخوبی می‌دانستند که تبعید دیگری در پیش دارند. علیرغم جمیع این موانع و خطرها، امر حضرت بهاءالله در این دوران "با اشدّ اشراق" درخشید و قدرت مکنونه و مودعه در ذاتش را بمنصّه شهود آورد.

اکنون دولت ترکیه بطور کامل تسلیم فشار سفیر ایران شد و تصمیم گرفت تبعیدیان را به نقطه‌ای دوردست اعزام و بکلی مضمحل و نابود نماید. فرمانی صادر شد که حضرت بهاءالله در چهارمین تبعید به مستعمره وحشتناک عکا که محل مجازات مجرمین بود اعزام شوند.

در یورش ناگهانی اصحاب حضرت بهاءالله در بیوت یا در شوارع ادرنه دستگیر شدند. آنها را پس از استنطاق و اخذ اوراق به حبس افکندند. چندین مرتبه احبّای الهی به سرایه احضار و برای تعیین تعداد اعضاء عائله مبارکه و ملازمین هیکل اطهر مورد استنطاق واقع گردیدند.

در افواه چنین شهرت یافت که "قصد دارند آنان را به نقاط مختلفه تبعید کرده یا مخفیانه بقتل برسانند." وزرای سلطان عبدالعزیز به وی اطمینان داده بودند که نه حضرت بهاءالله قادرند و نه امر ایشان می‌تواند در هوای متعفن عکا دوام بیاورند. این مدینه محصنه وحشتناک‌ترین زندان در تمام امپراطوری ترکیه بود. مشاورین سلطان مطمئن بودند که حضرت بهاءالله در آن نقطه منفور مضمحل و نابود خواهند شد. در واقع آنها در حکایتی روحانی مشارکت داشتند که انبیاء سلف پیش‌گویی و تشریح کرده بودند. با تبعید حضرت بهاءالله به عکا، این اعداء معتقد بودند که به اجرای اوامر سلطان خود یعنی عبدالعزیز مبادرت می‌نمایند. فی الحقیقه، آنها وسائلی برای تحقق "و عودی" بودند که خداوند در صحف مقدّسه مدّتها قبل داده بود.

اگرچه اصحاب حضرت بهاءالله تقریباً تا آخرین لحظه ترک ترکیه، نمی‌دانستند ایشان به کجا اعزام خواهند شد، حضرت بهاءالله، آن "جمال قدم"، موضوع اینهمه نبوّات شگفت‌انگیز و تکان‌دهنده کتب مقدّسه سالفه، بنفسه تنها نفسی بودند که مقصد غائی را می‌دانستند. ایشان سالها قبل از این واقعه می‌دانستند که نهایتاً به کجا سرگون خواهند شد.

در سنین اوّلیّه تبعید به ادرنه، حضرت بهاءالله پیشاپیش به ورود آتی خود به مدینه محصنه عکا، "باب امید" نوع بشر اشاره کرده بودند.

حضرت بهاءالله، در مورد فتح و ظفر عالمگیر امر مبارک که بعد از آن ورود تاریخی کسب خواهد شد در آثار خویش اشاره فرمودند. حضرت بهاءالله طی سنین اوّلیّه ورود به ترکیه نیز، به اهمّیت و حساسیت آن ورود تاریخی آتی به عکا اشارت داشتند. کلام ایشان در واقع نبوّتی بود. ایشان مرقوم فرمودند:

وجدنا قوماً استقبلونا بوجه عز دریا... وکان بایدیهم اعلام النصر... اذا نادى المناد فسوف یبعث الله من یدخل الناس فی ظل هذه الاعلام^(۱)

”به سلطان بگو که این ارض از ید تو خارج خواهد شد.“

۴- سفر دریا

در ۱۲ اوت ۱۸۶۸ حضرت بهاءالله و عائله مبارکه سفر چهار روزه‌ای را به گالیپولی^(۱) که اولین مرحله از تبعید نهایی بود شروع کردند. یک افسر ترک به‌مراه عده‌ای سرباز ایشان را همراهی می‌کردند. این گروه در حین طی طریق در چندین شهر متوقف شدند.

در کاشانه حضرت بهاءالله شروع به نزول یکی از مشهورترین الواح خویش خطاب به ملوک ارض فرمودند که مدت زمانی کوتاه بعد از آن در گیاوور-کویی^(۲) اکمال و اتمام یافت. قبل از ترک ترکیه حضرت بهاءالله خاطر نشان ساختند که هرگز آن سرزمین را فراموش نخواهند کرد. ایشان تصریح فرمودند که:

(الغلام) اودع تحت کل شجر و حجر و دیعه سوف یخرجها لله بالحق^(۳)

اهمیت این بیانات بزودی آشکار می‌شد.

بالاخره حضرت بهاءالله و اصحاب ایشان روی دریا به گالیپولی رسیدند و سه شب را در آنجا گذراندند. این آخرین توقف آنها در ترکیه بود. حتی در این ساعت آخر، حضرت بهاءالله به سلطان عبدالعزیز یک فرصت نهایی برای اظهار ندامت و انابه از اعمال گذشته‌اش عنایت فرمودند. آن حضرت توسط یک افسر ترک بنام عمر پیامی شفاهی برای سلطان فرستادند.

حضرت بهاءالله از سلطان عبدالعزیز خواستند که به ایشان ده دقیقه مهلت مذاکره دهد تا طی آن، سلطان هر امتحانی که می‌خواهد به عمل آورد بطوری که شخصاً بتواند در مورد حقانیت یا بطلان امر حضرت بهاءالله تصمیم بگیرد.^(۴)

بهاءالله به ارض اقدس حضور یافت. نبوت ایشان قبلاً تحقق یافته بود. از سراسر عالم خبر از ورود خیل عظیم بهائیان جدید به امر حضرت بهاءالله واصل می‌شد. آنها در ظلّ اعلام حضرت بهاءالله در آفریقا، آسیا، آمریکای شمالی و جنوبی، استرالیا و جزایر اقیانوس‌های آرام، اطلس و هند، و دریای مدیترانه و کارائیب وارد می‌شدند. مردم از نواها و ملل مختلف بویژه از جوانان عالم، در بیش از سی هزار مرکز در تقریباً جمیع قسمتهای کره ارض به امر مبارک اقبال می‌کردند. براستی از جمیع طبقات نوع بشر اینک در ظلّ اعلام امر حضرت بهاءالله داخل می‌گشتند.

1 - Gallipoli

2 - Gyawar- kyu y

۳- نقل از قرن بدیع ج ۲ ص ۲۷۸

۴- توضیح مترجم: جمال مبارک در لوح رئیس به این مذاکره اشاره کرده و آن پیام را چنین بازگو می‌فرمایند: ”یک مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی بحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید، آنچه

به این درخواست توجهی نشد.

هیچ یک از اقدامات حضرت بهاء‌الله برای چنین مواجهه‌ای با سلاطین، وزرای آنها یا روحانیون هرگز پذیرفته نشد و عملی نگشت.

حضرت بهاء‌الله برای حرکت به سوی عکا، مدینه‌ای که زمانی بخشی از اقلیم باستانی کنعان بود آماده شدند. طبق صحف مقدسه، کنعان عبارت از سرزمینی بود که در ایام آخر به نفسی از "ذریه" حضرت ابراهیم اعطاء می‌شد.

نسل حضرت بهاء‌الله از حرم ثالث حضرت ابراهیم یعنی قطوره به آن حضرت می‌رسید. چقدر حکایت حضرت ابراهیم و "ذریه" اش حضرت بهاء‌الله لطیف و زیبا است. چقدر مأموریت آنها نزدیک به یکدیگر و بهم پیوسته است. چقدر بنحو جالب توجهی حکایات آنها معادل و مشابه هم است.

حضرت ابراهیم در وادی دجله و فرات، وحدت الهی را اعلام فرمود. در همان وادی، حضرت بهاء‌الله وحدت جمیع ادیان، نژادها و ملل را اعلام فرمود. حضرت ابراهیم از آن وادی به اقلیم کنعان تبعید شد. حضرت بهاء‌الله همان سرگونی را به همان اقلیم تعقیب کرده تعالیم و شریعت خود برای نجات جمیع نوع بشر را اكمال و اتمام فرمود.

حضرت بهاء‌الله یوم قبل از حرکت به سوی مستعمره مجرمین، "عکا"، اعلام فرمودند:

هذا یوم... لو ادرکه الخلیل لیضع وجهه علی التراب خاضعاً لله ربک و یقول قد اطمئن قلبی یا اله من فی ملکوت السموات و الارضین^(۱)

بالاخره ساعتی فرارسید که حضرت بهاء‌الله می‌بایست خاک اروپا را ترک گویند و سفر دریایی خود به ارض اقدس را شروع فرمایند. حسن افندی، افسری که از ادرنه ایشان را همراهی می‌کرد در این مقطع از سفر قصد ترک ایشان را نمود. حضرت بهاء‌الله این آخرین کلمات را خطاب به آن افسر ترک بیان فرمودند. این بیانات، پیام دیگری به سلطان عبدالعزیز بود:

به سلطان بگو که این ارض از ید تو خارج خواهد شد و امورش منقلب خواهد گردید.^(۲)

اراده حضرت بهاء‌الله بر آن تعلق گرفته بود که سلطان عبدالعزیز بداند که در آن لحظه، ایشان، یعنی حضرت بهاء‌الله، نه به عنوان یک زندانی و تبعیدی، بلکه به عنوان مظهر ظهور الهی تکلم می‌فرمایند. ایشان با همان اقتداری که حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت محمد در ایام قدیم تکلم می‌فرمودند، به بیان کلام مبادرت ورزیدند. آقا رضا آن صحنه را برای نسل‌های آینده ضبط کرده است:

"پس از این بیان حضرت بهاء‌الله فرمودند، این گفته من نیست این کلام الهی است که به آنها خطاب

را دلیل بر صدق قول حق می‌شمرند بخواهند اگر من عندالله اتیان شد این مظلومان را رها نمایند و بحال خود بگذارند.

۱- لوح رئیس عربی، مجموعه الواح ملوک ص ۲۱۴

انتهی. (مجموعه الواح ملوک ص ۲۴۴)

۲- نقل از ص ۲۷۸ قرن بدیع جلد ۲

می‌کند؛ در آن لحظات از لسان قدرت آیات بشدّتی نازل که صوت مبارک در حجره پائین استماع می‌گردید و با چنان هیمنه و عظمتی ادا می‌شد که گویی ارکان بیت بلرزه در می‌آمد.^(۱)

حضرت بهاء‌الله سوار کشتی شدند تا از طریق مصر به عکا عزیمت فرمایند. سفیر ایران بلافاصله به قنسول ایران در مصر اطلاع داد که دولت ترکیه از حمایت پیروان حضرت بهاء‌الله منصرف شده است. جوهر و ملخّص این خبر که توسط خصم لدود ارسال شد این بود که، "الحال تو مخیری که بهر نوع میل داری با آنها رفتار کنی."

تهدیدات و افتتاناتی که حضرت بهاء‌الله با حرکت به سوی تبعیدگاه نهائی با آن مواجه می‌شدند آنقدر شدید بود که ایشان اصحاب را از مخاطرات و مصائبی که در پیش روی داشتند مطلع فرمودند.

حضرت بهاء‌الله نفوسی را که مستعد مواجهه با بلاهای آتی نبودند مخیر فرمودند که بهر طرف که مایل بودند حرکت نمایند. حضرت بهاء‌الله فرمودند نفوسی که ایشان را همراهی می‌کنند بعداً امکان رهایی از برای آنها متصوّر نیست. حضرت بهاء‌الله انذار فرمودند:

این سفر بجز سفرهای سابق است.^(۲)

”اگر پرنده‌ای بر فراز عگّا پرواز کند، خواهد مرد.“

۵- سلطان جلال از دروازه وارد می‌شود

در تاریخ ۲۱ اوت ۱۸۶۸، حضرت بهاء‌الله و اصحاب ایشان بر عرشه کشتی بخار اطریشی لویید^(۱) که عازم ارض اقدس بود سوار شدند.

کشتی ابتدا در مادلی^(۲) و سمیرنا^(۳) لنگر انداخت، سپس در اسکندریه حضرت بهاء‌الله را به کشتی دیگری منتقل کردند که در پورت سعید^(۴) و یافا^(۵) توقف کرد.

یوم ۳۱ اوت کشتی به بندر حیفا وارد شد و در دریا، در پای جبل کرم، ”لانه و آشیانه انبیاء“ و ”کرم الهی“ لنگر انداخت.

”جلال خداوند“ بالاخره به خانه آمده بود!

حضرت بهاء‌الله، ”جلال خداوند“، همانطور که در صحف مقدّسه بشارت داده شده بود ”از راه دریا“ آمده بود. او دریای سیاه را قطع کرده و اینک از دریای مدیترانه عبور کرده بود. او به مقصد نهائی، ”لانه و آشیانه جمیع انبیاء“ رسیده بود.

”این صقع جلیل و شطر نبیل سرزمینی است که... بظهور حضرت کلیم مشرف و بحیات و خدمات مشایخ، قضا و ملوک و انبیای بنی اسرائیل معزز و بااستقرار مهد مدنیت مسیحیه مفتخر و متباهی گردانید و حضرت زردشت در اقطار و ارجاء آن... با بعضی از انبیای بنی اسرائیل ملاقات نمود و جمال محمدی در لیلۀ اسراء... به آن ساحت علیا وفود نمود.“^(۶) این سرزمین با بانیان و مؤسسین ادیان کلیمی، مسیحی، زردشتی، اسلام و اینک با مبشر و مؤسس امر بهائی، یعنی حضرت باب و حضرت بهاء‌الله که رمسین اطهرین ایشان در آنجا مستقر است، مرتبط و مربوط است.

حضرت حزقیال نبی تلویحاً به ”عگّا“ به عنوان ”دروازه“ ای که ”جلال خداوند“ از طریق آن ”از شرق“ به ”اسرائیل“ خواهد آمد اشاره می‌کند.^(۷)

و بالاخره او آمده بود!

حضرت داوود در مزامیر خود عگّا را نه تنها شهر قدرتمند توصیف کرده است بلکه پیش‌بینی فرموده

1 - Lloyd

2 - Modelli بندری در دریای اژه

3 - Smyrna شهر و بندری در غرب ترکیه که امروزه از میر (Izmir) خوانده می‌شود - م.

4- Port Said شهر و بندری در شمال شرقی مصر، ساحل مدیترانه و انتهای شمالی کانال سوئز - م.

5- Joppa یا Jaffa قبلاً شهر و بندری در غرب اسرائیل که از ۱۹۵۰ قسمتی از تل آویو شد - م.

۶- این پاراگراف از ص ۱۸۵ قرن بدیع ج ۲ نقل گردید - م

۷- به قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۸۷ مراجعه فرمایید. - م

است که "سلطان جلال" از طریق "دروازه" به آن وارد خواهد شد و "سکوت پیشه نخواهد کرد."^(۱)
و بالاخره او آمده بود!

حضرت هوشع نبی عگا را "باب امید" توصیف کرد و حضرت اشعیاء نبی پیش‌بینی فرمود که عگا پناهگاه و ملجاء "اغنام" الهی خواهد شد که در کمال امن و امان در آن خواهند آرمید.
پیامبر عرب، حضرت محمد، که پیروانش در شهر عگا سکونت دارند، این نقطه تاریخی را به عنوان "مدینه الشام قد اختصاصها الله برحمته"^(۲) توصیف فرمود و آن را بعنوان "مدینه علی شاطیء بحر بیضاء حسن بیاضها عند الله"^(۳) مدح فرمود.^(۴)
با اقدامات اعداء حضرت بهاء‌الله، "تبعیدی بغداد، استانبول و ادرنه" مقدر بود که ثلث اخیر تمامی عمرش را و نیمی از مدّت رسالت در روی کره ارضش را در آن ارض مقدّس بگذرانند.
ولد حضرت بهاء‌الله یعنی حضرت عبدالبهاء نیز در این موقعیت تاریخی محبوس بود. ایشان در رابطه با ورود حضرت بهاء‌الله به این سرزمین می‌فرمایند:

اگر چنانچه تعرض اعداء نبود و این نفی و تبعید واقع نمی‌گشت عقل باور نمی‌کرد که جمال مبارک از ایران هجرت نمایند و در این ارض خیمه برافرازند.^(۵)

شاه ایران و سلطان ترکیه، دو ملک اعظم جهان خاکی از دو فرقه سنی و شیعه دیانت اسلام، حضرت بهاء‌الله را در نقطه‌ای که تصوّر می‌کردند زندان نهایی است محبوس ساختند. آنها ایشان را در شهری آنقدر متروک و منفور که "دار حکومت صدی" توصیف می‌شد زندانی ساختند. در ردائت هوا و کثافت محیط مدینه محصنه که آلوده به مالاریا، خناق و اسهال خونی بود آنقدر معروف بود که در افواه ناس شیوع داشت که اگر پرنده‌ای از آسمان عگا عبور کند بلادرنگ هلاک و به زمین ساقط خواهد شد.^(۶)

این مساعی مبذوله از طرف آن دو سلطان مستبد برای اضمحلال حضرت بهاء‌الله به نحو رقت‌باری ناموفق و ناکام ماند. صحف ادیان عظیمه بوضوح نشان می‌دهد که چرا این مساعی به مصیبت ختم می‌شد. جلال خداوند، علیرغم تلاشهای مکرر و مشترک سلاطین و روحانیون لاجل ممانعت از ارتقاء ندای وی، بالاخره در جوار کوه مقدّس خداوند، جبل کرم‌ل ظهور فرمود.

ملوک ارض در هر قدم با شکست مواجه شدند. آنها می‌توانستند جام احزان حضرت بهاء‌الله را به نحوی لانه‌ایه بیفزایند، لکن قادر نبودند ایشان را از اكمال فرمان سرنوشت بازدارند. این ضعف آنها از پیش نبوّت شده بود. حضرت بهاء‌الله در هر قدم در طول مسیر پیشرفت، نبوّات کتب مقدّسه آن پادشاهان را یکی پس از دیگری تحقّق بخشیدند تا آن که علیرغم میل آنها بالاخره به "کوه مقدّس" خداوند وارد شدند.

۱- "یاتی الهنا و لایصمت" قرن بدیع ج ۲ ص ۲۸۷ - ۲- لوح ابن ذئب ص ۱۳۲

۳- لوح ابن ذئب ص ۱۳۳

۴- توضیح مؤلف: برای اطلاع از شرح کامل این داستان مجذوب‌کننده و تحقّق نبوّات جمیع کتب مقدّسه در ارتباط با سفر حضرت بهاء‌الله از ایران به اسرائیل به کتاب قرن بدیع ج ۲ ص ۲۸۶ و نیز کتاب دزد در شب مراجعه فرمائید.

۵- قرن بدیع ج ۲ ص ۲۸۶ - ۶- نقل با اندکی تصرّف از ص ۲۹۳ قرن بدیع ج ۲

خود این داستان، این مصیبت عدم بصیرت پادشاهان به لسانی جاودانی در کتاب مزامیر بوضوح پیش‌بینی شده بود.
نبوت بیان می‌دارد:

پادشاهان زمین برمی‌خیزند و سروران باهم مشورت نموده‌اند بضد خداوند... او که بر آسمانها نشسته است می‌خندد. خداوند بر ایشان استهزاء می‌کند. آنگاه در خشم خود بدیشان تکلم خواهد کرد... و من پادشاه خود رانصب کرده‌ام بر کوه مقدس خود صهیون... ایشان را بعضای آهنین خواهی شکست، مثل کوزه کوزه‌گر آنها را خورد خواهی نمود. و الان ای پادشاهان تعقل نمائید ای داوران جهان متنبه گردید... خوشا بحال همه آنانیکه بر او توکل دارند.^(۱)

سلطان ترکیه نتوانست بر حضرت بهاء‌الله "توکل" داشته باشد. با این که چندین بار یدمساعت الهی به سوی او دراز شد، معهدا آن اعانت را نپذیرفت. داوران، وزراء و رهبران آن سرزمین که از سلطان و حاکم خود تبعیت می‌کردند در قضاوت‌های خویش "تعقل" نکردند. سقوط و اضمحلال آنها از تاریخ زنده عصر حتی در آن موقع در حال رقم خوردن به ید قدرت الهی بود.

”و یقتلون کلهم الا واحد مهم ینزل فی مرج عکاء“

۶- مآدبه الالهیه

نزول اجلال حضرت بهاءالله در عکا، مرحله آخر و نهائی رسالت ”چهل ساله“ آن حضرت را شروع می‌کند که بنفسه مکرراً در صحف مقدسه مورد تأکید قرار گرفته است. حضرت بهاءالله به مرکز دو دیانت بزرگ کلیمی و مسیحی وارد شده بودند. قبلاً، تبعید ایشان، آن حضرت را به ”حصون و قلاع“ اسلام برده بود. درک غفلت دو حکمران اسلام، سلطان عبدالعزیز و ناصرالدین شاه، علیرغم انبوه اشاراتی که در سراسر آثار مقدسه مورد احترام خودشان در ارتباط با این وقایع بسیار دشوار است. برخلاف ملوک مسیحیه، این حکام اسلامی همانطور که از القاب و عناوین آنها مستفاد می‌گردد، قسمت لاینفک و ضروری دائمی نظام مذهبی بودند. معهداً، آنها از احادیث مرویه و نبوات مسطوره در کتب مقدسه خودشان، نبواتی که خود آنها با اعمال ظالمانه خود علیه حضرت بهاءالله به نحوی حیرت‌آور به مرحله تحقق رسانده بودند غافل و بیخبر بودند. رفتار آنها از تعلق و خلوص اعتقادشان نسبت به دین خودشان حکایت می‌کند.

مثلاً:

حضرت محمد، رسول گرامی و معظم خداوند و مؤسس دیانت مقدس اسلام، به نحو مشعشعی به این مدینه‌السنج عکا اشاره فرموده‌اند. آن حضرت آن را:

”...مدینه...قد اختصهاالله برحمته“ می‌خوانند.^(۱)

و در جای دیگر آن را شهری توصیف فرمودند که:

”...ان فی السواحل مدینه...بیضاء حسن بیاضها عندالله...“^(۲)

از احادیث مرویه بسیار مورد احترام در آثار مقدسه ترکیه و ایران کلمات حیرت‌بخش زیر را می‌توان مستفاد داشت که سلطان عبدالعزیز و ناصرالدین شاه می‌توانستند آنها را زیارت کرده مورد تأمل و تعمق قرار دهند:

طوبی لمن زار عکا و طوبی لمن زار زائر عکا^(۳)
من اذن فیها کان له مد صوته فی الجنة^(۴)

۲- قرن بدیع ج ۲ ص ۲۸۸

۴- همان مأخذ

۱- قرن بدیع ج ۲ ص ۲۸۸

۳- قرن بدیع ج ۲ ص ۲۸۸

فقراء عکا ملوک الجنه و ساداتها^(۱)
ان شهراً فی عکا افضل من الف سنه فی غیرها^(۲)

به چه علت؟ احدی به این سر پی نبرد تا آن که حضرت بهاء الله با نزول اجلال ملکوتی خویش، اسرار این احادیث را مکشوف فرمودند.

و بالاخره نوبت به تحقق جالب ترین و حیرت انگیز ترین نبوت می رسد و اهمیّت آن زمانی بارز می گردد که شخص به مطالعه تاریخ شهادت مبشر امر حضرت بهاء الله یعنی حضرت باب مبادرت می نماید. حدود بیست هزار نفر از مؤمنین به ایشان بقتل رسیدند، سرنوشتی که حضرت بهاء الله مکرراً باراده الهی در ایران و عراق از آن مصون ماندند. ایشان تنها یار وفادار حضرت باب بودند که از ایران مستخلص گشتند. نبوت مکرراً از نفسی سخن می گویند که در سال ۱۲۶۰ ق^(۳) ظاهر خواهد شد. او یکی از دو پیامبر الهی خواهد بود. یکی از این احادیث مرویه بشهادت این پیامبر الهی و بسیاری از مؤمنین به وی^(۴) اشاره کرده بیان می دارد که:

و یقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکا فی المأدبه الالهیه^(۵)

حضرت بهاء الله بعد از نزول اجلال در "مرج عکا" در ارتباط با آن مأدبه مقتدر الهی به سلاطین ارض الواحی ارسال داشتند و این مائده الهیه را برای تغذیه و حصول اتحاد نوع بشر به آنها عرضه داشتند.

حضرت بهاء الله فرمودند:

قد اتی المختار... لیحی الاکوان... و یتحد العالم و یجتمعوا علی هذه المائده التی نزلت من السماء^(۶)

ورود حضرت بهاء الله به ارض مقدس نبوت شگفت انگیز کتاب میکاه نبی را نیز تحقق بخشید. میکاه، همانند اشعیاء و دانیال نبی، ظهور اول و ثانی در جلال پدر، یعنی حضرت بهاء الله را پیش گویی فرمود. نبوتی که توسط حضرت بهاء الله تحقق یافت تقریباً بمتابۀ یک نقشه طرق حیات روحانی است. این نبوت، سفر آن حضرت از ایران تا جیل کرمل را تشریح می کنند. این نبوت به تنهایی باید برای تمام نوع بشر کافی باشند. میکاه نبی نبوت می کند که در ایام آخر زمانی که فساد و نفرت ارض را مملو می سازد، نجات دهنده از

۱- همان مأخذ

۲- همان مأخذ

۳- ۱۸۴۴ میلادی

۴- توضیح مؤلف: برای مطالعه شواهد بسیاری که به سالهای ۱۲۶۰ قمری و ۱۸۴۴ میلادی اعم از کتب مسیحی یا اسلامی اشاره دارد به کتاب دزد در شب مراجعه فرمائید.

۵- لوح ابن ذئب ص ۳۵

۶- قرن بدیع ج ۲ ص ۲۸۸

بابل به اسرائیل خواهد آمد. حضرت بهاء‌الله از بغداد که در مجاورت باب باستانی بود به اسرائیل تبعید شدند. بعد در یک باب واحد میکاه نبی به نفوسی که با این کلام "یهوه، خدای تو کجاست؟ او را استهزاء می‌کردند پاسخی حیرت‌آور می‌دهد. حضرت میکاه در فصلی واحد پاسخ می‌فرماید: (۱)

۱- "در آن روز از اشور... نزد تو خواهد آمد..."

حضرت بهاء‌الله: آن حضرت از نقطه‌ای واقع در قلمرو مملکتی که میکاه نبی به عنوان آشور می‌شناخت آمدند.

۲- "در آنروز از شهرهای برج و بارودار... نزد تو خواهد آمد..."

حضرت بهاء‌الله: ایشان از شهر برج و بارودار استانبول به شهر برج و بارودار عکا آمدند.

۳- "در آنروز او از شهر برج و بارودار تا نهر... نزد تو خواهد آمد..."

حضرت بهاء‌الله: ایشان از مدینه محصنه عکا، زمان استخلاص از سجن به نهر باستانی بلوس Belus آمدند.

۴- "در آنروز... از دریا تا دریا... نزد تو خواهد آمد..."

حضرت بهاء‌الله: از دریای سیاه در حین تبعید به استانبول و از دریای مدیترانه در آخرین تبعید به ارض اقدس آمدند.

۵- "در آنروز... از کوه تا کوه... نزد تو خواهد آمد..."

حضرت بهاء‌الله: ایشان از کوه سرگلو در وادی دجله و فرات (از بابل باستان) به کوه کرمل، در باغ خداوند، در اسرائیل آمدند.

میکاه نبی در آیه بعد می‌فرماید که، موقع ظهور نجات دهنده، "زمین... ویران خواهد شد." عکا در زمان ظهور حضرت بهاء‌الله بعنوان "اخر ب مدن الدنيا" توصیف شده است. بعد از نزول حضرت بهاء‌الله به این منطقه لم یزرع "خراب"، آن سرزمین اندک اندک "چون گل سرخ شکفت." میکاه نبی در آیه بعد می‌فرماید که این "خدای نجات" گوسفندان خود را "در میان کرمل... شبانی می‌کند." حضرت بهاء‌الله در دامنه جبل کرمل اعلام فرمودند که جمیع نبوات تحقّق یافته است. مرکز جهانی امر او، دفتر اداری اش را "در میان کرمل" مستقر ساخته است که تعالیم حضرت بهاء‌الله اینک از آن نقطه به جمیع اکناف عالم فرامی‌رود تا ملل و امم جهان را "شبانی و هدایت کند." میکاه در آیه بعد می‌فرماید که خداوند نجات، مدتّ چهل سال "کارهای عجیب به او نشان خواهد

۱- در کتاب دزد در شب فصلی واحد به داستان باور نکردنی تحقّق نبوات مذکور اختصاص یافته است. طالبین مراجعه فرمایند- مؤلف

داد. "مأموریت حضرت بهاء‌الله دقیقاً چهل سال طول کشید که طی آن "کارهای عجیبی" را که خداوند به وی "نشان داده" بود به سلاطین و رهبران بشر "نشان داد."

میکاه پیش‌بینی می‌کند که در ایام آخر "خانه خداوند" در کوه "ثابت خواهد شد" و اقوام زیادی بر آن "روان" خواهند شد و "شریعت... صادر خواهد شد" و فرزندان اسرائیل "قومی نیرومند" خواهند گشت. حضرت بهاء‌الله بنفسه می‌فرماید که حقیقت این آیات آنقدر واضح و مبین است که نیازی به تفسیر و تأویل ندارد.

آیا در تاریخ حکایتی جالبتر و قابل توجه‌تر وجود دارد؟ شخص انتظار دارد که موقع ورود موعود اعصار به دامنه جبل مقدس کرم، پرچمها به اهتزاز آید و گروه‌های موسیقی به نواختن مشغول گردد و قلوب انسان از شوق و شور به تپیدن افتد. آیا واقعاً چه اتفاقی افتاد؟

حضرت بهاء‌الله در مورد نزول اجلال به آن سجن مخوف چنین می‌فرماید:

لا يعلم ما ورد علينا الا الله العزيز العليم...^(۱)

نه سال اول مسجونین در آن مستعمرة مجرمین آنقدر شدید و وخیم بود که حضرت بهاء‌الله مرقوم فرمودند:

اعلم ان فی ورودنا هذا المقام سمیناه بالسجن الاعظم و من قبل کنا فی ارض اخری تحت السلاسل و الاغلال و ما سمی بذلک... تفکروا فیه یا اولی الالباب.^(۲)

لکن ایشان به نفوس مؤمنین اطمینان بخشیدند که:

مع آنکه بیلایای لایحصى در دست اعداء مبتلاء جمیع رؤسای ارض را واحداً بعد واحد تبلیغ نمودیم آنچه که اراده‌الله به آن تعلق یافته بود لتعلم الامم ان البلاء لا یمنع قلم القدم... لاتخوفک جنود من علی الارض و لاتمنعک سطوه من علیها^(۳)

حکم تبعید حضرت بهاء‌الله به عکا به تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۸۶۸ میلادی صادر گردید و متن آن علی رؤس‌الاشهاد اندکی بعد از ورود آن حضرت به عکا در مساجد اصلیه آن مدینه به عنوان اخطاری به اهل آن بلد قرائت گردید.

سلطان خوف از آن داشت که اهل بلده عکا تحت تأثیر جذبۀ سحرانگیز جادوی حضرت بهاء‌الله قرار

۲- قرن بدیع ج ۱ ص ۲۹۱

۱- قرن بدیع ج ۲ ص ۲۹۸

۳- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ص ۱۵۶

گیرند، همانطور که اهالی بغداد و ادرنه قبلاً مجذوب ایشان گردیده بودند. سلطان مصمم بود که این نوبت، حضرت بهاء‌الله مورد تمسخر و نفرت سکنهٔ مدینه عکا قرار گیرند... سلطان تصمیم داشت این مرتبه از ارتکاب هر خطایی جلوگیری کند.

حکم او حضرت بهاء‌الله، عائلهٔ مبارکه و مؤمنیه به آن حضرت را به تبعید ابدی محکوم کرد. این حکم مقرر می‌کرد که "نسبت بمسجونین بکمال شدت و خشونت رفتار و آنان را از معاشرت با یکدیگر و همچنین از اختلاط با اهالی مدینه منع اکید نمایند."^(۱)

اهالی مدینه عکا تشویق شوند که بهر طریق ممکن حضرت بهاء‌الله، عائلهٔ مبارکه و یاران ایشان را اذیت و آزار نموده تحقیر نمایند. به آنها گفته شده بود که این نفوس دشمنان خدا و بشرند. سلطان با این اعمال نفرت و کینه، مهر نهایی را بر حکم اضمحلال شکوه و جلال ظاهری خویش فرود آورد. جمیع این وقایع به سرنوشت شوم ترکیهٔ سلطنتی، یعنی "کرسی ظلم" منتهی گردید.

فصل یازدهم - سقوط سلطنت ششم

"... یخان السلطان..."

۱ - انذار

سلطان عبدالعزیز، ریاست دودمان عثمانی، با شاه ایران در سه مورد متوالی علیه پیامبر الهی که مدعی بود به ظهورش اعتقاد دارد، توطئه نمود. هر یوم سلطان، خلیفه اسلام، قرآن را که و عود الهیه را شامل می شد قرائت می کرد.

هر زمان که اخبار و اطلاعاتی درباره حضرت بهاء الله و اصحاب ایشان به وزرای سلطان می رسید، بلافاصله تحریف شده به اتهاماتی کذب علیه ایشان تغییر ماهیت می داد. حضرت بهاء الله و تبعیدیان همراه ایشان را در نظر سلطان "مضر به حال عالم" و "لایق و سزاوار هرگونه مجازات و سیاست" جلوه داده بودند. حضرت بهاء الله به سلطان عبدالعزیز با نزول آیات مبارکه، علیه دسیسه های مشاورینش انذار فرمودند:

ایاک یا ملک لا تجمع فی حولک من هؤلاء الوكلاء الذین لا یتبعون الا هوائهم... وکانوا علی خیانه
مبین...^(۱)

حضرت بهاء الله بیش از آن که نگران خویش باشند، نگران اثرات سوئی بودند که این وزراء ستمگر بی انصاف بر رفاه حال رعایای سلطان ممکن بود داشته باشند. ایشان مرقوم فرمودند:

ایاک یا ملک... لاتدع الناس و امورهم بین یدی هؤلاء... من خان الله یخان السلطان ولن یحترز عن
شیء ولن یتق فی امور الناس و ما کان من المتقین^(۲)

حضرت بهاء الله بخوبی از سوء استفاده های نفوس از مقام و موقعیت خویش در سراسر امپراطوری سلطانی مطلع بودند. ایشان مستحضر بودند که به چه شدت و وخامتی نفوس فقیر و مفلوک در دست این وزرای حریص و فاسد در رنج و عذاب بودند. حضرت بهاء الله این خطر جدی را در لوح مبارک خطاب به

سلطان عبدالعزیز مورد تأکید قرار داده فرمودند:

ایاک ان لاتدع زمام الامور عن کفک و لاتطمئن بهم... و لاتجعل الذئب راعی اغنام الله و لاتدع محبیه تحت ایدی المبغضین... لاتتبع سنن الظالمین...^(۱)

حضرت بهاء الله به شاه توصیه فرمودند که شخصاً مسئولیت رفاه ملتش را بعهده بگیرد. آن حضرت سلطان را انداز فرمودند که به دیگران اجازه ندهد که قدرت او را بدست گرفته به نحو غیر عادلانه‌ای از آن برای آزار دادن زیردستان سوء استفاده کنند.

خذ زمام امرک فی کفک و قبضه اقتدارک ثم استفسر عن کل الامور بنفسک و لاتغفل عن شیء و ان فی ذلک لخبیر عظیم... و شکرک ربک هو حبک احبائه و حفظک عباده و صیانتهم عن هؤلاء الخائنین لئلا یظلمهم احد^(۲)

به این اندازات ادنی توجهی نشد. عبدالعزیز آنقدر تن پرور بود که جمیع امور عملی را در قبضه اختیار بعضی از جاه طلب ترین و پست ترین سیاسیون قلمرو خویش رها کرده بود. او فکر می کرد که آنها می توانند ثبات و سعادت را تضمین نمایند.

در واقع حرص و آز و بی عدالتی و ظلم ایشان مقدر بود با سقوط خود آنها، سلطان و کرسی وی را نیز ساقط سازد.

”بگذارید خدا و تاریخ بین ما حکم کند.“^(۱)

۲- مدینه محصنه

طی این ایام فشار و بحران بر سرعت و شدت ندای حضرت بهاءالله خطاب به سلاطین شدیداً افزوده شد. هرچه آلام وجود مبارک تزايد می‌یافت بر شدت و حدت ندای آن حضرت به اهل عالم برای قیام و امحاء جمیع تعصبات و بی عدالتی‌ها افزوده می‌شد. ایشان فرمودند:

يا معشرالملوك انا نراکم فی کل سنه تزادون مصارفکم و تحملوها علی الرعيه ان هذا الا ظلم عظیم اتقوا زفرات المظلوم و عبراته و لاتحملوا علی الرعيه^(۲)

حضرت بهاءالله در یکی از مؤثرترین ملامت‌های شدید خود خطاب به سلاطین ستمگری چون عبدالعزیز، سلطان ترکیه چنین مرقوم فرمودند:

لاتخربوهم لتعمیر قصورکم ان اختاروا لهم ما تختارونه لانفسکم کذلک نبین لکم ما ینفعکم...^(۳)

آن حضرت سران ممالک را به توجه به رعایا بعنوان مهم‌ترین و گرانبهارترین دارایی خود تشویق فرمودند:

يا معشر الملوك...انهم خزائنکم ایاکم ان تحکموا علیهم ما لاحکم به الله و ایاکم ان تسلموها بایدی السارقین بهم تحکمون و تأکلون و تغلبون و علیهم تستکبرون ان هذا الا امر عجیب^(۴)

دفاع قوی حضرت بهاءالله از حقوق فقراء و افتادگان در مقابل ملوک مقتدرارض نیز یکی از آن وقایع قابل توجهی است که مدتها قبل در صحف مقدسه پیش‌بینی شده بود. عهد عتیق نبوت کرده بود:

خداوند را حمد گوید... او را که پادشاهان بزرگ را زد... و ما را در مذلت ما بیاد آورد... و ما را از دشمنان ما رهایی داد^(۵)

۱- بیان مشابه آن در ص ۴۷ مجموعه الواح ملوک چنین است، ”یحکم الله بیننا و بینهم“ (سورة الملوک)

۲- لوح ملکه ویکتوریا، مجموعه الواح ملوک ص ۱۳۷

۳- لوح ملکه ویکتوریا، مجموعه الواح ملوک ص ۱۳۷

۴- لوح ملکه ویکتوریا، مجموعه الواح ملوک ص ۱۳۸

۵- مزامیر آل داود، باب ۱۳۶ آیات ۱، ۱۷، ۲۳ و ۲۴

حضرت بهاء‌الله دقیقاً به همین کار مبادرت فرموده بودند. زمان نجات و رهایی جمیع امم ارض از چنین دشمنانی فرار رسیده بود. زمان لطمه زدن به ملوک عظام فرار رسیده بود.

سلطان عبدالعزیز از توجّه به نصایح حضرت بهاء‌الله غفلت کرد. علیرغم جمیع انذارات ایشان، سلطان به وزرایش اجازه داد که به اذیت و آزار زندانی و اصحابش ادامه دهند. سپس حضرت بهاء‌الله مجازات اجتناب ناپذیری را که عنقریب سلطان را بحقّ فرا می‌گرفت پیش‌بینی فرموده او را چنین متذکّر ساختند:

ابدأ التفات نمودید... بر غفلتتان افزود... منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمایید^(۱)

کلام حضرت بهاء‌الله خطاب به ملوک ارض بنحو اشتباه‌ناپذیری واضح و عیان ساخت که این نبرد شدید جهانی که تمامی سلاطین در آن گرفتارند، کشمکشی بین ایشان و نفوس مقتدره نیست، بلکه نبردی عالمگیر بین نفوسی است که نظر به امور الهی دارند و بدان عشق می‌ورزند و نفوسی که توجّه به مسائل بشری دارند و بدان اشتیاق نشان می‌دهند. این نبردی اجتناب ناپذیر بین قوای مادی و معنوی است، کشمکشی جهانی بین نیروهای جسمانی و اخلاقی است، بین بی‌عدالتی‌هایی با سابقه یک عصر از یک طرف و عدالت حقّه از طرف دیگر است.

تمام مصائبی که عالم را احاطه کرده است منبعث از انحراف توجّه نوع بشر از ذات الهی و انهماک در مسائل صرفاً مادی است. ماهیّت حیوانی بشر بر او استیلا یافته است و مادام که به سوی خداوند مراجعت ننماید مصائب اعظم از قبل را متحمّل شده از بلاهای شدیدتری متأثر خواهد گردید. بدین سبب، حضرت بهاء‌الله از سلاطین عالم استمداد فرمود تا ایشان را در نجات نوع بشر از بلاهای تهدید کننده مساعدت نمایند. ایشان فقط می‌توانستند طریق صحیح را ارائه نموده هدیایات لازم را بنمایند. رهبری می‌بایست توسط حکّام و ملوک موقّتی بشر صورت گیرد.

حضرت بهاء‌الله از سلطان، وزرای او و روحانیونش دعوت فرمودند که تعالیم ایشان را با ذهنی باز و فارغ از تعصّب بررسی نمایند. ایشان بوضوح بیان داشتند که اگر این امر حقّ است احدی از ملوک قادر نیست از نضج و اعتلای آن ممانعت نماید. احدی نمی‌تواند طلوع یوم جدید را به تعویق و تأخیر اندازد. حضرت بهاء‌الله به این نکته نیز اشاره فرمودند که اگر این امر، حقّ نیست پس بررسی کامل و توأم با خلوص نیت، بلافاصله ماهیّت کذب آن را افشاء خواهد کرد و آنها براحتی می‌توانند آن را محو و زائل سازند. آنها از کشف چه چیزی با تحقیقی بی‌طرفانه و با خلوص نیت خوف داشتند؟

حضرت بهاء‌الله مرقوم فرمودند:

ان كان هذا الامر حق من عند الله لن يقدر احد ان يمنعه و ان لم يكن من عنده يكفيه علمائكم...^(۱)

سلطان عبدالعزیز به تحقیق در هر آنچه که حضرت بهاء‌الله ممکن بود بفرماید علاقمند نبود. او فقط به منع سریع حضرت بهاء‌الله از تکلم به هر کلامی علاقمند بود. سلطان حکم تبعید حضرت بهاء‌الله به قلعه عکا را امضاء کرد تا نقطه ختامی بر خاطره ایشان بگذارد.

حتی در آن تاریخ آخر، حضرت بهاء‌الله با بذل مساعی جمیله می‌کوشیدند دیدگان شاه و روحانیون را با ارائه تحقیق قابل توجه و عود کتب مقدسه آنها بگشایند. حضرت بهاء‌الله بفرمان سلطان به شهری آورده شدند که حضرت داود با عنوان "مدینه محصنه" آنرا ستود. حضرت بهاء‌الله اشاره فرمودند که این حدّ اقلّ و عودی است که با اعمال اعداء ایشان تحقیق یافته است.

این کلمات حضرت بهاء‌الله بسادگی و وضوح به جمیع نفوس گفته شد:

بگذارید خدا و تاریخ بین ما حکم کند.

”سوف نأخذ اميرهم الذي يحكم على البلاد“

۳- آوای طبل‌ها

سلطان عبدالعزیز نفسی که شخصاً خود را خلیفهٔ پیامبر اسلام نامیده و حاکم مطلق و مستبد یک امپراطوری مقتدر بود، اولین حکمران از ملوک مشرق‌زمین بود که در معرض سیاط قهر و غضب الهی و مطمح عدالت و مورد مجازات سماوی قرار گرفت.

حضرت بهاء‌الله به ارسال یک اخطار و انذار صرفاً لفظی شفاهی به سلطان ترکیه و وزرای وی اکتفاء فرمودند. آن حضرت انذار کتبی نیز ارسال فرمودند. حضرت بهاء‌الله به خطابی شدید و لحنی قاطع که قاطبهٔ نفوس در جمیع اعصار شاهد و ناظر آن باشند، سقوط حتمی الوقوع آنها را اخبار فرمودند.

عالی‌پاشا صدراعظم، فؤادپاشا وزیر امور خارجه و سفیر ایران، میرزا حسین خان، جمیع متفقاً متحداً در تمهید تبعیدهای متوالی حضرت بهاء‌الله توافق نمودند. حضرت بهاء‌الله فؤادپاشا را بعنوان ”محرک“ چهارمین و آخرین تبعید به سجن عکا توصیف می‌فرمایند. فؤادپاشا برای تأمین اغراض سیاسی خارجی خود که منطبق بر هدف توسعهٔ روابط با ایران بود، همدست دسیسه‌گر خویش عالی‌پاشا را تشجیع نمود که خوف و سوء ظن سلطان عبدالعزیز را تحریک و تشدید نماید. سلطان احتیاجی به تشجیع و تحریک نداشت. در کلام حضرت بهاء‌الله خطاب به این وزراء هیچ نکتهٔ مبهم یا نامفهومی وجود ندارد. دعوتی کاملاً واضح به مبارزه بود. حضرت بهاء‌الله آن را بالاخص خطاب به وزرای دولت ترکیه صادر فرمودند. آن حضرت ایشان را و از طریق آنها جمیع رؤسای را که مقام و موقعیت مشابهی را اشغال نموده بودند انذار فرمودند و در مورد آنچه که برای نفوس ستمگر و مسئولینی که از اعتماد قاطبهٔ ناس سوء استفاده می‌نمایند رخ خواهد داد انذار فرمودند:

يا ايها الوكلاء ينبغي لكم ان تتبعوا اصول الله في انفسكم... و تكونن من المهتدين... فسوف تجدون ما اكتسبتم في الحيوه الباطله و تجزون بما عملتم فيها...^(۱)

حضرت بهاء‌الله کلمات زیر را افزودند:

ستمضى ايامكم وكل ما انتم تشغلون... وهذا من يوم الذى يأتىكم و الساعه التى لامرد لها...^(۲)

فؤادپاشا اولین نفسی بود که در معرض ید منتقم قهار الهی قرار گرفت. بفاصلهٔ یک سال از نزول اجلال حضرت بهاء‌الله به مدینه‌السجن عکا وزیر امور خارجه در سفری به پاریس در اثر امراض مختلف از پای

درآمد و در نپس^(۱) بمرد و توطئه‌ها و آمال جاه طلبانه‌اش همراه او به عدم راجع گردید.

حضرت بهاء‌الله لوح ثانی را خطاب به عالی پاشا و وزیر اعظم نازل و ارسال فرمودند. ایشان وزیر مزبور را بعنوان رهبری که در هر عصر و زمان پیامبران الهی را انکار نموده و در معرض اذیت آزار قرار می‌دهد توصیف می‌فرمایند. عالی پاشا، همچون ناصرالدین شاه در ایران، خود را امید آتی ترکیه می‌پنداشت. با برنامه‌های نوین سیاسی‌اش می‌خواست که آن امپراطوری متزلزل در شرف اضمحلال را به ملت‌های مقتدر و نیرومند تبدیل سازد. این برنامه نه تنها از استبداد و حکومت مطلقه سلطان نمی‌کاست بلکه به دولت امکان تمرکز و نظارت بیشتر می‌داد.

حضرت بهاء‌الله اضمحلال و نابودی وزیر اعظم را پیش‌بینی فرمودند. حضرت بهاء‌الله عالی پاشا را انداز فرمودند که به اقتدار فعلی و مقام اعلیٰ خویش غره نگردد و گمراه نشود، بلکه در مرگ بغتی بارز همکارش تعمق و تفکر کرده عبرت گیرد.

حضرت بهاء‌الله بلایا و مصائبی را که بزودی صدراعظم و نفس سلطان را احاطه می‌کرد پیش‌بینی فرمودند. حضرت بهاء‌الله بوضوح و بطور علنی آن مصیبت‌های آتی را پیش‌بینی فرمودند تا جمیع اهل عالم بدانند که آن حضرت سقوط آنها را بروشنی تمام از پیش بیان فرمودند. حضرت بهاء‌الله فرمودند:

سوف نعزل الذی (عالی پاشا) کان مثله (فؤاد پاشا) و نأخذ امیرهم (سلطان عبدالعزیز) الذی
یحکم علی البلاد...^(۲)

این نبوت بنحو حیرت‌انگیز و تکان‌دهنده‌ای تحقق یافت. عالی پاشا بدون اخطار قبلی از تمام قدرت خود معزول گشت. اوبسرت از مقام خود خلع و مدت کوتاهی بعد در گمنامی کامل بمرد. جریان سیاسی که قرار بود "امید ترکیه" باشد عمری بسیار کوتاه داشت.

حضرت بهاء‌الله آینده ادرنه را نیز پیش‌بینی فرموده بودند. ایشان بلاهایی را که مقدر بود بواسطه غفلت نه تنها شاه و وزرایش بلکه خود اهل آن بلد از عدالت، بر آن مدینه و اهل آن نازل گردد پیش‌بینی فرمودند:

فسوف تبدل ارض السر (ادرنه) و مادونها و تخرج من ید الملک و یظهر الزلزال و یرتفع
العویل...بما ورد علی هؤلاء الاسراء من جنود الظالمین^(۳)

و نیز چنین از آتیه اخبار فرمودند:

...و یتغیر الحکم و یشند الامر علی شأن ینوح الکثیر فی الهطاب و تبکی الاشجار فی الجبال و
یجری الدم من کل الاشياء و تری الناس فی اضطراب عظیم^(۴)

حضرت بهاء الله عبدالعزيز، ریاست دودمان عثمانی را متذکر داشتند که مانند امثال و اقران خود مکرراً از توجه و اعتناء به احتیاجات و لوازم این یوم غفلت نموده است. عبدالعزيز از آلام نفوس متأثر نمی گشت. او به هرگونه ارائه طریقی برای مبادرت به اصلاحات که از قلم زندانی نازل می شد بی علاقه بود. حضرت بهاء الله لاجل ازاله هزگونه شک و تردیدی از خاطر سلطان در خصوص معانی و مفاهیم کلمات ایشان فرمودند:

سوف یاخذکم بقهر من عنده و يظهر الفساد بینکم و یختلف ممالکم اذاً تنوحون و تتضرعون و لن تجدوا لانفسکم من معین و لا نصیر...^(۱)

این اخبار از آتیه نیز همانند نبوآت که برای ناپلئون و سایر سلاطین نازل گردید بنحو دهشت باری تحقق یافت. سوء حاکمیت عبدالعزيز، که سود رفتارش با حضرت بهاء الله یک نمونه بارز آن است، عناصر مختلف در امپراطوری را بسوی اضمحلال و تلاشی هدایت کرد. آنها نمی خواستند برای جبران مافات مانند حضرت بهاء الله به خداوند توکل داشته باشند.

ما در ابتدای این کتاب به وقایع متعاقب آن اشاره کردیم. یک انقلاب درون قصر سلطنتی بدون اخطار قبلی دولت شاهانه را از قدرت ساقط کرد. نفس سلطان که مقدس شمرده می شد با ایادی افراد جسور دستگیر و زندانی شد. انقلابیون او را معزول ساختند و برادرزاده وی، عبدالحمید که تصور می شد لیاقت حکومت را دارد بر کرسی سلطنت نشاند. ^(۲) تنها مسأله باقیمانده در ارتباط با سلطان معزول بود. نفسی که زمانی ریاست مقتدر سیاسی و مذهبی مملکت را بر عهده داشت در ذلت و مسکنت صرف افتاد این مسأله بهمان طریقی حل شد که خود عبدالعزيز مسائالش را حل می کرد. یک روز صبح زود سلطان بدبخت صدای قدم هایی را شنید که وارد اطاقش شدند، و این صدا، آخرین صدایی بود که سلطان مخلوع شنید.

۱- لوح رئیس فارسی، مجموعه الواح ملوک ص ۲۳۳

۲- توضیح مترجم: طبق بیان حضرت ولی امرالله در توفیق قد ظهر یوم المیعاد سلطان مراد پنجم برادرزاده عبدالعزيز بعد از وی به سلطنت رسید و در اثر اختلالات روانی برکنار شد و عبدالحمید دوم به سلطنت رسید. دائرةالمعارف بریتانیکا نیز عزل عبدالعزيز را ۱۸۷۶/۵/۳۰ و جلوس عبدالحمید را ۱۸۷۶/۸/۳۱ یعنی سه ماه بعد می داند. (عبدالحمید برادر مراد پنجم بود.)

”ان یاملاء المدینه اتقوا الله“

۴- ششمین سلطنت سقوط می کند

طی ایام حکومت عبدالحمید ثانی بر شدت و خشونت انقلابات افزوده شد. بالاخره در سال ۱۹۰۹، ارتش اعزامی جوانان ترک از سالونیکا^(۱) حرکت انتقامی به سوی پایتخت را آغاز کرد. جمیع نفوسی که با برنامه های اصلاحی آن مخالفت نموده بودند از میان برداشته شدند و ارتش برای مواجهه با نفس سلطان به حرکت ادامه داد.

یاران عبدالحمید او را ترک کردند و رعایایش محکومش نمودند. قبل از آن همتایان او در اروپا، نفرت از او را در دل پرورانده بودند. سلطان اجباراً از سلطنت استعفاء داد و همچون عبدالعزیز به زندان دولتی افکنده شد و به تبعید ابدی محکوم گردید.

باین ترتیب عبدالحمید ثانی، مانند عم خود، از همان مجازاتی نصیب برد که حضرت بهاء الله و عائله مبارکه را به آن مبتلا ساخته بودند. سرنوشتی مخوف تر در انتظار وزرای درباری بود که سلطان را به بی عدالتی تشویق نموده و از این ممر استفاده کثیری نموده بودند.

در سال ۱۹۰۹ طی یک روز، بالغ بر سی و یک نفر از وزرا و مقامات ارشد مملکتی دستگیر و به اعدام با طناب دار محکوم شدند. برخی از بدترین اعداء امر حضرت بهاء الله از جمله این سی و یک تن بودند.

قسطنطنیه که افتخار مرکزیت پر حشمت و جلال امپراطوری روم را داشته و بعد پایتخت دولت عثمانی شده بود، از طرف فاتحین خود متروک شد و از جاه و جلال محروم گردید. حتی نام باستانی آن به نسیان سپرده شد و اسم محاوره ای ”استانبول“ جای آن را گرفت.^(۲) سرنوشت قسطنطنیه دقیقاً کلمات حضرت بهاء الله را بخاطر می آورد. حضرت بهاء الله از شرایط و حالاتی که در قسطنطنیه و اهل آن، هنگام ورود به این شهر بعنوان یک زندانی، مشاهده فرموده بودند، چنین سخن می گویند:

فلما وردنا المدینه وجدنا رؤسائها کالاطفها للذین یجتمعون علی الطین...لذا بکینا علیهم بعیون
السر لارتکابهم بما نهوا عنه و اغفالههم عما خلقوا له...^(۳)

در میان اهل مدینه قسطنطنیه احدی دارای سمع نبود. حضرت بهاء الله انذار فرمودند که مدینه قسطنطنیه بنار غضب و انتقام الهی خواهد سوخت:

۱- Thessalonica یا Salonika شهر و بندری در یونان شمالی در مقدونیه - مترجم.

۲- این پاراگراف با استفاده از ترجمه توفیق ”قد ظهر یوم المیعاد“ ص ۳۹ منتقل گردید - مترجم.

۳- سورة الملوک، مجموعه الواح ملوک ص ۲۵/ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۸۸

(الذین ظلمونا)... كان الله قائماً عليهم و يشهد ما فعلوا و يأخذهم بذنبيهم و انه اشد المنتقمين...^(۱)

قسطنطنیه "چه از جهت نظری و چه از جهت عملی مقام و موقعیتی که قریب شش قرن مداوم و لاینقطع دارا بود، یعنی ریاست یک امپراطوری وسیع را" از دست داد. به سلطنت عثمانی خاتمه داده شد. انقلابیون مصمم بودند که اعتبار و شهرت پایتخت را نیز از آن سلب کنند. آنها اعلام داشتند که، "قسطنطنیه دیگر باج و خراج عظیم از نفوس و کنوز مطالبه نخواهد کرد." مساجد پایتخت متروک ماند. گوهر گرانها و در ثمین مدینه کبری یعنی مسجد ایاصوفیه، به موزه تبدیل گردید. زبان عربی که لسان حضرت رسول بود، از آن سرزمین بیرون رانده شد. طنین کلمات حضرت بهاءالله آذان نفوسی را که "گوش برای شنیدن" دارند به خود جلب می کند:

يا ايها النقطه الواقعه في شاطى البحرين (قسطنطنيه) قد استقر عليك كرسى الظلم و اشتعلت فيك نار البغضاء... نرى فيك الجاهل يحكم على العاقل و الظلام يفتخر على النور و انك فى غرور مبين اغرتك زينتك الظاهره سوف تفنى ورب البريه و تنوح البنات و الارامل و ما فيك من القبائل كذلك ينبئك العليم الخبير^(۲)

چقدر بیانات حضرت بهاءالله به کلامی که حضرت مسیح شکنجه و آزار دیده خطاب به اورشلیم شبیه است که فرمود، "زیرا که زمان دیدار را نمیدانی." شکست قطعی، شکست نهائی و کامل بود. پایتخت جدید ترکیه به مدینه آنکارا انتقال یافت. قسطنطنیه، "قبه الاسلام" که توسط قسطنطین بعنوان "روم جدید" تمجید گشته بود، و بمقام عاصمه امپراطوری روم و مرکز مسیحیت ارتقاء یافت و بعداً "مقر خلفاء" اسلام گردید بمقام یک شهر ایالتی تنزل یافت و از تمام شکوه و جلال خود محروم شد و "مناره های بلند و باریک آن برای پاسبانی آرامگاه قدرت و شوکت زائله باقی ماند. ششمین سلطنت سقوط کرده بود.

۱- مجموعه الواح ملوک ص ۳۳/ منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ص ۹۰ (توضیح مترجم: عبارت داخل پرانتز در متن انگلیسی نیامده است لکن از متن لوح صرفاً جهت توضیح ضمی "هم" در جمله بعد نقل گردید.)

۲- کتاب مستطاب اقدس، آیات ۲۲۲، ۲۲۳

فصل دوازدهم - ابواب سجن مفتوح می‌گردد

”مپرس در حضور چه شخصی ایستادم.“

۱- جبل کرمل

مدتها قبل از انقراض امپراطوری عثمانی، زندانی عکا در حرب روحانی بر اعداء و نفوسی که در تزئید رنج و آزار وی ساعی و جاهد بودند مظفر و پیروز گردیده بود. شایعات منتشره علیه وی که توسط سیاسیون خائف و جاه طلب قسطنطنیه انتشار می‌یافت قبل از ورود ایشان بتحریک افکار تعصب آمیز اهالی و مقامات عکا علیه حضرت بهاء الله موفق شده بود. در عین حال، اینک همین نفوس از سالها تجربه ملاقات و معاشرت مستقیم با آن حضرت بهره مند شده بودند.

صبر و بردباری، تحمّل و خویشنداری و حکمت و دانایی ایشان، سخت ترین قلوب را مجذوب ساخته بود. اگرچه فقط معدودی از آنها، آنهم از حداقل میزان درک و آگاهی از مأموریت مقدس آن حضرت اطلاع داشتند، معهذا نفس حضرت بهاء الله بعنوان وجود مقدسی که حضورشان موجب جلب برکات سماوی برای تمامی آن مدینه و حولها بود، مورد احترام و ستایش بودند.

حکم تبعید هرگز لغو و منسوخ نشده بلکه به مکتوبی مرده و بی اثر تبدیل شده بود. حضرت بهاء الله هنوز اسماً زندانی بودند، ولی مقامات عکا که از ارزش حقیقی ایشان مستحضر شده بودند ابواب مدینه السجن را مفتوح کرده بودند.

حضرت بهاء الله، جلال خداوند، بالاخره آزادی یافتند که بر دامنه جبل کرمل قدم گذارند. در این زمان، روی این کوه، محلّ مرقد آتی مبشر خود، حضرت باب را تعیین فرمودند. حضرت بهاء الله مقدمات امر را برای انتقال رمس اطهر حضرت باب از ایران به ارض اقدس فراهم فرمودند.

تدریجاً معصومیت و برائت حضرت بهاء الله از جرائم منتسبه به ایشان برای جمیع سکنه و جماعت آن ارض مکشوف گردید. تدریجاً روح حقیقی تعالیم حضرت بهاء الله از ”قشر سخت بی تفاوتی و تعصب آنها“ نفوذ می‌کرد.

از اجله علمای عکا، شیخ محمود، که در اوج عناد و تعصب بود، به امر مبارک ایمان آورد. آنچنان نار شوق و اشتیاق، او را مشتعل ساخت که به جمع آوری جمیع بشارتات مرویه و احادیث اسلامی در ارتباط با اهمیت مدینه عکا و ”زائر“ آن پرداخت. در سنوات اخیره روحانیون جمیع ادیان خط مشی او را دنبال کرده‌اند.

محققین، مسیحیان، کلیمیان، و نیز مسلمین به جستجو و طلب وی پرداختند. پرفسور براون^(۱) از دانشگاه کمبریج^(۲) با حضرت بهاءالله ملاقات کرد و چهار مصاحبه متوالی با ایشان داشت. او درباره آن ساعات چنین می نویسد:

”فی الحقیقه ایامی پرائجذاب بود و اوقاتی پر نشئه و فیوضات. قلم از تقریرش عاجز است و بیان از توصیفش قاصر.“^(۳) پرفسور براون اعلام کرد که از سرور و حبور روحانی بی نظیر و مثیلی برخوردار شده است. براون گفت که شاید کلام او را نفوسی چند باور ندارند، لکن اگر این فرصت را می یافتند که از روح حضرت بهاءالله تأثیر پذیرند، این اثر را در جمیع ایام حیات بخاطر می سپردند. براون یکی از دفعات تشریف بحضور حضرت بهاءالله را چنین بیان می کند:

”دو چشمم بجمالی افتاد که هرگز فراموش ننمایم و از وصفش عاجزم...مپرس در حضور چه شخصی ایستادم و بچه منبع تقدیس و محبتی تعظیم نمودم که تاجداران عالم غبطه ورزند و امپراطورهای امم حسرت برند.“^(۴)

1 - Professor E.G. Brown

2 - Cambridge

۳- قرن بدیع ج ۲ ص ۳۲۱

۴- قرن بدیع ج ۲ ص ۳۲۱

”او یوغ بندگی را از اعناق انسان‌ها بر خواهد داشت.“

۲- مرکز میثاق

حضرت بهاء‌الله در بیت مبارک در خارج از مدینه عکا در یوم ۲۹ می ۱۸۹۲ از عالم ترابی صعود فرمودند.

مأموریت ایشان تکمیل شد. اگرچه حتی مؤمنین به ایشان چندان از وسعت آن آگاهی نداشتند، ایشان اساس جامعه جهانی را نهادند که نمونه و الگوی ”نظم جدید در روابط بشری“ را که سلاطین آنچنان بنحو مصیبت باری مردود و مطرود می‌دانستند فراهم می‌آورد.

اهالی عکا تنها می‌دانستند که آنچه را از دست داده‌اند غیر قابل جبران است. جماعت کثیری از نفوس از جمیع ادیان و از تمام طبقات در صحرای حول محل سکونت حضرت بهاء‌الله اجتماع نمودند. یک شاهد عینی می‌نویسد، ”...جمیع اهالی عکا و قرای حول آن... گریان و برسرزنان و وامصیبتاگویان...“ مشاهده می‌شدند.^(۱)

حضرت بهاء‌الله در وصیت نامه‌ای که بخط خود مرقوم فرمودند (کتاب عهدی) حضرت عبدالبهاء را بعنوان مبین آیات و تعالیم خود تعیین فرمودند. به این مدرک کتبی میثاق حضرت بهاء‌الله گفته می‌شود. حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء را مرکز میثاق قرار دادند.

حضرت عبدالبهاء دعوت حضرت بهاء‌الله را به سمع زمامداران و جمیع اهل عالم رساندند و در تلاش برای بیدار کردن بشر و هشیار نمودنش نسبت به خطراتی که اهل عالم را تهدید می‌کند در سالهای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ سفرهای گسترده‌ای به سراسر اروپا و آمریکا فرمودند.

روایت شده است که حضرت بهاء‌الله در ورود به مدینه‌السنج عکا به حضرت عبدالبهاء فرمودند:

حال من به تحریر احکام و وصایا لاجل آتیۀ عالم می‌پردازم و مأموریت ملاقات با نفوس و اشتغال به امور اخیری را به شما محول می‌نمایم.^(۲)

کتاب مزامیر حضرت داود از ”میثاقی“ که توسط رب‌الجنود در یومی که خداوند ”دشمنانت را پراکنده و اعدایت را منهدم خواهد ساخت“ برای ”جمیع نسل‌ها“ مستقر خواهد شد سخن می‌گوید. مزامیر درباره آن یوم چنین بیان می‌کند:

با برگزیده خود عهد بسته‌ام... من نیز او را نخست‌زاده خود خواهم ساخت بلندتر از پادشاهان جهان... و عهد من با او استوار خواهد بود و مثل ماه ثابت خواهد بود...^(۳)

۲- ترجمه، از شاهراه منتخب اثر لیدی بلامفیلد، ص ۶۴

۱- نقل ترجمه از ص ۴۰۴ ایام تسعه

۳- مزامیر آل داود، زمور ۸۹ آیات ۳، ۲۷، ۳۷

حضرت عبدالبهاء، مانند حضرت بهاء الله، حضرت مسیح و سایر مؤسسین ادیان بزرگ، پیامبر یا مظهر ظهور الهی نبودند. نقش ایشان در تاریخ روحانی بشر مفهومی بس مهم دارد، یک سر الهی است. از طرفی حیات حضرت عبدالبهاء مثل و سرمشق کامل و جامعی برای جمیع نفوسی است که به مقام حضرت بهاء الله معرفت یافتند و دلیلی کافی و برهانی وافی بر این نکته است که تعالیم حضرت بهاء الله طریقی سالم و خلاق برای حیات انسانها در این عصر جدید است.

از طرف دیگر، حضرت عبدالبهاء مهندس کامل و ماهر نظام مؤسسات اداری است که توسط حضرت بهاء الله ابداع و طراحی شده است. حضرت عبدالبهاء بر تشکیل اولین این هیأت ها که بر اساس آراء عمومی و بر اساس طرح حضرت بهاء الله انتخاب شدند نظارت فرمودند. برای اولین مرتبه در تاریخ، یک رسول الهی نه تنها به عرضه تعالیم روحانی مبادرت فرموده، بلکه به تنصیص اصول اجتماعی و تأسیس مؤسسات نمونه نیز اقدام کرده است.

بدین علت که این نقش و وظیفه بی عدیل و مثیل بقلم نفس حضرت بهاء الله به حضرت عبدالبهاء محوّل گشته است، آن حضرت اینقدر مورد احترام و عشق و محبت بهائیان در جمیع نقاط هستند.^(۱)

حکایت ورود حضرت بهاء الله، جلال خداوند، به جبل کرمل در ارض اقدس و تأسیس این عهد و پیمان با جمیع ابناء بشر در جمیع قرون و اعصار در آن مکان، آنقدر گیرا و زیبا است که از انعکاس کلام حضرت اشعیا که طنین همان کلام حضرت داود در زبور وی است نمی توان امتناع نمود:

اعظم انبیاء عصر حضرت موسی چنین بیان می فرماید:

نجات دهنده برای صهیون... خواهد آمد و خداوند می گوید اما عهد من با ایشان است. برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند (بهاء الله) بر تو طالع گردیده... تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد... هر امتی و مملکتی که ترا خدمت نکند تلف خواهد شد و آن امتها تماماً هلاک خواهند گردید... و خواهی فهمید که من یهوه نجات دهنده و... ولی تو میباشم^(۲)

در مدینه عکا، قبل از سقوط سلسله عثمانی، اذیت و آزارها که تحت سلطه و حکومت عبدالعزیز شروع شده بود در زمان حکمرانی جانشین وی، عبدالحمید ثانی به اوج خود رسید. حضرت عبدالبهاء اجازه ندادند که جمیع این تهدیدهای جدید در مساعدت و اعانت ایشان به فقرا و محرومین و ملهوفین اثری بگذارد یا آنرا متوقف سازد. هر یوم ایشان به ملاقات ایتم، مرضی و مظلومین و منکوبین می شتافتند. ایشان در کمال آرامش و متانت جمیع مشاکل و غوائل را تحمّل فرموده شخصاً به دیدار نفوسی که به ایشان احتیاج داشتند

۱- توضیح مترجم: نویسنده داخل هلالین توضیح می دهد که استفاده از حروف بزرگ در ابتدای ضمیری که به حضرت عبدالبهاء اشاره دارد نماینده احترامی است که برای ایشان قائلیم. لکن چون به فارسی مربوط نمی شود از نقل آن در متن اصلی خودداری شد.

۲- کتاب اشعیا نبی باب ۵۹ آیه ۲۰ و باب ۶۰ آیات ۱ الی ۱۶

می‌رفتند.

شبی از شبهای ابتدای زمستان سال ۱۹۰۷ حضرت عبدالبهاء خوابی دیدند که آن را برای یاران خود بیان فرمودند. ایشان سفینه‌ای رامشاهده فرمودند که در ساحل عکا لنگر انداخت. طیوری چند از عرشه آن به پرواز درآمدند، وقتی که نزدیک شدند حضرت مشاهده فرمودند که آنها به قطعات دینامیت شبیه هستند. پرنده‌ها بسوی ایشان پرواز کرده در اطراف و بالای سر ایشان حلقه زدند. حضرت عبدالبهاء در میان جمعیت کثیری از نفوس مرعوب عکا ایستاده بودند. ناگهان "پرنده‌ها" بدوه ادنی انفجاری به کشتی مراجعت کردند. چند روز بعد یک کشتی در افق ظاهر شد و در خلیج حیفا لنگر انداخت. یک هیأت تفتیشیه سلطنتی اعزامی دیگر از قسطنطنیه بر آن سوار بودند که متشکل از چهار افسر به سرپرستی عارف بیک بود. این هیأت با اختیارات کامل آمده بود تا بلافاصله حضرت عبدالبهاء را بهر نحو که صلاح و مناسب می‌داند مورد تعدی قرار دهد. اعداء جسور و گستاخ امر حضرت بهاء‌الله از جمله اعضاء این هیأت بودند.

جمعیت خدمات پست و تلگراف حیفا بلافاصله تحت کنترل درآمد. هیأت هر یک از مقامات مدینه را که به محبت و رفاقت با حضرت عبدالبهاء مظنون بود از مقام خود خلع کرد که از آن جمله حاکم عکا بود. در اطراف بیت حضرت عبدالبهاء نگهبان گذاشته شد. با این نمایش قدرت، اعداء حضرت عبدالبهاء در محل جلسات هیأت اجتماع نمودند تا نقش خود را در تضمین اضمحلال و نابودی حضرت عبدالبهاء ایفاء نمایند. حتی جمعی از فقراء که در مدتی مدید بنحوی سخاوتمندانه مورد حمایت و اعانت آن حضرت بودند از خوف شماتت و مجازات، ایشان را فراموش کردند.

بار دیگر گزارش‌های وحشتناک از سرنوشت حضرت عبدالبهاء در حیفا و عکا انتشار یافت: حضرت عبدالبهاء را در کشتی به بند کشیده زندانی خواهند ساخت؛ ایشان را ممکن است به دریا بیفکنند یا به صحاری و شنزارهای آفریقا تبعید کنند یا حتی به دروازه‌های شهر عکا به میخ بکشند.

حضرت عبدالبهاء به برخی از بهائیان که هنوز در عکا باقی مانده بودند در کمال آرامش و متانت

فرمودند:

معنای رؤیایی که دیدم اکنون واضح و آشکار است. انشاءالله این دینامیت منفجر نخواهد شد.^(۱)

”کاری میکنم که اگر شما را هم از آن آگاه سازند باور نخواهید کرد.“

۳- توپ خدا

شامگاه یک روز، درست قبل از غروب آفتاب سفینه‌ای که در بندر حیفا متوقف بود لنگر برداشته بسوی عکا عزیمت نمود. اخبار بسرعت منتشر شد. هیأت بر عرشه کشتی سوار بود. انتظار میرفت مدت توقف آنها در عکا آنقدر باشد که حضرت عبدالبهاء را به کشتی ببرند.

عائله مبارکه حضرت عبدالبهاء شدیداً مضطرب شدند. معدود احبایی که در مدینه باقی مانده بودند از فکر فراق از آن حضرت بتلخی می‌گریستند. حضرت عبدالبهاء در آن ساعات پراضطراب بحرانی، در حمال آرامش، تنها و صامت در حیاط بیت مبارک مشی می‌فرمودند.

با غروب خورشید، آسمان به تاریکی گرایید و نور چراغ‌های کشتی بوضوح دیده می‌شد. ناگهان کشتی مسیرش را تغییر داد! با چرخشی تند بسوی قسطنطنیه براه افتاد.

دینامیت منفجر نشده بود! بلکه دینامیتی از نوعی متفاوت بشدت منفجر شده بود. در پایتخت، جوانان ترک، انقلاب کرده و تمام مقاومت دربار را درهم شکسته بودند. سلطان عبدالحمید معزول شده و بجای وی پادشاهی که ملعبه انقلابیون بود بر سریر سلطنت جالس شده بود. سفینه‌ای که قرار بود حضرت عبدالبهاء را به سوی مرگ هدایت کند، در عوض، نفوسی را که رأی به محکومیت حضرت عبدالبهاء داده بودند بسوی قسطنطنیه و انعدام محتومشان برد.

تویی که انقلاب جوانان ترک بصدا در آورده بود نه تنها تهدید خطر را از وجود مبارک حضرت عبدالبهاء دور کرد بلکه ایشان را از مسجونیت که بیش از پنجاه سال طول کشیده بود رها ساخت. مسجونیت که از عنفوان صباوت یعنی نه سالگی آن حضرت شروع شد و زمانی که شصت و چهار سال داشتند ختم شد.

حضرت عبدالبهاء امر والد خود، حضرت بهاء‌الله را به آفریقا، اروپا و آمریکا گسترش دادند. این اسفار تبلیغی الی‌الابد در تاریخ ادیان بی‌مثیل و بدیل باقی خواهد ماند. مجسم کنید! ابن یک رسول الهی از کلیساهای جامع، کلیساهای کنائس، مدارس، دارالعلم‌ها بازدید بعمل آورده به ایراد خطابه بپردازد و حکام بلاد، رؤسای جمهور، اساتید دارالعلم‌ها و فلاسفه را مخاطب قرار دهد و به بیوت ثروتمندان و کلبه فقرا وارد شود.

شاهزادگان، مهاراجه‌ها و اشراف از حضرت عبدالبهاء پذیرایی کردند. ایشان در انگلستان و آمریکا با روحانیون عالیمقام، تیاوسی‌ها، ملحدین، مادیون، الهیون، علمای مسیحی، مصلحین اجتماعی، هدوها، صوفی‌ها، مسلمین، بودایی‌ها و زردشتی‌ها علاوه بر کاتولیکها، پروتستان‌ها و کلیمی‌ها صحبت فرمودند.

وزراء، سفراء، وکلاء، سناتورها، وزرای ایالتی، رؤسای دارالعلم‌ها، محققین مشهور، فرماندهان نظامی، رؤسای مجامع و انجمن‌ها جمیعاً با ایشان ملاقات کرده پیام وحدت و اتحاد ایشان را استماع نمودند. مدت هشت ماه، حضرت عبدالبهاء از این سوی ایالات متحده و کانادا به آن سوی این ممالک سفر کرده از منابر، سکوه‌های خطابه و مطبوعات، امر والدشان را اعلان فرمودند. هر آنچه که آتیه ایام بازگوید بهر حال احدی نمی‌تواند مدعی شود که فرصت استماع خبر ظهور الهی برای این عصر را نداشته است.

چرا بجای هزاران نفر، میلیونها نفر نشنیدند و ایمان نیاوردند؟ شاید بتوان نشان و اشارتی در کتاب حضرت حقیق نبی یافت که نبوت فرمود، جهان از معرفت "جلال خداوند" (بهاءالله) مملو خواهد شد بنحوی که "آنها دریا را مستور می سازد." (۱) حضرت حقیق اعلان فرمود:

نظر کنید و ملاحظه نمایید و بشدت متحیر شوید زیرا که در ایام شما کاری میکنم که اگر شما را هم از آن مخبر سازند باور نخواهید کرد. (۲)

حضرت عبدالبهاء طی جنگ اوّل جهانی الواح تاریخی "نقشه ملکوتی" را نازل فرمودند که احبّای حضرت بهاءالله را به انتشار پیام وحدت عالم انسانی و عدالت اجتماعی در جمیع اطراف و اکناف ارض حتی در اقصی بلاد و ابعد قراء عالم و ابلاغ آن به نفوس دعوت فرمودند. صدها نفر این دعوت را اجابت نمودند. جامعه امر حضرت بهاءالله اینک در سی هزار مرکز در متجاوز از یکصد و سی کشور مستقر استقرار یافته است. (۳) محققاً حتی در زمان تحریر این کتاب، ارقام مزبور تغییر یافته است.

تعجبی ندارد اگر محققین صحف مقدسه سالفه مجذوب کلام حضرت دانیال نبی گردند که تحقق شگفت آورش در حکایت حضرت بهاءالله مشاهده می شود. حضرت دانیال نه تنها سقوط سلاطین را پیش بینی فرمود، بلکه نبوت نیز کرد که:

و در ایام این پادشاهان (پست و شریر) خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابدالاباد زایل نشود برپا خواهد نمود... و تا ابدالاباد استوار خواهد ماند (۴)

وقوع این وقایع را دانیال نبی برای زمانی پیش گویی فرمود که بسیاری از محققین مسیحی کتاب مقدس گفته اند که باید از سال ۱۸۴۴ یعنی همان سنه ولادت امر بهائی ابتدا گردد. حضرت عبدالبهاء در مورد عبدالحمید فرموده اند، "خداوند زنجیر را از گردن من برداشت و برگردن عبدالحمید نهاد. این امر نه در زمانی طولانی بلکه بغته صورت گرفت. همان لحظه ای که جوانان ترک اعلام حریت نمودند هیأت اتحاد و ترقی مرا آزاد کرد. آنها زنجیر را از گردن من برداشتند و برگردن عبدالحمید انداختند. آنچه که او در حق من روا داشت، نفس او را مبتلا ساخت." (۵)

حضرت عبدالبهاء در مورد سلاخی که انقلاب جوانان ترک را بدان شدت و حدت برانگیخته بود فرمودند، "توب خدا بود که صدا کرد." (۶)

۱- کتاب حقیق نبی، باب ۲ آیه ۱۴

۲- کتاب حقیق نبی باب اول آیه ۵

۳- توضیح مترجم: آمار مربوط به زمان تحریر کتاب یعنی سال ۱۹۷۱ میلادی می باشد.

۴- کتاب دانیال نبی باب ۲ آیه ۴۴

۵- ترجمه

۶- ترجمه

”دو چشمم به جمالی افتاد که هرگز فراموش ننمایم.“

۴- غبطه تاجداران

در عین حال، این، پایان ماجرا نبود.

طی جنگ اول جهانی فرمانده کل قوای نظامی ترک در ارض اقدس جمال پاشا بود. این افسر بیرحم و آلوده به سوء ظن، استبداد خشن و کامل نظامی برقرار ساخت. در چنین نظامی جایی برای نفس مقدسی نبود که مو عظه نماید جمیع انسانها واحدند و عدالت، مشیت الهی برای این عصر است.

جمال پاشا مکرراً حضرت عبدالبهاء را مورد تحقیر و توهین قرار داد و تهدید نمود که روضه مبارکه حضرت بهاء الله را تخریب خواهد کرد. او بالصراحه مغرورانه اعلان کرد که اگر ارتش ترکیه مجبور به تخلیه حیفا شود، حضرت عبدالبهاء را بر فراز جبل کرم مل ”مصلوب“ خواهد ساخت.

احبای انگلیسی حضرت بهاء الله بمحض وصول این اخبار احساس خطر کردند. لذا حمایت برخی از وزراء من جمله لرد کرزن^(۱) را جلب کردند. وی در سال ۱۸۹۲ یعنی سال صعود حضرت بهاء الله کتباً تعلق و ایثار ”متعالی“ مؤمنین اولیّه این امر را مورد مدح و ستایش قرار داده بود.

با دخالت لرد کرزن، لرد لامینگتون^(۲) به اداره امور خارجه نامه ای ارسال داشت و طی آن ”اهمیت مقام حضرت عبدالبهاء“ را توضیح داد. لرد بالفور^(۳) با وصول این مکتوب، پیامی خطاب به جنرال النبی^(۴) به مصر ارسال داشت. او در نامه خود به جنرال توصیه کرد که ”هر حمایت و مساعدتی را نسبت به حضرت عبدالبهاء و عائله مبارکه و یاران ایشان اعمال نماید.“

سپاه النبی قبل از برنامه تعیین شده وارد فلسطین و اورشلیم شد. ورود غافلگیرانه او قوای ترک را مجبور به ترک شهر کرد.

اعراب مسیحی، بی خبر از اهمیت امر حضرت بهاء الله یا کلام ایشان برای حکام ترکیه، با فخر و غرور حمایتی را خاطر نشان می ساختند که خداوند در آن ساعات بحرانی نسبت به ایشان و ارض مقدس مرعی داشت. آنها می گفتند که ید الهی بود که برای نجات آنها بلند شد. آنها توضیح می دادند که حفظ و حمایت الهی از طریق جنرال النبی بود که نامش نشان می دهد که وسیله ای در دست خداوند است. اسم ”النبی“ مشابه ”ال

۱ Lord Cu rzon. توضیح مترجم: نام کامل وی George Nathaniel Du rzon است که در سال ۱۸۵۹ متولد شد و در ۱۹۲۵ وفات یافت. سیاستمدار انگلیسی و از سال ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۵ فرماندار هند بود. القاب بارون و مارکیز را داشت. نقل از فرهنگ وبستر کالجییت

۲- Lord Lamington

۳ Lord Balfou - نام کامل وی Arthu rJames Balfou r است. تولد ۱۸۴۸ و وفات ۱۹۳۰. فیلسوف و سیاستمدار انگلیسی است که دارای لقب Earl بود- مترجم

۴ Gen. Allenby- نام کامل وی Edmond Henry Hynman Allenby است. ولادت ۱۸۶۱ و وفات ۱۹۳۶ میلادی. فیلد مارشال انگلیسی ملقب به ویسکونت اول - مترجم.

نبی " است که در عربی بمعنای " پیامبر " است. بیش از نیم قرن همین نفوس از اهمیّت وجود حضرت بهاء‌الله و امر ایشان در میانشان غافل بودند.

جنرال النبی فرامینی را خطاب به افسر مسئول در حیفا برای تضمین امنیّت حضرت عبدالبهاء صادر کرد. النبی بعد از تسخیر حیفا تلگرامی به لندن مخابره کرد. وی از مقامات تقاضا کرد، " به عالم اعلان نماید که حضرت عبدالبهاء سالم هستند. " ^(۱) توطئه افسر ترک یعنی جمال پاشا عقیم ماند. او که در میدان نبرد مغلوب شده بود از مملکت منهزم گردید. او بعدها موقعی که در حالت تبعید در قفقاز سفر می‌کرد بقتل رسید.

سرنوشت جمال پاشا تنها حاشیّه مختصری بر تاریخ پرتلاطم آن ایام بود. حتی سقوط حکومت ترکیه در ارض مقدّس نیز تا حدی فاقد اهمیّت بنظر رسید.

جواب اهل عالم به پیام الهی از اهمیتی بمراتب بیشتر و عظیم تر برخوردار بود. پیام مزبور در اثر اسفار حضرت عبدالبهاء که در بعد وسیعی اعلان شده بود و در نتیجه مکاتیب آن حضرت، در قارات اربعه ابلاغ گردیده بود. مقتدرترین مستبدین که بین نوع بشر و رسول وحدت حائل بودند معدوم گشته بودند. حکومت جدید و ملل جدید بوجود آمده بودند.

بسیاری از اعظم دولتمردان، مصلحین و متفکرین این عالم جدید با حضرت عبدالبهاء ملاقات و مفاوضه نموده بودند. بسیاری از اینها در تکریم و تعظیم علم و حکمت و شخصیت ایشان و چشم‌انداز ظهور والد ایشان طریق مبالغه پیمودند و حق مطلب ادا کردند.

اکنون زمان عمل فرا رسیده بود. دولتهای جمهوری و سلاطین مشروطه زمام قدرتی را در قبضه اختیار گرفته بودند که قبلاً در ید اقتدار هوهنزولرنها و رومانوفها بود. آنها با آن چه می‌کردند؟

۱- برای ملاحظه شرح کاملی از آن ایام پر مخاطره به کتاب قرن بدیع جلد سوم مراجعه فرمایید.

فصل سیزدهم - سقوط سلاطین در همه جا

”یا ایها الملوک قد قضت عشرين من السنین“

۱- سقوط سلاطین در همه جا

آثار حضرت بهاء الله و خطابات عمومی حضرت عبدالبهاء در سراسر اروپا و آمریکا انتشار یافت چه که تنها مخاطبین آن الواح طرف خطاب و دعوت الهی نبودند. جمیع حکام و امراء مسئول امانتی بودند که پذیرفته بودند. و حال، زمانی فرار سیده بود که آنها می بایست با اعمال عدل و داد این امانت را جواگو باشند. این دعوت و تقاضا در هیچ موردی بجز سلاطین به این صراحت تخصیص نیافت. انحطاط متعاقب در عظمت و اقتدار سلاطین و سقوط آن همه تاج و تخت در اطراف و اکناف عالم جز در ارتباط با غفلت آنها از پیام الهی قابل درک نیست. حضرت بهاء الله آنها را از خسارت عظمی و بلای کبرایی که در صورت عدم اعتناء به وصایای عنایت شده به ایشان بدان مبتلا خواهند شد انداز فرمودند:

یا ایها الملوک... ماتجسستم فی امره بعد الذی کان هذا خیر لکم عما تطلع الشمس علیها ان انتم
من العالمین^(۱)

حضرت بهاء الله در جستجوی آن رهبر عظیم آدمیان بودند که مایل بهرگونه فداکاری لازم برای استقرار عدالت بود، عدالتی پایدار نه برای شرق و غرب، برای غنی یا فقیر، نور یا ظلمت، کلیمی یا جز آن، بلکه برای جمیع انسانهایی که در این یک وطن، یک سیاره خاکی می زیستند. ولی این جستجویی حاصل بود.

حضرت بهاء الله عظمت چنین رهبری را اینگونه مورد مدح و ستایش قرار دادند:

طوبی لملک قام علی نصره امری... انه بمنزله البصر للبشر... و راس الکرّم لجسد العالم...^(۲)

قریب نیمی از عمر را حضرت بهاء الله با صبر و بردباری به انتظار قیام چنین سلطان یا رهبری نشستند.

۱- سورة الملوک، مجموعه الواح ملوک ص ۴ - ۲ - منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۱۳۸

ایشان مشتاق بودند که در صورت امکان در ایام حیات مبارک خود "اثمار" چنین عمل قهرمانی را مشاهده فرمایند. آن حضرت اعلام فرمودند، عالم می تواند عالمی دیگر شود و اهل عالم، نفوسی دیگر، مشروط بر این که به ندای ایشان پاسخی مثبت دهند.

حال، انسان باید به جای "صلح اعظم" خود را با "صلح اصغر" قانع کند. عالم بشری بخاطر امتناع از اجابت دعوت آن حضرت، می بایست با تحمل آلام و اوجاع کثیره راه خود به سوی هدف اتحاد و صلح عالم را باز و هموار سازد.

بهر حال، احدی از سلاطین و هیچیک از ملل در اجابت دعوت ایشان قیام نکرد و بالاخره حضرت بهاء الله متأثر از این عکس العمل اهل عالم فرمودند:

يا ايها الملوک قد قضت عشرين من السنين... و ما کنتم من المانعین بعد الذی ینبغی لکم بان تمنعوا الظالم عن ظلمه و تحکموا بین الناس بالعدل لیظهر عدالتکم بین الخلائق اجمعین...^(۱)

رهبران ناس به "ذئاب" اجازه دادند که در حق "اغنام" آنها مرتکب "ظلم و بی عدالتی" گردند. لهذا دیگر امکان به تعویق انداختن ساعت مجازات وجود نداشت. حضرت بهاء الله بیان تکان دهنده ای را اعلام فرمودند. ایشان بیان کردند که "قدرت" توسط خداوند از سلاطین "اخذ شد" و "اریاح بلا" عنقریب از جمیع جهات بر آنها خواهد وزید.

حضرت بهاء الله درباره سلاطین ارض فرمودند:

"آنها از قبل مأخوذ شده اند ولی خود آگاه نیستند"^(۲)

از زمانی که اولین الواح سلاطین ارسال گردید و مورد بی اعتنائی واقع شد تا زمانی که اولین سلطان سرنگون گردید فقط دو سال گذشت. پادشاه فرانسه، ناپلئون سوم که دو مرتبه به نصایح حضرت بهاء الله با تحقیر برخورد نمود و بالصراحه به ایشان اهانت روا داشت اولین نفسی بود که از سریر سلطنت ساقط گشت. طی دهه های متعاقب آن شمار بی پایانی از همتایان تاجدار وی معدوم گشتند.

صورت ذیل که به ترتیب تاریخ حدود تنظیم شده است، فهرستی جزئی از وقایعی است که به علامیه تاریخی حضرت بهاء الله به تاجداران عالم مربوط می گردد و سرنوشتی است که برخی از سلاطین بزرگ و مقتدر عالم بدان مبتلا گشتند:

- | | |
|---------------------------------|-------------|
| ۱- سقوط سلطنت فرانسه | ۱۸۷۰ میلادی |
| ۲- قتل سلطان عبدالعزیز | ۱۸۷۶ میلادی |
| ۳- قتل ناصرالدین شاه | ۱۸۹۶ میلادی |
| ۴- سرنگونی سلطان عبدالحمید ثانی | ۱۹۰۹ میلادی |
| ۵- سقوط سلطنت پرتغال | ۱۹۱۰ میلادی |
| ۶- سقوط سلطنت چین | ۱۹۱۱ میلادی |

۱- سورة الملوک، مجموعه الواح ملوک ص ۱۴

۲- توضیح مترجم: متأسفانه نویسنده مأخذ این بیان را ذکر نکرده است لذا ترجمه شد.

۷- سقوط سلطنت روسیه	۱۹۱۷ میلادی
۸- سقوط سلطنت آلمان	۱۹۱۸ میلادی
۹- سقوط سلطنت اتریش	۱۹۱۸ میلادی
۱۰- سقوط سلطنت مجارستان	۱۹۱۸ میلادی
۱۱- سقوط سلطنت ترکیه	۱۹۲۲ میلادی
۱۲- سقوط سلسله سلطنتی قاجار	۱۹۲۵ میلادی
۱۳- سقوط سلطنت اسپانیا	۱۹۳۱ میلادی
۱۴- سقوط سلطنت آلبانی	۱۹۳۸ میلادی
۱۵- سقوط سلطنت صربستان	۱۹۴۱ میلادی
۱۶- سقوط سلطنت ایتالیا	۱۹۴۶ میلادی
۱۷- سقوط سلطنت بلغارستان	۱۹۴۷ میلادی
۱۸- سقوط سلطنت رومانی	۱۹۴۷ میلادی
۱۹- سقوط سلطنت مصر	۱۹۵۲ میلادی
۲۰- سقوط سلطنت عراق	۱۹۵۸ میلادی
۲۱- سقوط سلطنت یمن	۱۹۶۲ میلادی

نفوسی که در میدانی که از ابتدای رسالت حضرت بهاءالله ارباب مجازات الهیه بر آن متضوع گشته است بتحقیق و بررسی می پردازند به منظره‌ای وسیع و پیرامنه و نیز هولناک و حیرت‌بخش مواجه می گردند. مورخین و سیاستمداران کتابهای زیادی درباره این "امپراطوری‌های ساقط و هابط" برشته تحریر درآورده‌اند. محققین بی‌هوده سعی کرده‌اند این منظره جالب توجه را صرفاً بر اساس قوای سیاسی و تاریخی توضیح دهند.

مجلات و مقالات اتحادیه‌های خبری جلال و شکوه عصر ویکتوریا و ادوارد با سلاطین پر حشمت و جلال و دربارهای پر عظمت بی‌مثیل و نظیرشان را مورد تمجید و تحسین قرار دادند. لکن با تلاش بی‌اثر و ثمری سعی کردند "قوای سرنوشت ساز مهلکی را که بر حیات آنها نقطه ختام را گذاشت" کشف و بیان نمایند. زمانی که حضرت بهاءالله در نقطه دورافتاده ادرنه در سال ۱۸۶۷ اولین لوح مبارک را ارسال داشتند احدی نمی‌توانست اضمحلال جهانی نهادی را پیش‌بینی کند که بعنوان رکن اصلی و مرکزی هر تمدنی در تاریخ محسوب می‌شد. ذهن عموم مردم نمی‌توانست جهانی بدون سلطان و سلطنت تصور نماید. هیچ مورخ فهیم و آگاهی، هیچ فیلسوف و سیاستمداری مهیای پیش‌بینی چنین واقعه‌ای نبود.

بر عهده رسول الهی بود که علناً و جهراً در سراسر عالم "اضمحلال و ختام حیات سلاطین" را اعلام

کند.

"خانه بزرگ بخرایبها... تلف میشود." (۱)

۲- از فراز قله جبل کرم

با اكمال اظهار امر و اعلام مأموریت حضرت بهاء‌الله به سلاطین، "یوم عظیم و هولناک" که حضرت ارمیاء نبوت فرموده طلوع کرده بود و حرکت خود را به اوج غضب‌آلوده ظهرگاهی اش را ادامه می‌داد. حضرت ارمیاء نبوتش را در ارتباط با یوم شخص موعود بیان فرمود. او فرمود که خداوند با سلاطین ظالم و ستمگر ارض چه خواهد کرد:

کاسه شراب این غضب را از دست من بگیر و آن را به جمیع امتهایی که ترا نزد آنها میفرستم بنوشان تا بیاشامند... و جمیع پادشاهان شمال خواه قریب و خواه بعید هر یک با مجاور خود و تمامی ممالک جهان که بر روی زمینند... و بایشان بگو یهوه صبا یوت... چنین میفرماید بنوشید و مست شوید و قی کنید تا از شمشیری که من در میان شما میفرستم بیفتید و برنخیزید... بی عقوبت نخواهید ماند زیرا یهوه صبا یوت میگوید که من شمشیری بر جمیع ساکنان جهان مأمور میکنم... (۲)

عقوبت به نهایت حد خود رسید.

خاندان هوهنزولرن، هاپسبورگ، رومانوف، بناپارت، عثمان و قاجار معدوم شدند. اکثر سلسله‌های کوچکتر و سلاطینی که بر وجه ارض حکومت می‌کردند از بین رفتند. "گردابی" که حضرت اشعیا و عده داده بود می‌آمد و سلاطین و امراء را از تمامی وجه ارض می‌زدود.

شاید هیچیک از انبیاء عهد عتیق این بلای آتی سلطنتی را واضح تر از عاموس نبی نبوت نکرده باشند. همین عاموس نبی بود که با آن دقت و صحت وقایع ظاهری ایام حضرت باب، مبشر امر بهائی را که به دست یک دسته تفنگدار ۷۵۰ نفری به شهادت رسید پیش‌بینی کرده بود.

حضرت عاموس نبی همانگونه که حضرت اشعیا قبل از وی نبوت کرده بود، پیش‌بینی کرد که در "یوم گردباد"، "شاه و امرای او" به اسارت خواهند رفت. "قحطی و تشنگی" برای استماع "کلام الهی" وجود خواهد داشت. نوع بشر غرقه در او هام، مشرک و ماده پرست، در جستجوی "کلام الهی" به هر سوی خواهد دوید" ولی آن را نخواهد یافت.

حضرت عاموس فرمود که در آن روز خداوند از صهیون و از "فراز قله کرم" خواهد غریب و از مکان خود "هلاک" خواهد ساخت. خداوند خواهد آمد و "ساکت نخواهد نشست."

کلام حضرت بهاء‌الله اینک بهرگونه‌ای شوم و هولناک در اماکن متروکه تخلیه شده طنین می‌افکند:

یا معشر السلاطین... ان لن تستنصحوها بما انصحناکم فی هذا الكتاب بلسان بدع مبین یاخذکم العذاب من کل الجهات و یا تیکم الله بعدله اذا لاتقدرون ان تقوموا معه و تكونن من العاجزین فارحموا علی انفسکم و انفس العباد...^(۱)

این اظهارات حیرت آور رسول الهی به عصر ما است که بیان می دارد زمان مجازات جمیع اعمالی که موجد ظلم و تجاوز باشد فرار سیده است. هیچ ظالم و ستمگری، هر قدر که مقتدر باشد، نمی تواند با قوایی که اینک در عالم ایجاد شده است مقابله نماید:

خداوند قدیر هرگز از ظلم و عدوان اهل جفا چشم نپوشیده و نخواهد پوشید خصوصاً در این ظهور اعظم که قهر و سخط الهی ظالمان ارض را بتمامه احاطه نموده^(۲)

حضرت بهاء الله از محلّ اسارت خود در عکا، از "باب امید"ی که هوشع نبی و عده داده بود، در سنوات اخیر حیات مبارک به ملاحظه و بررسی عالم، اهل آن و عکس العمل ایشان به دعوت آن حضرت پرداختند. حضرت بهاء الله بعد از سالهای طولانی نصیحت و دعوت مداوم می توانستند با اطمینان و بلا تردید با حزن و الم بیان دارند:

فی الحقیقه در ارشاد ناس و القاء کلمه الهی و ابلاغ پیام آسمانی که از جانب خداوند مقتدر مجید بر آن مأمور بوده کوتاهی نرفت.^(۳) اگر آنان به کلام من توجه می کردند و بسمع قبول استماع می نمودند البته ارض ارض دیگر مشاهده می شد.^(۴)

دلیل عرضه شد و برهان اقامه گردید. نبوّات تحقّق یافت. فک رحیق مختوم صورت پذیرفت. موعود جمیع ادیان، ملل و امم مأموریت الهی خویش را در اظهار امری جهری و جهانی و اعلان پیامی عالمگیر انجام داد بنحوی که عیون انسان فانی هرگز مماثل و مشابه آن را قبلاً مشاهده ننموده و ملاحظه نکرده بود. حضرت بهاء الله در ایام اخیر عمر مأموریت عالم ترابی خود فرمودند:

هل بقی لاحد فی هذا الظهور من عذر لا ورب العرش العظیم قد احاطت الایات کل الجهات و القدره کل البریه...^(۵)

۱- سورة الملوک، مجموعه الواح ملوک ص ۹

۲- نقل ترجمه بیان مبارک از صفحه ۴۲۱ قرن بدیع جلد دوم

۳- نقل ترجمه از صفحه ۸-۴۰۷ قرن بدیع ج ۲ - ۴ - ترجمه

۵- قرن بدیع ج ۲ ص ۴۰۸

فصل چهاردهم - و جمیع نفوس در ظل سلاطین

زود است بساط عالم جمع شود" (۱)

۱- میراث سلاطین

هاپسبورگها و هوهنزولرنها رفتند لکن میراث خود را باقی گذاشتند. افسوس که جمیع نوع بشر وارث آنها هستند.

مصیبت بار آنگه، تنها سلاطین نبودند که از اجابت حاجات عصر جدید و نیز جواب مثبت به رسول الهی که از جانب وی تکلم می فرمود امتناع نمودند. وقتی که جنگ اول جهانی به پایان رسید، تنها یکی از رؤسای ممالک لاجل حمایت و ایجاد جهانی که حضرت بهاء الله در نظر گرفته بودند قیام کرد. حضرت بهاء الله سالها قبل از آن در اظهار امر خود به سلاطین از آنها برای تأسیس "محکمه" بین المللی برای قضاوت بین ملل دعوت کردند. در اواسط قرن نوزدهم این فکر و نظر، یک تفکر انقلابی بنظر می رسید.

مشخصاتی که ایشان پیشنهاد فرمودند، از آن هم انقلابی تر بود:

سلاطین و امراء ارض باید در آن حضور یابند و در جزئیات آن شرکت داشته باشند، و باید طرق و وسائلی را لاجل تأسیس صلح اعظم عالم در نظر بگیرند. (۲)

محکمه کبرای بین المللی صرفاً یک کنفرانس، یک محل بحث نمی بایست باشد. باید از قدرتی لاجل تقویت صلح برخوردار باشد، قدرتی که منبعث از اتفاق و اتحاد جمیع دول باشد:

ان اتحدوا یا معشرالملوک... ان قام احد منکم علی الاخر قوموا علیه ان هذا الا عدل مبین. (۳)

طی کنفرانس های صلح سال ۱۹۱۹، وودرو ویلسون (۴) رئیس جمهور ایالات متحده، برای تضمین صلحی پایدار برای تشکیل "مجمع ملل" دعوت عمومی بعمل آورد. صبیۀ رئیس جمهور علاقه خاص و

۱ - منتخبات آثار حضرت بهاء الله ص ۱۳

۲ - ترجمه

۳ - لوح ملکه ویکتوریا، مجموعه الواح ملوک ص ۱۳۸

۴ - Woodrow Wilson

عمیقی نسبت به ظهور جدید نشان می‌داد. پریزدنت ویلسون، اعم از این که ناشی از این ارتباط بوده باشد، یا صرفاً منبعث از آرمان‌های شخصی وی که انطباق بسیار با روح عصر داشت، از همتایان خود دعوت کرد که در این اولین تجربه معتدل و محافظه کارانه کنترل بین‌المللی به او بپیوندند.

آنچه که حاصل آمد، حکایتی آشنا و مصیبت بار بود. بعثت جاه‌طلبی‌های سیاسی سایر ملل، این دولتمردی که "بنحو مصیبت باری ارزش و قدرش ناشناخته ماند" ظالمانه با طرز رفتاری که بسیاری از هموطنانش اتخاذ کردند مایوس و ناامید گشته رؤیایش را شکست خورده و ابطال شده یافت. حیات خود را وقت مساعی بی‌ثمری برای تضمین حمایت ایالات متحده از هیأت جهانی نوبنیاد کرد.

وقتی که مجمع اتفاق ملل بوجود آمد از اقتدار کافی برای تضمین اجرای تصمیماتش محروم ماند. سالها قبل از آنکه لیل ظلمانی در سال ۱۹۳۹ اروپا را احاطه نماید، "مجمع صلح" به یک محل بین‌المللی تمسخر و استهزاء تبدیل گشت.

لوح حضرت بهاء‌الله خطاب به "اصحاب مجالس در جمیع ممالک" حاوی اخطاری هشدار دهنده و واضح به حکومتی است که جانشین سلطنت‌ها شدند:

فانظروا العالم کھیکل الانسان انه خلق صحيحاً كاملاً فاعترته الامراض بالاسباب المختلفه المتغايره... اشد مرضه بما وقع تحت تصرف اطباء غير حاذقه الذين ركبوا مطيه الهوى...^(۱)

این یادآوری و تذکر ویرانی منبعث از ماجراهای نظامی کوتاه‌فکرانه و جاهلانۀ سلاطین را اذن و اعیه‌ای نبود تا استماع نماید و سمع آماده‌ای تا اصغاء کند. در جمیع عالم تنها راه حل ارائه شده برای مسائل و مشکلاتی که جامعه بطور مداوم در آن مستغرق می‌گشت، راه حلی سیاسی یا در بهترین نوع خود، راه حلی اجتماعی و اقتصادی بود. تا ایام و شهور اخیر، جمیع نظراتی که مدعی بود ریشه و اساس بی‌نظمی‌ها و آشفتگی‌ها، امری روحانی است با تمسخر و ناشکیبایی مواجه می‌شد.

این کلمات زندانی عکا که یک قرن پیش به آن تفوه فرمود، در این عصر هیروشیمایی هشدار دهنده است:

اسباب عجيبه غريبه در ارض موجود ولکن از افئده و عقول مستور و آن اسبابیست که قادر است بر تبدیل هواء ارض کلها و سمیت آن سبب هلاکت^(۲)

و بالاخره فرمود:

...ظلم سراسر عالم را فراگیرد و پس از یک تشنج عالمگیر آفتاب عدالت از افق ملکوت غیب طلوع نماید.^(۳)

زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد ان ربک لهو الحق علام الغیوب^(۴)

۱- لوح ملکه ویکتوریا، مجموعه الواح ملوک ص ۱۳۴

۲- کلمات فردوسی، ورق نهم، نبذة من تعالیم ص ۵۴ ۳- نقل ترجمه از قد ظهر یوم المیعاد ص ۷۳

۴- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ص ۱۳

”مسیحیان مغرب، عالم را بسوی حضرت بهاء‌الله هدایت خواهند کرد.“

۲- نظرگاهی جدید از تاریخ

درباره خود چه داریم که بگوییم؟ دربارهٔ میلیونها نفوسی که ”نوع بشر“ی را تشکیل می‌دهند که حضرت بهاء‌الله قصد داشتند آنها را از اثرات سوء غفلت سلاطین و پادشاهان مستبد حفظ و حمایت کنند چه می‌گوییم؟

پیام حضرت بهاء‌الله نه تنها دول عالم بلکه فرد فرد نفوس انسانی را مخاطب قرار می‌داد. چقدر عجیب و حیرت‌آور است تمدن ما که اتم را تسخیر کرد، فضا را مورد کنکاش و تفحص قرار داد، بسیاری از اسرار معجزه‌آسای طبیعت را کشف کرد، ترقیت درخشان بیشماری در جمیع شعب علم و دانش نمود، باید عالم روحانی را تقریباً بطور کامل کشف نشده و تفحص نگشته رها ساخته باشد.

چگونه این اتفاق روی داده است که انسان با منابع بیشمار و نبوغ بی‌نظیر و مثیل، از مهم‌ترین حقایق یعنی ادراک اخلاقی و روحانی تاریخ غفلت کرده باشد؟

تعالیم بهائی خاطر نشان می‌سازد که هدف حقیقی از حیات، اتخاذ و توسعهٔ خصوصیات و سجایای ممدوحه است. ایجاد فضائل اخلاقی و معنوی و وظیفهٔ حقیقی حیات برای انسان‌ها و ملتها است.

هرآنچه که در حصول این هدف مؤثر باشد ارزشمند است و باید مورد تشویق و ترغیب واقع گردد. هرآنچه که آن را سرکوب کند، مانع شود، یا به تأخیر اندازد بی‌ثمر است و باید مردود و مطرود شمرده شود. تمامی حیات حول این محور حرکت می‌کند و لیل و برهانی برای حیات است. هر حادثه‌ای در حیات و زندگی به ثمر و اثر غایی آن و ارزشی که در ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم با این هدف اصلی دارد وابسته است. اگر در جهت گسترش این امر مؤثر باشد دارای ارزش و مورد تقدیر است و اگر مؤثر نیست فاقد هرگونه ارزشی است.^(۱)

هر فلسفه‌ای که به طریقی این نظرگاه زندگی را ممد و مورث پیشرفت نباشد بی‌اثر و ثمر است. هر نفسی که هم و غم خود را وقف اکتساب هر آنچه جز این نماید و به کسب ثروت، حصول لذات، جمع‌آوری تجملات، تعقیب آمال جاه‌طلبانه و کسب شهرت یا فتح و ظفر در هر زمینه بنماید و به آن هدف خود به عنوان ارزشی مستقل و مجزا از انگیزه‌های روحانی و اخلاقی زندگی‌اش ببیند، دیر یا زود محکوم به بدبختی و یأس و مواجهه با تلخی و مرارت است.

چنین شخصی فاقد هدفی حقیقی در زندگی است. او در معرض یأس و قنوط و خودویرانی به هر شکلی است. او تدریجاً با یأس یا افراط در لذات جسمانی که از طریق آن بیهوده می‌کوشد از تقدیر خویش فرار نماید، خود را به ورطهٔ نابودی می‌اندازد.

این مصیبت و فاجعه، امروزه در سطحی گسترده در بعد جهانی اتفاق می‌افتد.

احدی به ما محبت نمی‌ورزد، نه مادران ما، نه پدران ما، فرزندان ما، همسران ما، محبوبان ما، احدی

عشق نمی‌ورزد.

۱- به کتاب Heart of the Gospel اثر جناب جرج تاونزند صفحات ۱۸ و ۱۹ مراجعه فرمایید.

خانواده و دوستان ما تنها به کیفیات درونی که ما داریم عشق می‌ورزند، به مهربانی، سخاوت، محبت و شفقت، عشق، عدالت، انصاف، وقار و متانت، ملاحظه، اینها مورد محبت و علاقه آنها است. با افزایش این سجایا در ما، محبت آنها به ما ازدیاد می‌یابد. با سلب این فضائل از ما، محبت ایشان به ما نقصان پذیرفت به عدم قرین می‌گردد.

آنچه که در مورد افراد انسانی مصداق دارد در مورد ملل و تمدن‌ها نیز صدق می‌کند. وظیفه اصلی حیات کسب این فضائل باطنی اخلاقی و معنوی، هم برای افراد و هم برای جامعه است.

در قیاس، هر هدف دیگری بی‌معنی و مفهوم می‌باشد.

جهان امروز اکثر این فضائل را از دست داده است و این سیر نزولی همچنان ادامه دارد. هم انسان‌ها و هم ملتها مجذوب جذر و مد ماده‌گرایی پوچ و تهی می‌گردند. این جریان بطریق باید در جهت معکوس حرکت کند. باین علت است که ظهور حضرت بهاءالله واقع شده است. مأموریت امر مبارک این است.

کلیساها از یافتن درمان این درد عاجزند چه که پزشک الهی خود یعنی حضرت مسیح را از دست داده‌اند. روح آن حضرت یک قرن پیش، موقعی که در جلال پدر یعنی حضرت بهاءالله رجعت فرمود، کلیساها را ترک کرد. چه که کلیساها و رهبران آنها، همانند ظهور اول وی، به او پشت کردند و اقبال نمودند. همین مطلب در مورد هر یک از سایر ادیان بزرگ سلف صدق می‌کند.

اگر این مورد صدق نداشت، پیشوایان مذهبی ادیان عالم به پیامی که مدعی بودند قرن‌ها اشتیاقش را داشته‌اند جواب مثبت می‌دادند. چه که رسول الهی بهمان وضوحی که سلاطین را مخاطب قرار داد، مستقیماً با ایشان چه بطور انفرادی و چه جمعی سخن گفت.

مثلاً او با پاپ پی نهم^(۱) سخن گفت. داستان این مواجهه و انعکاس آن در تاریخ نوین ممکن است جالب‌ترین فصل تمامی این نمایش روحانی باشد.

حضرت بهاءالله به پاپ فرمودند که ایشان یعنی حضرت بهاءالله همان ابّ سماوی هستند که حضرت مسیح یعنی ابن، و عده فرموده بود. همان نفسی که پاپ بانتظارش بود، نفسی که "رئیس القوم" بنام مقدّس وی، احراز مقام نموده بود.

کلیسا فقط یک قرن سکوت کرد. ولی بذرها کاشته شد. بگذارید ببینیم یکصد سال بعد چه اتفاقی افتاد.

۱ - Pope Piu six - دو بیست و پنجاه و نهمین پاپ عالم مسیحی که دو سال بعد از اعلان امر حضرت اعلی بر تخت حضرت مسیح تکیه زد (-۱۸۷۸ ۱۸۴۶) و بالاخره مغلوب قدرت و ویکتور امانوئل پادشاه ایتالیا گردید و با کمال ذلت و خواری و حقارت درگذشت. (نقل توضیحات از صفحه ۷۱ مجموعه الواح ملوک) نام اصلی این پاپ Giovanni Maria Mastai-Ferretti بود او در ۱۳ می ۱۷۹۲ در Senigallia واقع در ایتالیا متولد شد و در ۷

”یا رئیس القوم“

۳- انعکاس صدای گذشته

چند نفر از مسیحیان تا کنون رساله پاپ^(۱) یعنی بخشنامه‌ای^(۲) را که وی تحت عنوان ”صلح بر روی کره ارض“ خطاب به اساقفه صادر کرد مطالعه کرده‌اند؟ اکثر پروتستانها نمی‌توانسته‌اند توجه کمتری داشته باشند. ولی چند نفر از کاتولیک‌ها از محتوای آن آگاهند!^(۳) حضرت بهاءالله بسادگی و وضوح به رئیس القوم فرمودند که ”اب“ که ”ابن“، یعنی حضرت عیسی مسیح، ظهورش را وعده داده بود ظاهر شده است. حضرت بهاءالله فرمودند که نفس ایشان همان ”اب سماوی“ است.

جواب و عکس‌العمل پاپ چندان مسرت‌بخش نبود.

شاید آن طرز رفتار یکصد سال قبل قابل درک بود. تأسف آور ولی قابل درک. رئیس جهانی هیچ مذهبی، وقتی که مقام و موقعیت مقتدرانه‌اش بمبارزه گرفته می‌شود، احتمال ندارد اعماق وجودش برانگیخته گردد، بالاخص اگر چنین ادعای بظاهر مضحک آن را بمبارزه خوانده باشد، ادعایی که از یک زندان جزایی توسط یک تبعیدی محکوم نوشته شده باشد.

قیافا^(۴) وقتی که حضرت مسیح به او فرمود که ”ابن‌الله“ است دچار حالت جذبه و خلسه نشد. او با حضرت عیسی مواجهه حضوری داشت. او حضرت مسیح را کافر خواند.

لذا می‌توانیم عکس‌العمل صادره از پاپ در قبال لوح مبارک حضرت بهاءالله را تصور کنیم. احدی حتی زحمت کافر خواندن حضرت بهاءالله را به خود نداد. با اینکه ادعای ایشان بمراتب جسورانه‌تر بود. حتی دادگاه سلطنتی دربار پاپ،^(۵) اضطراب و تشویشی را که در میان معدودی از سلاطین ایجاد شده بود از خود نشان نداد. در عوض، پرده‌ای از سکوت اطراف کل این موضوع فرود آورد.

پس آنگاه، دقیقاً در همان سال و همان ماه یکصدمین سالگرد اعلام عمومی و جهری امر حضرت بهاءالله به عالم که تحقق و عود مبارکهٔ جمیع کتب مقدسه را بشارت می‌داد، پاپ جان بیست و سوم بخشنامه

۱- Pastoral Letter پاپ جان بیست و سوم Pope John XXIII متولّد ۱۸۸۱، و متوفی در ۱۹۶۳، وی که نام حقیقی‌اش Angelo Giusseppe Roncalli بود از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۳ بر مسند ریاست روحانی مذهب کاتولیت

۲- Encyclical

جالس بود - مترجم

۳- Pacem in Terris این بخشنامه در سال ۱۹۶۳ صادر شد. وی در این اعلامیه طرحی برای صلح میان افراد بشر و بین ملل مطرح ساخت. این طرح در شورای کلیساها مطرح گردید ولی عمر پاپ جان بیست و سوم وفا نکرد تا نتایج آن را مشاهده کند. در اثر آن، شورای کلیساها اصلاحات گسترده‌ای در ایجاد روابط دوستی با سایر مذاهب انجام داد - مترجم به نقل از دائرةالمعارف بریتانیکا

۴- Caiaphas روحانی بزرگ یهودی که حکم بر قتل حضرت مسیح داد - م

۵- Cu ria دادگاه سلطنتی دربار پاپ که منبعث از نام مشابه در روم باستان است که از جمله تقسیمات سیاسی مملکت بود. طبق روایات، رمولوس ملّت را به سه قبیله و سی کوریه Cu ria تقسیم کرد و هر یک از اینها خود به چند خانواده تقسیم می‌شد - مترجم به نقل از دائرةالمعارف بریتانیکا

خود را صادر کرد که "مورد تحسین تمام عالم واقع گردید." تحسین مزبور، صحیح و بجا بود. نه تنها این بخشنامه به مسائلی که جهان با آن مواجه بود می پرداخت، بلکه نفس پاپ هم یک محبّ واقعی همنوعانش و یک موجود بشری مقدّس بود.

رئیس القوم، در این بخشنامه از مواضع ذیل سخن گفت:

صلح جهانی،

یک جامعه جهانی واحد،

تحرری حقیقت،

تعلّم و تربیت عمومی،

تساوی حقوق رجال و نساء

وحدت نوع بشر،

وحدت الوهیت،

انطباق علم و دین،

خلع سلاح عمومی،

هشدار در ارتباط با انرژی اتمی،

تعدیل معیشت از طریق یک راه حل روحانی.

آیا این مواضع پیشنهادی آشنا نیستند؟

آنها جمعاً همان اصول امر بهائی هستند. آنها تعالیم و وصایایی هستند که حضرت بهاءالله به سلاطین و رهبران مذهبی عالم، بیش از یک قرن قبل از آن که بالاخره رئیس القوم دقیقاً یکصد سال بعد به سخن آید، اعطاء شده بود.

آن کلام حضرت بهاءالله که سالها قبل خطاب به پاپ که در رم بود بیان شده بود. اینک بعد از یک قرن بچه قدرت و شدتی در سرسرای تاریخ طنین می افکند:

ان یا رئیس القوم ان استمع لما ینصحک به مصور الرمم^(۱)

پاپ جان بیست و سوم، بخاطر محبّت خالصانه اش به بشریت و هدایت خردمندانه اش به عالم آشفته و مضطرب، به اخذ جایزه صلح نوبل نائل گردید. در جمیع اکناف و اطراف عالم، او مورد تحسین و تمجید مردم و مطبوعات قرار گرفت.

معهدا او جز انعکاسی ضعیف، آنها بعد از یکصد سال، از تعالیم حضرت بهاءالله نبود. او فقط اندیشه های متعالی و آرمانی را که بیش از یکصد سال توسط رهبران مذهبی و غیر مذهبی انکار شده بود به نوع بشر عرضه کرد.

پاداش و مکافات حضرت بهاءالله چه بود؟

حدود نیم قرن بسیاط قهر مکافات شد، اسیر سلاسل و زنجیر گردید، از وطن مألوف تبعید گشت و در اعماق سجن مسجوس شد. او به عداوت با مذهب و نظم مدنی و اجتماعی متهم و محکوم گردید. نفرت بارترین و لجوج ترین نفوسی که این تعالیم را مردود می شمردند پیشوایان مذهبی بودند. اگرچه پیشوایان مسلمان محققاً مقدم بر دیگران بودند، لکن حقیقت تلخ آن است که نفوسی که بیش از همه مروج افتراها بودند، مسیحیان بودند، یعنی مبلغین مسیحی که خوف داشتند مریدانی را که با حرارت تمام حفظ می کردند از دست بدهند.

در عین حال، کلیسای آنها اندک اندک به اثرات بتعویق افتاده ظهور مبارکی که مدتها در انتظارش بودند پی می بردند.

”اطلع من افق البیت“

۴- انعکاسی بیشتر از همان قلم

توجه به هر واقعه عظیمی که در عالم مذهبی امروزه رخ می‌دهد بدون پیگیری آثار القایی کلمات حضرت بهاء‌الله که سالها قبل خطاب به مذهب‌یون قرن نوزدهم بیان شده بود تقریباً غیر ممکن است. چند نفر از کاتولیک‌ها از اهمیت دیدار پاپ پل ششم^(۱) از سازمان ملل متحد آگاهند؟ چند نفر از مسیحیان از نتایج ضمنی دیدار پاپ از شورای جهانی کلیساها در سویس یا سفر وی به کامپالا پایتخت اوگاندا اطلاع دارند؟ جمیع این وقایع ”ریشه“ در لوح مبارک حضرت بهاء‌الله دارند که بالغ بر یک قرن پیش به پاپ در رم نوشته شد.

حضرت بهاء‌الله از پاپ پی نهم دعوت فرمودند که، ”قم باسم ربک“. ایشان پاپ را تشویق فرمودند که، ”اطلع من افق البیت“ و از وی خواستند که ”انطق بذکر ربک بین الارض و السماء“. حضرت بهاء‌الله پاپ پی را تشویق فرمودند که ”بع ما عندک من الزینه المزخرفه“ که مالک بود و ”انفقها فی سبیل الله“. حضرت بهاء‌الله از پاپ دعوت نمی‌فرمودند به مجری داشتن اموری مبادرت نماید که نفس حضرت بهاء‌الله به میزان اتم و اکمل انجام نداده باشند.

وقتی ساعتی فرا رسید که حضرت بهاء‌الله اوامر خداوند قادر متعال را اجراء نمایند، در عنفوان شباب بودند. معهداً از شهرت، ثروت و مقام و موقعیت دنیوی گذشتند. حضرت بهاء‌الله از طبقه ممتاز و اشراف ایالت نور در ایران بودند. ایشان از آنچه را که در این عالم مورد ستایش است در تملک داشتند. حضرتشان جمیع آنها را ترک کردند، با این که می‌دانستند اتخاذ چنین تصمیمی نهایتاً ایشان را به کجا هدایت خواهد کرد. طی ساعاتی که پاپ پی نهم از توجه عموم و حکومت و سلطنت بهره‌مند بود، حضرت بهاء‌الله از اشرف مقامات دنیوی به حضيض ذلت ظاهره افتادند، از ثروت به فقر و از آزادی به سجن مبتلا گشتند. حضرت بهاء‌الله خداوند را بخاطر این ”امتحانات“ شاکر بودند و باین بیان ناطق:

گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی آخر در غلهای محکم بستی و بدنی را که بلباس حریر و دیبا راحت بخشیدی عاقل بر ذلت حبس مقرر داشتی^(۲)

اینک حضرت بهاء‌الله رئیس‌القوم را به تبعیت از این مثال و نمونه تشویق می‌فرمودند. ایشان به پاپ فرمودند که لاجل مساعتدت به اب سماوی، و عرضه تعالیم ایشان به اهل جمیع ادیان، قصر خود را ترک گوید.

ایشان در مدینه‌السجن که لوح مبارک را از آنجا برای پاپ پی نهم ارسال داشتند مرقوم فرمودند:
قد قید جمال القدم لاطلاق العالم و حبس فی الحصن الاعظم لتق العالمین و اختار لنفسه

۱- Giovanni Battista Montini که در سال ۱۸۷۹ متولد و در سال ۱۹۶۳ به مقام پاپی رسید - م.

۲- کتاب قرن بدیع، ج ۲ ص ۵۸

الاحزان لسرور الاکوان^(۱)

چنین وظایفی می‌بایستی از امور معموله توسط پاپ نیز می‌شد. پاپ خودش را خلیفه حضرت مسیح بر بروی ارض نامید. حضرت بهاء‌الله به وی فرمودند نفس موعودی که او به انتظارش بود ظاهر شده است. رجعت مسیح در مقابل عیون وی صورت گرفته و او قادر به زیارت وجه اوست. حضرت بهاء‌الله به پاپ هشدار دادند که مبادا بخاطر تفاوت اسم ایشان، آن حضرت را مردود شمارد و از اقبال ممنوع گردد:

ان یا پاپا...ایاک ان تمنعک الاسماء عن الله...اسکنت فی القصور و سلطان الظهور فی اخرج البيوت دعها لاهلها ثم اقبل الی الملکوت بروح و ریحان...^(۲)

پاپ پی هیچیک از این امور را انجام نداد. مقدر بود که پاپ پی نیز همانند حکام غیر مذهبی حکومت دنیوی خود را از دست بدهد. در آن ایام، پی نهم هم از مقام سلطنت روحانی برخوردار بود و هم نصیبی از سلطنت دنیوی و کشوری داشت. در عین حال، همانند هم‌تایان خویش، خود را در قبضه قدرت قوایی دید که در "یوم الهی" در عالم موجود گشته بود. در سال ۱۸۷۰، تنها یک سال بعد نزول لوح مبارک خطاب به پاپ پی نهم، شاه و یکتور امانوئل اول^(۳) ناگهان به قلمرو پاپ اعلام جنگ داد. قوای نظامی سلطنتی وارد روم شده آن را تسخیر نمودند. صبح روز بعد که آتشبار توپخانه شروع بکار کرد، پاپ فرمان داد پرچم سفید بر فراز گنبد کلیسای سن پیترو^(۴) باهتزاز درآید. پاپ خودش را در ساختمانهایی که برای او باقی مانده بود محبوس ساخته، خویش را "زندانی واتیکان" نامید. "رم شهر جاویدان که بیست و پنج قرن در مجد و عظمت زیسته و سلسله پاپ با احراز حق بلا معارض خود ده قرن در آن حکمرانی کرده بودند عاقبت پایتخت سلطنت جدید شده و آن حقارت و ذلتی که حضرت بهاء‌الله پیش‌بینی فرموده بودند زندانی واتیکان برای خود اختیار نمود."^(۵)

در عین حال اوامر الهی صادره در لوح پاپ باقی ماند تا روزی به مرحله اجراء در آید. فوت پاپ پی نهم تغییری در وظائف نفوسی که خود را خلیفه عیسی مسیح روی ارض می‌نامیدند بوجود نیاورد. پاپ جان اولین رئیس قوم بود که بلا اراده و ناخودآگاه نقشی را که به مقام پاپی احاله شده بود ایفاء کرد. جانشین وی

۱- کتاب مبین ص ۲۴۴، و نیز منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ص ۷۱

۲- لوح پاپ، مجموعه الواح ملوک ص ۷۴

۳- King Victor Emmanu ell، دائرة المعارف بریتانیکا بیان می‌دارد که ویکتور امانوئل اول با پاپ وارد جنگ شد و رم را تسخیر کرد. از نقطه نظر تاریخی نیز مقرون به صحت است چه که ویکتور امانوئل اول تا ۱۸۲۱ حکومت کرد و در سال ۱۸۲۴ مرد ولی ویکتور امانوئل دوم در ۲۳ مارچ ۱۸۴۹ بدنبال استعفا پدرش به سلطنت رسید و در سال ۱۹۷۸ فوت کرد. همو در سال ۱۸۷۰ به رم حمله کرد و آن را پایتخت ملای ایتالیا خواند- مترجم

۵- توفیق قد ظهر یوم المیعاد ص ۳۲

۴- St. Peter

پاپ پل ششم، این وظیفه را بیشتر از وی و با تمایلی بمراتب کمتر انجام داد. پل به "دعوت" یکصد ساله حضرت بهاءالله در مورد خروج از کاخ لاتران^(۱) و عزیمت به "میان اهل عالم" جواب داد. تا کنون او به آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین، آمریکای شمالی و اروپا سفر نموده و به سنت دوهزارساله پاپها خاتمه داده است.

یکی از مهم‌ترین اسفار پاپ پل ششم بازدید وی از مقر سازمان ملل در نیویورک بود. در آنجا او به "انطق" در میان رهبران نوع بشر عامل گردید. او آنها را به "اعدلوا" نصیحت کرد و به توجه و دقت در آنچه که در "کتاب" مقدس الهی نازل شده است توصیه نمود.

چرا این واقعه خاص برای محققین حکایت حضرت بهاءالله جالب است؟

از جمله دلایل فقط به ذکر چند مورد اکتفاء می‌گردد:

۱- حضرت بهاءالله یک قرن پیش از سلاطین و امرای ارض دعوت فرمودند که هیأتی بین‌المللی مانند سازمان ملل را تأسیس کنند.

۲- حدود نیم قرن پیش، فرزند ایشان، حضرت عبدالبهاء به نیویورک سفر فرمودند. در احیان اقامت در این محل، ایشان به اهمیت میثاق حضرت بهاءالله با اهل عالم اشاره کردند. نیویورک، مقر سازمان ملل، در آثار بهائی به عنوان "مدینه میثاق" حضرت بهاءالله نام برده شده است.

۳- حضرت عبدالبهاء به کالیفرنیا نیز سفر کردند و زمانی که در سان فرانسیسکو تشریف داشتند فرمودند که کالیفرنیا ارزش آن را دارد که اولین لوای صلح بین‌المللی را باهتزاز آورد. در سان فرانسیسکو، حدود سی سال بعد، منشور سازمان ملل نوشته شد و پرچم آبی و سفید سازمان ملل متحد که تمثیلی از صلح است ایجاد شد.

چقدر جالب و قابل توجه است که در اقدامی ناخودآگاه، یک پاپ به "دعوت" یکصد ساله خداوند جواب دهد.

پاپ پل ششم، مانند سلف خود جان بیست و سوم، وقتی که سازمان ملل را مخاطب قرار می‌داد، همان اصولی را منعکس ساخت که حضرت بهاءالله سالها قبل به عالم عنایت فرموده بودند.

برای جمیع ما مصیبتی است که این واقعه بعد از صد سال رخ داد، و فاجعه بزرگتر آن که رئیس‌القوم، مردی مقدس و مخلص، بسیار دیرتر از آن اقدام کرد که شخصاً اثرات آن را مشاهده نماید.

تنها یک نکته می‌توانست خطابه او را به موضوع مرتبط سازد. او می‌توانست کلام حضرت بهاءالله خطاب به سلف خویش را تکرار کند که فرمود، "قد اتی رب الارباب... خزن ما اختار فی اواعی العدل و القی فی النار ما ینبغی لها."^(۲)

۱- Lateran در دوره روم قدیم بنا شده و مدت ده قرن مرکز فرمانروایان Pontiffs بود. کلیسای "سن-ژان-دولاتران" بدست کنستانتین در سال ۳۲۴ میلادی نزدیک کاخ لاتران بنا گردیده است - مترجم به نقل از فرهنگ معین

۲- لوح پاپ، مجموعه الواح ملوک صص ۸۸، ۷۳

ج ۶ ص ۱۷۷۱

بهرحال، مأموریت تاریخی پاپ هنوز کامل نشده بود. دو وظیفه خاص دیگر به مقام وی تفویض شده بود. اسلاف وی آنها را انجام نشده رها کرده بودند، ولی خداوند دیگر صبر نمی کرد. رئیس القوم، گویی با دست و قوه‌ای نامرئی مجبور به حرکت می شد، در مسیری حرکت می کرد که یکصد سال قبل برای او تعیین شده بود.

”از دواج کنید تا از شما نفوسی ظاهر شوند که به تسبیح الهی پردازند.“

۵- یا ملاء القسیس

حضرت بهاء الله از پاپ دعوت فرمودند که لاجل ملاقات با ایشان به ارض اقدس برود. اگر پاپ به حضرت مسیح محبت داشت و آن حضرت را در اعماق قلب ذکر می نمود، البته ابواب قلب خود را به روی حضرت بهاء الله می گشود.

”اتکاء“ به خداوند تنها ”توشه“ ای بود که او برای این سفر احتیاج داشت. واضح است که اگر پاپ بحقیقت منتظر بود، واقعاً طالب و متحرّی بود، از تحقیق در مورد ادعایی که دارای اقتدار اخلاقی و معنوی عظیم و حیرت آوری بود که شهرت حضرت بهاء الله به کلام ایشان بخشیده بود امتناع نمی نمود. اگر پاپ بنفسه نمی آمد، صدها نفر بودند که می توانست اعزام نماید. این سفر هرگز انجام نشد. از کلیسا جز سکوت اثری پدیدار نیامد. یک قرن سکوت. پس آنگاه، صد سال بعد، پاپ پل ششم از ارض مقدّس بازدید نمود. دیگر بار با زیر پا گذاشتن سنن ماضیه و بدلایلی که هرگز مکشوف نگشت، رم را ترک کرد و به سرزمینی سفر کرد که رسول الهی، سلف او را به آن ارض احضار کرده بود.

از پل ششم استقبال باشکوهی بعمل آمد، مشابه استقبالی که از امپراطور فرانتس ژوزف و قیصر ویلیام اوّل سالها قبل بعمل آمده بود. در مطبوعات بعنوان واقعه ای عظیم مورد مدح و ستایش قرار گرفت. بالاخره یک پاپ به ارض مقدّس سفر کرده بود.

حضرت بهاء الله بعنوان یک زندانی و یک تبعیدی، مطرود و مسجون وارد شدند. ”خلیفه“ ای که ”بر سریر ایشان نشست“ و آن جایگاه فخر و غرور را بنام نفس موعود تا یوم رجعت وی اشغال کرده بود در معرض تحسین و تمجید و فیر قرار گرفت.

یک قرن دیر شده بود. نفس موعود دیگر آنجا نبود. پاپ پل هم در مورد تحقیق از مرکز دائم التوسعای که مراقد و حدائقش بیاد و خاطره زندانی عکا دامنه جبل کرمل را پوشانده بود برنیامد. طی بازدید پاپ پل ششم از اسرائیل، به مرکز امر بهائی خبری رسید حاکی از این که تعالیم حضرت بهاء الله، جلال خداوند، اینک در متجاوز از سی هزار نقطه مختلف ارض استقرار یافته است. این نکته در کتاب حبقوق از قبل پیش بینی شده بود:

زیرا که جهان از معرفت جلال خداوند مملو خواهد شد بنحوی که آنها دریا را مستور می سازد.

(۱)

مطبوعات، رادیو و تلویزیون جمعاً حکایتی نادرست را گزارش می‌کردند. ولی آن نیز قبلاً اتفاق افتاده بود.

آنجا در دامنهٔ جبل کرمل، باغ الهی، مقر جهانی آن "ملکوتی" قرار داشت که پاپ و پانصد میلیون کاتولیک در ادعیهٔ روزانهٔ خود می‌ستایند.

"ملکوت" آمده بود. ارادهٔ الهی روی زمین آنچنان که در دعای حضرت مسیح و عده شده بود انجام شده بود. ملکوت موعود حضرت مسیح دقیقاً در همان نقطهٔ پیش‌بینی شده در فقرات کتاب مقدسی که مورد احترام و تقدیس پاپ و امتش بود ظاهر شده بود. لکن متأسفانه نه کاتولیکها از آن آگاهی یافتند و نه پروتستانها.

مطمئناً انعکاس صدای حضرت بهاء‌الله، در احیان دیدار پاپ باید در آن اتلال مقدس طنین انداخته باشد. آن کلمات باید در صهیون، اورشلیم، بیت‌الحم و ناصره، آنجا که ابتدا بدان تکلم شد، رعد آسا منعکس شده باشد:

ان یا پاپا... قد اتی الاب^(۱)

ای ملاء بطارکه کسی را که در الواح موعود بودید آمده است^(۲)

ای ملاء مطارنه پروردگار همهٔ بندگان ظاهر شده است^(۳)

ای ملاء اساقفه پدر ابدی میان زمین و آسمان ندا می‌کند^(۴)

یا ملاء القسیس دعوا النواقیس ثم اخرجوا من الكنائس... قد اتی الرب ذوالمجد الکبیر...^(۵)

یا ملاء الرهبان... ان اخرجوا باذنی... كذلك یا مرکم مالک یوم الدین... تزوجوا ليقوم بعدکم احد مقامکم^(۶)

یا ملاء النصراری... تدعونن و غفلتم عن ظهوری... یا ملاء الانجیل... انه (حضرت عیسی) قال تعالیا لاجعلکم صیادی الانسان و الیوم نقول تعالوا لنجعلکم محیی العالم^(۷)

۱- لوح پاپ، مجموعه الواح ملوک ص ۸۰ ۲- قد ظهر یوم المیعاد ص ۶۳

۳- همان مأخذ ۴- همان مأخذ

۵- همان مأخذ

۶- لوح ملک پاریس، مجموعه الواح ملوک صص ۹۹، ۱۰۰

۷- لوح پاپ، مجموعه الواح ملوک صص ۸۸، ۸۹، ۹۰

جالب آن که، لوح مبارک حضرت بهاء‌الله خطاب به پاپ پی نهم مکرراً رئیس‌القوم را انداز نموده بود که مبادا همان اشتباهی را مرتکب شود که روحانیون عظمی و پیشوایان دینی زمان حضرت مسیح مرتکب شدند.

حضرت بهاء‌الله فرمودند:

انک من شمس سماء الاسماء ان احفظ نفسک لئلا تغشیها الظلمه و تحجبک عن النور ^(۱)

حضرت مسیح وقوع چنین بلا و مصیبتی را انداز فرموده بود. در آن فصل از انجیل متی که حضرت عیسی دلایل زیادی را دربارهٔ زمان ظهورش بیان فرمود، همچنین هشدار می‌دهد که آفتاب "تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد." ^(۲)

حضرت بهاء‌الله توضیح فرمودند که معنای آن روشن است. "ماه‌ها" آن دسته از پیشوایان مذهبی هستند که نور خود را از "شمس" حضرت مسیح می‌گیرند. چنین "ماه‌ها" و "ستارگانی" هر بامداد که آفتاب یک یوم جدید طلوع می‌کند محو و ناپدید می‌گردند. بهمین ترتیب، وقتی که "آفتاب" حضرت مسیح رجعت می‌کند، آفتاب یوم ماضی "تاریک می‌شود." اگر ماه از اقتباس نور از شمس جدید امتناع نماید، آن هم "تاریک می‌گردد و هیچ نوری بر مسائل و مشکلات انسان نمی‌تابند.

این معنای کلام حضرت بهاء‌الله در آن زمانی است که از چنین پیشوایان مذهبی تقاضا می‌کنند که از ایشان روی برنگردانند:

یا ملاء الاسقف انتم انجم سماء علمی لایحب ان تتساقطوا علی وجه الارض ^(۳)

برای این پاپ پل سنت شکن دائم‌السفر یک وظیفهٔ دیگر باقی ماند.

در ژوئن ۱۹۶۹، پل با شورای جهانی کلیساها در سویس ملاقات کرد و به این ترتیب رهبران دو مذهب کاتولیک و پروتستان را گرد آورد.

این اقدام دقیقاً یکصد سال بعد از آن که حضرت بهاء‌الله پاپ را دقیقاً به چنین اقدامی تشویق فرمودند صورت گرفت. ایشان به او فرمودند که تعالیم مبارکهٔ ایشان را به سایر رهبران نوع بشر عرضه نماید.

حضرت بهاء‌الله پاپ پی نهم را هدایت فرمودند که اول شخصاً از جام این کلمات "اشرب" و سپس "اسق المقبلین من اهل الادیان."

شورای جهانی کلیساهای پروتستان‌ها قبلاً دیداری داشتند. مطبوعات گزارش کردند که طی یکی از جلسات بین‌المللی، نمایندگان "نیل به رای واحد" در مورد حضرت مسیح را غیر ممکن یافتند. نمایندگان ۱۶۳ فرقه و گروه مذهبی از ۴۸ مملکت در این مورد که "آیا امید مسیحیان برای استقرار ملکوت الهی در این عالم قابل حصول است یا فقط بعد از ظهور ثانی حضرت مسیح حاصل می‌گردد شدیداً و اساساً عدم موافقت

۲ - انجیل متی باب ۲۴ آیه ۲۹

۱ - لوح پاپ، مجموعه الواح ملوک ص ۷۶

۳ - قد ظهر یوم المیعاد ص ۶۳

وجود داشت." (۱)

او آمده و رفته بود.

متجاوز از یک قرن و ربع قرن، قریب سیزده دهه، حضرت باب، حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء و پیروان حضرت بهاء‌الله که اینک در بیش از سی هزار نقطهٔ مختلف در جمیع قسمتهای عالم منتشرند به عالم مسیحی گفته‌اند که حضرت مسیح رجعت فرموده است.

دقیقاً همانطور که در انجیل فرموده بود، آمده و رفته است. حضرت مسیح هشدار داد که اگرچه "تمام چشم‌ها او را خواهند دید"، خود او "چون دزد خواهد آمد." (۲) تمثیلی که ذکر فرمود واضح ساخت که "دزد" ربّانی الهی آمده و رفته است! این امر یکصد سال پیش رخ داد. به این علت است که یک هیأت جهانی امر مسیحی ساعتها را به بحث در خصوص این نکته می‌پردازند که آیا می‌توانند اکنون ملکوت حضرت مسیح را مستقر سازند یا تنها بعد از رجعت وی قابل حصول است. باین علت است که یک پاپ جمیع سنن اسلافش را درهم می‌شکند و به ملاقات آنها می‌شتابد.

نکتهٔ مصیبت‌آمیز و اسفبار آن که آنها در حین ملاقات هیچ کلامی نداشتند که بازگویند. در واقع پاپ نفهمید که چه انگیزه‌ای او را به آنجا عازم ساخته بود. از هیچگونه آگاهی و اطلاعی از پیامی که بتواند با مستمعین او ارتباطی داشته باشد بنمایش نگذاشت.

و باین ترتیب همه به اوطان خود مراجعت کردند.

"ابواب ملکوت را به روی انسانها مسدود ساخته‌اید."

۶- رهبران بی بصیرت (پیشوایان کور)

حضرت بهاء‌الله دربارهٔ پیشوایان مذهبی زمان خود چنین نوشته‌اند:

"وقتی که بدقت ملاحظه کردیم دیدیم اکثر اعداءمان علماء هستند (۱)

و ایشان را مستقیماً مخاطب قرار داده فرمودند:

تا چند سیوف بغضاء را متوجه وجه بهاء می‌نمایید... به هواهای خود که وجه عالم را تغییر داده رفتار نکنید... (۲)

حضرت بهاء‌الله سعی فرمودند چشم‌ها و گوش‌های آنها را باز کنند تا که شاید "آواز جدید"ی را که حضرت اشعیا فرمود بشنوند. حضرت بهاء‌الله فرمودند:

گوشها را منزّه کنید تا ندای الهی را بشنوید... آیا میتواند یکی از شماها با این غلام الهی در مضممار حکمت و بیان جولان نماید و یا در آسمان معانی و تبیان با او پرواز نماید... آیا صاحب پای چوبی میتواند با کسی که خداوند پاهایش را از فولاد قرار داده است مقاومت نماید. نه قسم به آنکه عالم را نور می‌بخشد. (۳)

حضرت بهاء‌الله دریای از دلایل را به پیشوایان جمیع مذاهب عرضه فرمودند دالّ بر این که ایشان همان نفس مقدّسی هستند که آنها در انتظارش بودند. با این حال بسیاری از آنها نه تنها اقبال نکردند بلکه فعلاً نه به مخالفت قیام کرده به آزار و اذیت پرداختند و سعی کردند حضرت بهاء‌الله و عالیمشان را مردود و مطرود سازند.

پیشوایان مذهبی تقریباً بدون استثناء هر زمان که پیروانشان به پیام حضرت بهاء‌الله علاقه نشان دادند در انسداد ابواب وصال پیشقدم شدند.

۱- نقل ترجمه از قد ظهر یوم المیعاد ص ۵۱

۲- نقل ترجمه از همان مأخذ

۳- نقل ترجمه از ص ۵۱ تویق قد ظهر یوم المیعاد

حملات آنها به ظهور مبارک و تمایل آنها به اشاعه افتراها و اکاذیب توسط پیشوایان مسلمان، انعکاس یأس آوری از اعمال مشابهی است که در ایام اولیّه ظهور امر مسیحی توسط همین نوع معاندین مذهبی اعمال گردید.

تعجبی ندارد که حضرت بهاءالله درباره اینگونه پیشوایان مذهبی فرمودند:

ای جهلای معروف بعلم چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده‌اید^(۱)

حیرت آور نخواهد بود که حضرت مسیح بنفسه در مورد چنین شبانان نابینای اغنامش هشدار داده بفرماید:

ایشان را واگذارید. کوران راه‌نمایان کورانند و هرگاه کور کور را راهنما شود هر دو در چاه افتند^(۲)

با این همه حضرت بهاءالله بهیچوجه در صدد نبودند رهبران مذهبی عالم را تحقیر کنند یا اهمیت آنها را تنزل دهند. بلکه ایشان بالصراحه آن گروه از پیشوایان مذهبی را که اعمال و رفتارشان منطبق با کلام و گفتارشان بود مورد تحسین قرار دادند. ایشان فرموده‌اند:

لازال هدایت عباد به آن نفوس مقدسه بوده و هست^(۳)

در مورد چنین رهبران سلیم‌النفوس مذهبی، از هر فرقه یا مذهبی حضرت بهاءالله فرموده‌اند:

ملاء اعلی و ساکنین حظائر قدس هر صبح و شامی او را تقدیس می‌نمایند.^(۴)

چنین نفوس عظیمه‌ای، اعم از مسیحی، کلیمی، مسلمان یا از هر دیانت دیگری که باشند، بفرموده حضرت بهاءالله "بمنزله روح از برای جسد عالم"^(۵) و "بصر از برای جهان"^(۶) هستند. اولین نفوسی که امر بهائی را به آمریکا معرفی کردند، دو تن از روحانیون مسیحی از مبلغین فعال بودند که در سال ۱۸۹۳ در کنگره جهانی ادیان^(۷) به این کار مبادرت نمودند. یکی از آنها مطلبی درباره افکار و احساسات "مسیح‌گونه" حضرت بهاءالله نوشت. دیگری این مطلب را در جمع حضار و مستمعین قرائت کرد. متجاوز از چهارصد نفر از روحانیون برجسته مسلمان که برخی از آنها از جمله ممتازترین نفوس در آن سرزمین بودند، به عرفان حضرت باب و حضرت بهاءالله بعنوان پیامبران موعود الهی توفیق یافته اقبال

۲- انجیل متی باب ۱۵ آیه ۱۴

۴- همان مأخذ ص ۵۱

۶- ترجمه

۱- کلمات مکتونه فارسی

۳- قد ظهر یوم المیعاد ص ۶۹

۵- ترجمه

نمودند. آنها فداکاری‌های زیادی نمودند و بسیاری از آنها بشهادت رسیدند. از آن زمان تا کنون روحانیون بسیاری از کشیشان کاتولیک گرفته تا کاهنان بودایی به تعالیم حضرت بهاء‌الله ایمان آورده‌اند. لکن در تقریباً جمیع موارد همکاران و همتایان آنها از ایشان اجتناب نمودند، آنها را تحقیر و استهزاء کردند و در بعضی موارد بقتل رساندند.

برای ترمیم و مرمت یا جمع‌آوری مسیحیتی که بنحوی اسف‌انگیز و حسرت بار متشتت و متفرق گشته و از هم پاشیده است بسیار دیر است. صدها و صدها فرقه بر سر یک پارچه پاره پاره وصله کاری شده بنام عقاید متفاوت و متفرق دربارهٔ رمس حضرت مسیح برقابت با یکدیگر برخاسته‌اند. حتی ادنی علامت امیدوارکننده‌ای برای گرد هم آمدن جهانی مسیحیان، جز نتایج ناخودآگاه پیام وحدت بخش حضرت بهاء‌الله نیست. این قوای وحدت بخش حیات تقریباً برخلاف میل ایشان، این اجزاء خرد شده و از هم پاشیده در معرض باد را به سوی هدفی مشترک و واحد یعنی وحدت و یگانگی هدایت می‌کند.

اگر جمیع انبوه فرق مسیحی متحد گردند، باز هم کلیمیان، مسلمین، بودائیان، هندوها، زرتشتیان، ملحدین، کافرین، مشرکین و بدوی‌ها باقی می‌مانند. حضرت بهاء‌الله، اب سماوی، آغوش خود را برای در بر گرفتن جمیع امم و پیروان جمیع ادیان، نه فقط مسیحیان، گشوده است.

حضرت بهاء‌الله از بی تفاوتی توده‌های مسیحی که اینقدر فرصت به آنها اعطاء شده بود و معذلک علیرغم اقبال پیروان سایر ادیان به این امر مبارک، در کناری بی‌علاقه و اعتناء به نظاره ایستادند محزون شده فرمودند:

ياملاء الانجيل قد دخل الملكوت من كان خارجاً منه و اليوم نريك متوقفين لدى الباب^(۱)
 ...افتحوا ابواب قلوبكم... هل انتم تغلقون على وجهى ابواب البيوت^(۲)

حضرت بهاء‌الله در اشارتی شاعرانه به ظهور نفس مبارک در شرق آنچنان که در صحف مقدسه آمده است و تبعید ایشان به ارض حضرت عیسی، جایی که ملکوت ایشان استقرار یافت، سؤال می‌فرماید:

يا بيت لحم قد ظهر هذا النور من المشرق و سار الى المغرب الى ان اتاك في آخر ايامه فاخبريني
 هل الابناء يعرفون الاب و يقرون له او ينكرونه (حضرت عیسی) كما انكر القوم من قبل...^(۳)

۲- قد ظهر يوم الميعاد ص ۶۶

۱- لوح پاپ، مجموعه الواح ملوک ص ۸۹

۳- قد ظهر يوم الميعاد ص ۶۴

فصل پانزدهم - اشتعال قلب عالم

"آنها احساسی خواهند داشت که هرگز فراموش نخواهند کرد."

۱- عاصیان الهی

جامعه جهانی حضرت بهاءالله در بعد وسیع، عملکرد نفوس جوان است. در ورای مکالمه مهیج و جالب بین رسول الهی و سلاطین ارض، صدها جوان اعم از زن و مرد، لاجل نجات و رستگاری نوع بشر مشتاقانه حیات خود را فدا کردند. این مبارک اینچنین تولد یافت.

انفس معدوده از افراد جوان که عددشان از سیصد و سیزده نفر تجاوز نمی نمود با آن که اکثرشان در زمره علماء و طلاب علوم دینی محسوب و مدت عمر در زوایات مدارس با عتکاف و انزوا مشغول و از فنون عسکریه و ادوات حربیه بی بهره و نصیب بودند در مقابل صفوف و الوف که به تجهیزات کامله مجهز و از حمایت قاطبه ملت برخوردار و بعنایات و مراحم علماء مستظهر و از پشتیبانی دولت و الطاف مقام سلطنت و امدادات و تعلیمات وزیر مقتدر دلگرم و بهره مند بودند و در راس آنها سرداری از خاندان شهریاری قرار داشت پایداری و استقامت نمودند. (۱)(۲)

این پیروان پرشور و شوق اولیة حضرت باب چون نفسی واحد علیه فساد، ریا و تزویر جامعه خود قیام نمودند. عصیان روحانی آنها علیه بی عدالتیها "بذر"ی بود که پیشاپیش اثمارش را بصورت نظمی جهانی که هدف آن تضمین سعادت و رفاه و هویت هر موجود بشری است عرضه می دارد.

۱- این پاراگراف تماماً از صفحه ۱۹۶-۱۹۵ قرن بدیع جلد اول نقل گردید- م

۲- توضیح مؤلف: برای ملاحظه حرکت همزمان و بموازات هم این عصیان جوانان و انقلاب طلاب مخمور از صهبای الهی که لاجل دفاع از تعالیم مبشر امر بهائی در مقابل قوای حربیه، روحانیون و ملت استقامت و مقاومت فرمودند به اثر مؤلف به نام سه قلعه Three Forts مراجعه فرمائید.

این موضوع امری حقیر نیست. رنان^(۱) مؤلف فرانسوی، در کتابش بنام حواریون^(۲)، یکی از مهیج ترین وقایع در ظهور امر بهائی را بعنوان "روزی که تاریخ عالم نظیر و مثیل آنرا کمتر مشاهده نموده است" توصیف می نماید.

تنها در ایران متجاوز از بیست هزار نفر از پیروان این امر بقتل رسیدند. طی یک سال از این مؤمنین اوّلیه بیش از مسیحیانی که طی حکم مقامات رومی در شکنجه ها و اذیت و آزارهای وحشتناکترین دوران هشت ساله امپراطور دیوکلسیانوس^(۳) شهید شدند، به قتل رسیدند.

لرد کرزن از کدلستون^(۴) چنین نوشت، "بدیهی است تعالیمی که چنین روح فداکاری و انقطاع در پیروان خویش برانگیزد... از هر جهت عظیم و شایان تقدیر است."^(۵)

روحي که این مدافعین جوان امر بهائی را احیاء نمود و به آنها الهام بخشید بدرجه ای نافذ مؤثر بود که پرفسور براون از دانشگاه کمبریج گفت، "هر فردی را تحت تأثیر خویش قرار می دهد." او می افزاید نفوس انسانی، "چون یک بار خود شاهد آن جذب و شورو عشق و علاقه موفور گردند چنان مجذوب و مسحور شوند که خاطره آن هرگز از صفحه ضمیرشان محو نخواهد گردید."^(۶)

بزرگسالان عالم در حال حاضر گرفتار پنجه آهنین عصیان جوانان هستند که نه می توانند آن را درک کنند و نه می توانند کنترل نمایند، لذا مقهور و ناتوان در کناری ایستاده و ناظر است که هر آنچه زمانی عزیز و گرامی بود اینک طعمه نار گشته از میان می رود. باخشونت و شتاب نابخردانه جوانی، تحوّل و انقلاب، تر و خشک را با هم می سوزاند و مفید و مضر را یکسان نابود می سازد. بنظر می رسد تفکیک اشجار مفید در میان جنگلی از اشجار مضره امری سخت و مشکل و رنج آور باشد. لذا همه را با هم باید قلع و قمع نمود.

انقلابات نژادی آنچنان با عصیان جوانی درهم آمیخته که در بسیاری از موارد از هم غیر قابل تشخیص هستند. عصیان از خوابگاه های دانشجویان به خیابانها و خانه ها سرایت می کند و تهدید دارد که جهان را احاطه خواهد کرد. اگرچه از نظر بزرگسالان، عاصیان، "طشت حمام را با کودک درونش با هم دور ریخته اند"، لکن انقلاب شعار خود را دارد: "نباید معترض همسایه ات شوی."

حقیقت این است که تمامی تمدن ها مدهای طولانی بعد از جدا شدن روح مولد آنها به زندگی ادامه می دهند. ما از جامعه فعلی مسیحی، در حالی که از امراض کهولت و کهنسالی رنج می برد، انتظار حیات، روح، شور و اشتیاق، خلوص، صداقت و شهامت جوانی را داریم. انسداد عروق روحانی شروع شده است. دین سنتی در اعماق منابع روحانی اش به جستجو پرداخته لکن در حصول مقصود توفیق نیافته است.

۱- Joseph Ernest Renan- مورخ و زبان شناس فرانسوی (۱۸۹۲-۱۸۲۳)

۲- Les Apotres

۳- Gariu s Au reliu s/valeriu s Dioclerianu s- امپراطور روم که در سال ۲۴۵ میلادی متولد و در ۳۱۳ میلادی وفات یافت. وی از سال ۲۸۴ تا ۳۰۵ میلادی سلطنت کرد. او از خاندانی گمنام بود ولی توانست خود را بمقامات عالی برساند و رقبای خویش را مغلوب سازد و بر مسند امپراطوری جالس گردد. وی کوشید بیماری های هرج و مرج نظامی را مداوا کند و نظم امپراطوری را تجدید نماید. توضیح مترجم بنقل از ص ۵۵۴ فرهنگ معین جلد

۴- Kedleston

۵

۶- نقل ترجمه از ص ۳۵۹ قرن بدیع جلد اول

۵- نقل ترجمه از ص ۳۵۷ قرن بدیع ج ۱

رهبران مذهبی و دولتی به انجام دادن "اصلاحات" در مؤسسات کهن ادامه داده سعی دارند آنها را با زمان متناسب سازند. این رهبران "مطمئن" هستند که این مشکلات "صرفاً موقتی" هستند و اطمینان دارند که اگر جوانان فقط صبر و بردباری پیشه کنند البته برای این بحران‌های گذرا راه حلی خواهند یافت.

بنظر می‌رسد نمایندگان نظم مستقر و مسلط تا حدی از اذعان باین حقیقت عاجزند که ما نمی‌توانیم سیر قهقراپی طی کنیم یا بکوشیم مسائل و مشکلات را فقط در سطح محلی یا ملی حل کنیم. هر راه حلی برای اجابت فریادهای محتاجانه انسان، اگر بعد جهانی نداشته باشد، محکوم به شکست است. بهمین ترتیب در عصری که وحدت از ضروریات بقاء است، دین کوته‌فکرانه‌ای که به یک فرقه یا بخشی از اجتماع می‌اندیشد، نمی‌تواند متناسب باشد. دیگر امکان‌پذیر نیست موشکهای فضاپیما را با علوفه‌ای که به اسبان داده می‌شود به آسمان فرستاد. جامعه‌ای جهانی در زیر پای مادارد ایجاد می‌شود، قد علم می‌کند و موانع فرهنگی را که ما هنوز سعی در اختفاء آن داریم پشت سر خراب می‌نماید.

جهان از "بی‌نظمی و بی‌ترتیبی موقت" در حیات خویش رنجه نیست، بلکه "پنجه‌های مرگ" یک نظم فرسوده عقیم و کهنه است که فریاد دردناکش را به اوج آسمان رسانده است. ما بجای این که جامعه‌ای موجد سعادت و رفاه باشیم، جامعه‌ای مولد منافع شده‌ایم، بجای این که جامعه‌ای متحری حقایق باشیم، جامعه‌ای طالب نسیان گشته‌ایم.

منابع غنی و عظیم سیاره ما اکثراً مخارج باهظت سلاحهای مرگبار برای جنگ و دفاع را تأمین می‌کنند نه هزینه بهداشت، تعلیم و تربیت و امحاء فقر و احتیاج را.

چگونه امکان دارد که نفوس جوان، یا هر فرد و امتی، لاجل کسب هدایت برای صلح و سعادت به مؤسساتی مراجعه نماید که صرفاً به هدف ایجاد جنگ و دمار و ویرانی بوجود آمده‌اند؟

”چرا باید معاف باشند؟“

۲- انقلاب روحانی

یکصد سال قبل حضرت بهاء‌الله هشدار داده انقلابی روحانی را پیش‌بینی فرمودند که اکنون به نفس خانواده که سنگ زیربنای نظم اجتماعی است هجوم آورده است. ایشان علیه مساعی مبذوله لاجل دفاع از معیارها و مؤسساتی که بانفس وجود خود، انسان را از اطلاع بر احتیاج به نظمی اجتماعی مبتنی بر ظهوری الهی منع می‌کند، هر قدر جریانی الیم و رنج آور باشد انداز فرمودند.

اصول جامعه بهائی بسادگی و صراحت اظهار می‌دارد:

هرگاه مرام‌های متداول و مؤسسات دیرینه و مفاهیم اجتماعی و عقائد مذهبی نتواند رفاه و سعادت قاطبه نوع انسان را ترویج نماید و هرگاه نتواند برفع حوائج و نیازهای بشری که پیوسته بسوی تکامل متحرک است پردازد چه بهتر که آنها را به یک سو افکنیم و به طاق نسیانشان اندازیم و از زمره عقائد متروکشان شمیریم. زیرا جهان محکوم به قانون کون و فساد است لهذا آن قواعد و عقائد نیز از تغییر و تبدیل و کون و فساد که دامن همه را می‌گیرد مستثنی نیست. از این گذشته هر قانونی و هر مکتب سیاسی و اقتصادی فقط برای آن خلق شده که حافظ منافع بشری من حیث المجموع باشد و برای آن نیست که بشر برای حفظ آنها فدا شود.^(۱)

بهائیان سقوط جاری اجتماعی را بعنوان یک جریان طبیعی غیر قابل اجتناب و مقاومت مشاهده می‌کنند. تنها در صورتی قدرت ممانعت از آن وجود داشت و تبدیل انتقال به جریانی صلح‌آمیز و سازنده ممکن بود که انسانها و ملت‌ها به منشاء کل تمدن اقبال می‌کردند.

معهدنا بهائیان نسبت به دول متبوعه خود در نهایت تمکین و احترام هستند. حضرت بهاء‌الله بنفسه به ایشان امر فرموده‌اند که، ”با صداقت و امانت و درستی نسبت به دول کشوری خود رفتار کنند. تعالیم

۱- قسمتی از توقیع منبع هدف نظم بدیع جهانی، نقل ترجمه از ص ۵۹ کتاب ”نظم جهانی بهائی“ ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم - ترجمه همین قسمت از این توقیع مبارک را در پیام مبارک ”و عده صلح جهانی“ می‌توان یافت - م

حضرت بهاء‌الله از بهائیان می‌خواهد که نه تنها نسبت به دولتهای خود وفادار و صدیق باشند، بلکه بجز ابداء رای که با در نظر گرفتن وجدان خود صورت می‌گیرد، در هیچ نهضت و حرکت سیاسی اکیداً داخل نشوند و مشارکت نجویند. بهائیان در هر نقطه‌ای که ساکن باشند دارای یک "وظیفه مقدّسند که به مؤثرترین وجه منافر دولت و ملت خود را ترویج نمایند و ارتقاء بخشند" بدون آن که خود را با تدابیر سیاسی و علائق هر دولتی مرتبط و مربوط سازند. آنها معتقدند وطن پرستی واقعی نباید با وفاداری متعالی انسان نسبت به خداوند و سعادت نژاد بشری در تضاد و تباین باشد.

در این چهارچوب واضح و قالب صحیح و انحراف ناپذیر، بهائیان عالم با تمام قوا تلاش می‌کنند آنچه غلط و غیر عادلانه است تغییر دهند. آنها از جمیع مجاری مفتوحه به روی آنها استفاده می‌کنند. در عین حال، برتر و بالاتر از همه، آنها طالب تحوّل قلوب انسانها هستند، زیرا مادام که از یک وجدان نوین جهانی محروم باشیم نمی‌توانیم از یک جامعه نوین جهانی بهره‌مند گردیم. جوانان بنحو دائم‌التزایدی بنظر می‌رسد که قادر می‌گردند لزوم این تعادل را درک کنند. نکته جالب جریان طبیعی این است که این عنصر جامعه که بعنوان خشن‌ترین و "بی‌مسئولیت‌ترین" عامل ملاحظه می‌گردد، بهتر از سایرین احتیاج فوری و ضروری نوع بشر به تولّدی اخلاقی و روحانی را درک می‌کند.

آثار حضرت بهاء‌الله گویای آن است که "مهم‌ترین و حیاتی‌ترین وظیفه" ای که به هر فرد بهائی احاله گردیده "تنزیه" شخصیت او است. به هر بهائی امر شده است بنحوی رفتار کند که بخاطر سجایای اخلاقی اش در میان اهل عالم برجسته و متعالی باشد. این اهداف بظاهر حصول ناپذیر تنها به یک دلیل برای هر فرد قابل حصول است. حضرت بهاء‌الله با حفظ و حمایت الهی، جامعه‌ای واقعی خلق فرموده است که متناسب برای زندگی موجودات بشری است.

بفرموده حضرت بهاء‌الله، خداوند در این ایام "نفوسی را که در حالت گروهی در سبیل وی فعّالی می‌کنند" دوست دارد و اعانت می‌فرماید. جامعه حضرت بهاء‌الله، مانند یک بدن سالم، تغذیه روحانی را که هر فردی مانند یک یاخته در یک موجود زنده لازم دارد فراهم می‌آورد. راهی دیگر برای زیستن وجود ندارد.

جامعه بهائی بی آنکه طریق نفی را طی کند، درک می‌کند امراض دردناکی که جامعه امروز را مبتلا ساخته "درد موت" یک مدنیت در حال مرگ است. این درد را "درد تولد" یک مدنیت جدید که جامعه حیّ جهانی و "سفینه نجات بشری" است و اینک با قدرت و جمال بر فراز ویرانه‌های تمدن کهن ظاهر میشود، همراهی می‌کند.

"ساعت ظفر نهائی"

۳- یک جامعه جهانی

جامعه حضرت بهاء الله از ایام اولیه آن، یک امر جوانان بوده است. مبشر امر بهائی، یعنی حضرت باب در بدایت مأموریت خود فقط بیست و پنج سال از عمرشان طی شده بود. فقط سی سال از حیات مبارک گذشته بود که یک گروه ۷۵۰ نفره سربازان مسلح سلاح به طرفشان گرفته شهیدشان کردند. نفسی که در آن واقعه انیس ایشان بود و سر بر سینه ایشان نهاد، فقط هجده سال داشت. تعداد کثیری از حواریون اصلی ایشان جوان بودند. اولین نفر بیست و هفتساله و آخرین نفر نوزده ساله بود.

حضرت بهاء الله بنفسه هنگام شروع به ترویج امر مبارک در ولایت زادگاه خود بیست و هفت ساله بودند و زمانی که مأموریت ایشان شروع شد سی و شش سال از حیات مبارک طی شده بود. حضرت عبدالبهاء وقتی که به معرفت مقام عظیم والدشان، حضرت بهاء الله، نائل گشتند نه ساله بودند. زمانی که حضرت بهاء الله را در حال درد و رنج زیر یوغ آهنین سلسل در سیاه چال زیارت کردند کودکی بیش نبودند. وقتی که عراق را در معیت والدشان به حکم تبعید ترک کردند نوزده ساله بودند، و زمانی که وارد مدینه السجین عکا شدند و حضرت بهاء الله مسئولیت رتق و فتق امور عالم ظاهر را به ایشان تفویض فرمودند فقط بیست و چهار سنه از عمرشان سپری شده بود. هنوز جوان بودند که صعود حضرت بهاء الله واقع شد و ثقل فادح کل عالم بهائی بر شانهای ایشان قرار گرفت.

جوانترین برادر حضرت عبدالبهاء، میرزا مهدی، تنها بیست و دو سال از عمرش گذشته بود که جانش را در سجن عکا فدا کرد تا ابواب سجن مفتوح گردد و روح امر حضرت بهاء الله به قلوب جمیع نوع بشر راه یابد.

حفید حضرت عبدالبهاء، اولین ولی امر بهائی، حضرت شوقی افندی، در بیست و پنج سالگی قیادت امر بهائی را بعهده گرفتند.

عضویت هیأت بین المللی اداری فعلی، معهد منتخب اعلاهی امر بهائی، که در آثار بهائی "تنها ملجاء" این "مدنیت نوزاد" وصف شده است در حال حاضر به عهده نه نفسی است که تعدادی از آنها از جمله نفوس جوان هستند.

قاصدی که لوح مقتدرانه حضرت بهاء الله خطاب به ناصرالدین شاه را به او تسلیم نمود بزحمت بزرگتر از یک پسر بچه بود، او فقط هفده سال داشت. خانواده وی از رفتار وی مأیوس بودند. آنها او را آنچه که

بسیاری از نفوس احتمالاً امروزه یک غافل و قاصر از هر امری می‌نامند مشاهده می‌کردند. معهذاً حضرت بهاء‌الله او را از میان جمّ غفیری از داوطلبین برای این مأموریت عظیم انتخاب فرمودند. مشارالیه تنها و پیاده، تمامی مسافت بین سجن واقع در ساحل دریای مدیترانه تا طهران، پایتخت ایران، را طی چهار ماه طی کرد.

اسم او آقابرگ بود و به لقب "بدیع" معروف و مشهور است. لوح را به ناصرالدین‌شاه تسلیم کرد، دستگیر شد. او را داغ کردند و مدت سه روز شکنجه نمودند. زندانبانان امیدوار بودند او را مجبور کنند همراهان و یاران خود را معرفی کند. او ابا نمود. بالاخره آنقدر او را مضروب ساختند که روحش صعود نمود و جسدش در چاهی افکنده شد.

حضرت بهاء‌الله بنفسه فرمودند که "روح قوّت و قدرت" در این جوان "دمیده شد". ایشان مدّت سه سال جناب بدیع را در آثار خویش مورد مدح و ستایش قرار دادند و فرمودند که سرمشق و مثال وی بمنزله "ملح" در مائده مورد احتیاج نوع بشر است.

در سراسر عالم، در آفریقا، آسیا، استرالیا، جزایر اقیانوس آرام جنوبی، آمریکای لاتین، آمریکای شمالی و اروپا، هر ساله تعداد جوانانی که به امر حضرت بهاء‌الله ایمان می‌آورند در تزايد است. نفوسی که در نوجوانی و جوانی هستند اکثریت "جنود" جدید برای سپاه روحانی حضرت بهاء‌الله را تشکیل می‌دهند. در جامعه بهائی هیچ "فاصله نسلی" بیش از تمایزی که بین "نژادها" و "طبقات" وجود دارد، نیست. فقدان مصیبت بار ارتباطات که موجب شکافی در جامعه مریض ما است نباید وجود داشته باشد مشروط بر آن که هر فردی بخاطر سجایای خود بدون توجه به سن، نژاد، جنس یا فرهنگ پذیرفته شود. یکی از حواریون حضرت باب، یک جوان نوزده ساله که اولین نفر مورد آزار و شکنجه در خاک ایران بود، در هر تحقیر و توهینی از همراهی مردی مسن برخوردار بود که بصورت معجزه‌آسایی یکهزار ضربه تازیانه بر پشت خود را تحمل کرد. آن دو مؤمن همراه، در کنار هم آرام و اوجاع را تحمل کردند. این موضوع در سطح جهانی مصداق دارد.

جوانی عبارت از موقع و زمانی از حیات نیست بلکه حالتی روحی و ذهنی است. مضمی سنین و زمان می‌توانی پوست را چروکیده سازد. لکن خسارت آرمان‌ها است که روان را چروکیده و روح انسان را در هر سنی که باشد اعم از پیر یا جوان، پژمرده ساخته می‌میراند.

حضرت بهاء‌الله برای گروه خاصی ظاهر نشدند. ایشان در این جهان ظهور فرمودند. امر ایشان از "پیر و جوان یکسان" دعوت می‌کند که تعالیم امر شفا بخش و نجات دهنده عالم را "آمال مسلط و مرجح حیات خود" سازند. حضرت بهاء‌الله مبارزه‌ای را عرضه کرده‌اند که الیوم عزم، استقامت، ایثار، فداکاری و از خودگذشتگی نفوس از هر نژاد، فرهنگ، ملت و موقعیت در زندگی را به امتحان کشیده است. بیانات زیر نازل از کلک نبیره حضرت بهاء‌الله است که انتشار جهانی پیام الهی را الهام و هدایت فرمود:

صفوف جنود محبوب و در حال تقدّم حضرت بهاء‌الله که تحت حفظ و حمایت الهی قرار دارند، در هر شرایطی که مشغول بذل مجهودات هستند، در هر صحنه‌ای از وقایع که حرکت می‌کنند، در

هر منطقه‌ای که به سعی و مجاهدت مشغولند، اعم از نواحی سردسیر دارای آب و هوای ناملاّیم ماوراء مدار قطب شمال، یا در مناطق حاره نیم‌کره‌های شرق و غربی، در ثغور جنگلی برمه، مالایا و هندوستان، در حواشی صحاری آفریق و شبه جزیره عربستان، در جزایر نائیه مجرّده متأخره متشسته قلیل الجمعیه اقیانوس اطلس، محیط اعظم، اقیانوس هند و بحر شمال، در میان قبایل متنوعه نژاد اسود در آفریقا، اسکیموها و لاپها^(۱) در ناحیه قطبی، مغولان شرق و جنوب شرق آسیا، اهالی پولی‌نزی^(۲) در جزایر جنوبیه محیط اعظم، مناطق حفاظت شده سرخپوستان در دو قاره آمریکا، مائوری‌های نیوزیلند و آبوریزین‌های^(۳) استرالیا، در بلاد و مداین مورد احترام و تقدیس دیرین مسیحیت و اسلام، اعم از مکه، رم، قاهره، نجف و کربلا، یا در بلاد و شهرهایی که سکان آن مستغرق در مادی‌گرایی فاحشند، یا در ردائت هوای نژادپرستی تجاوزکارانه تنفس می‌کنند، یا خود را محاط به سلاسل و قیود روشنفکری نخوت‌آمیز مشاهده می‌کنند یا قربانی و طعمه قوای ملی‌گرایی کور و نظامی شده‌اند، یا در جو یک حکومت مذهبی کوتاه‌فکرانه و مستبد قرار گرفته‌اند، به جمیع ایشان و همچنین نفوسی که، با توفیق این جهاد سرنوشت ساز، لاجل باهتزاز در آوردن علم این امر قاهر در... جنگلهای آمازون، پیمودن قلاع کوهستانی تبت، استقرار تماس مستقیم و بی‌واسطه بانفوس کثیره دائم‌التزاید مایوس و محروم داخل چین، مغولستان، و ژاپن، مؤانست و مجالست با جذامیان، برقرار ارتباط با مطرودین در محل منفای مجرمین و محکومین، عبور از استپ‌های روسیه و تشتت و تفرق در سراسر سرزمین لم‌یزرع سیبری دعوت خواهند شد، تقاضای مبرم خود را در اجابت دعوت رب‌الجنود، آنچنان که سزاوار و شایسته جنود مجنوده اوست، و احراز آمادگی برای آن یوم‌الایام که صفوف جنود مظفره او... ساعت ظفر نهائی را جشن خواهند گرفت اعلام می‌دارم.^(۴)

صدها و هزاران نفر از جمیع نژادها و ملت‌ها این دعوت را اجابت می‌کنند.

حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند، "امر الهی قلب عالم را مشتعل کرده است. اگر اشتعال نیابید حسرت و تأسف بر حال شما خواهد بود."^(۵)

۱- Lapps- نژاد مغولی که در لاپلند Lapland واقع در شمال اروپا شامل مناطق شمالی نروژ، سوئد و فنلاند

زندگی می‌کنند - مترجم بنقل از وبستر

۲- Polynesia- گروهی از جزایر اقیانوس آرام واقع در شرق میکرونزی - مترجم

۳- Aborigine- مردم بومی اولیئه استرالیا - مترجم

۴- توقیع مبارک مندرج در صفحه ۳۸-۳۷ مجموعه Massages to the Baha'i World

۵- ترجمه

یادداشت مؤلف

یکی از ارزشمندترین وجوه ظهور حضرت بهاءالله این است که رسول الهی اسبابی فراهم آورده است که امر او از سوء تعبیر محفوظ ماند. ما بعنوان افراد، تشویق می شویم که درک خود از هدف حضرت بهاءالله را با یکدیگر در میان گذاریم و در اجابت این انگیزه است که کتاب حاضر نوشته شد. اگر خوانندگان این کتاب تشویق شوند که خودشان به آثار حضرت بهاءالله و تبیینات موثق در آثار دو مبیین منصوص، حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی مراجعه کنند، اثمار این کتاب ظاهر شده است.

ویلیام سیرز

تورونتو، ۲۵ نوامبر ۱۹۷۰

ترجمه این کتاب ساعت ۶ بعد از ظهر سه شنبه ۱۳۷۴/۵/۳ پایان یافت.

